



«هولوکاست در غزه» نمایش «آپارتاید و فاشیسم»

در قرن بیست و یکم بر خلق فلسطین است

کشتار بیش از شش هزار نفر از کودکان و بیش از سه هزار نفر از زنان، بیش از سه هزار نفر از مردان عادی، بیش از ۷۰۰ نفر از سالمندان در غزه آن هم در ۴۳ روز، نفس‌های جهانیان قرن بیست و یکم را در سینه‌ها خفه کرده است. انگار بشریت و انسان آن چنانکه در قرن بیستم در جریان دو جنگ جهانی اول و دوم مرده بود، در قرن بیست و یکم هم برای بار دیگر انسانیت و بشریت مرده است، چراکه پس از ۷۵ سال مبارزه مردم فلسطین با رژیم آپارتاید و صهیونیستی و اشغال‌گر و کودک‌کش اسرائیل «در صنعت حقوق بشر سازمان ملل متحد هنوز مردم فلسطین به "بشریتی" که حقوق بشر از آن تعریف می‌کند، نرسیده‌اند» و هنوز دادگاه لاهه سازمان ملل متحد در دیسکورس حقوقی خود «تعریفی برای قتل و عام کودکان، زنان، مردم عادی، تخریب بیمارستان‌ها، نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی، کوچاندن اجباری آنها از خانه و کاشانه‌شان، آپارتاید مذهبی و نژادی بر ملت فلسطین توسط رژیم آپارتاید و نژادپرست و اشغال‌گر صهیونیستی و انسان‌کش اسرائیل نمی‌داند» چه وحشتناک است که عرصه نبرد انسان و ضد انسان، خلق و امپریالیسم، کار و سرمایه در غزه امروز را محدود به تقابل ارتش اشغال‌گر اسرائیل با شبه نظامیان حماس بکنیم» و چه وحشتناک‌تر آن است که دشمن امروز مردم فلسطین و غزه و کرانه باختری فقط محدود به رژیم آپارتاید مذهبی و نژادپرست و اشغال‌گر صهیونیستی اسرائیل بکنیم» و دنیای سرمایه‌داری

صفحه ۲

- | | |
|---|---|
| ☀ | سرمقاله - شاخص‌هایی که توسط آن‌ها می‌توان در شرایط فعلی |
| ☀ | سخن روز - گرامی می‌داریم ۱۶ آذر روز دانشجو |
| ☀ | تیترا اول - «قتل‌های زنجیره‌ای» در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم |
| ☀ | درس‌هایی از حرکت اعتراضی ۱۴۰۱ |
| ☀ | مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران |
| ☀ | ما چه می‌گوئیم؟ |
| ☀ | جنبش زنان در مسیر رهایی |
| ☀ | استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی |
| ☀ | تزهائی برای آگاهی‌یابی؛ گفتمان‌سازی |
| ☀ | دموکراسی و آزادی |
| ☀ | شریعتی در آئینه اقبال |
| ☀ | پرسش و پاسخ بیست و یک |
| ☀ | اقبال «پیام - آوری» است برای عصر ما |
| ☀ | عاشورا و مکتب حسین |
| ☀ | تفسیر سوره شوری |
| ☀ | فهم و شناخت تطبیقی نهج‌البلاغه |

فلسطین و به‌ویژه در غزه شاهدیم» به‌طوری‌که «سازمان گزارشگران بدون مرز اعلام کرده که تاکنون ۶۸ خبرنگار در جریان حمله اسرائیل به غزه کشته شده‌اند.»

باری کشورهای سرمایه‌داری مغرب زمین در طول ۴۳ روز گذشته تحت لوای «حق دفاع از خود دولت اسرائیل» پیوسته و علی‌الدوام به حمایت بی‌چون و چرای از حکومت دست‌راستی بنیامین نتانیاهو ادامه می‌دهند و برای کشتار بیشتر مردم بی‌دفاع فلسطین تسلیحات کشتار جمعی ارسال می‌کنند. آتش بس بشر دوستانه شورای امنیت سازمان ملل متحد را وتو می‌کنند. تظاهرات جنبش‌های طرفدار صلح را غیر قانونی اعلام می‌کنند و از قطع آب برق غذا و دارو برای فلسطینی‌ها حمایت می‌کنند. علی‌ایحال «بشریت قرن‌های آینده هرگز و هرگز نباید فراموش کنند که مردم فلسطین اعم از زن و مرد و کودک و بزرگ و بیمار و سالم در میان جهنم چرک و خون بیش از چهل و سه روز نبرد و جنگ با خناسان جهانی اعم از امپریالیسم غرب تا صهیونیست‌ها اشغال‌گر در قرن بیست و یکم توانستند در غزه هولوکاست و آپارتاید و فاشیسم قرن بیست و یکم را برای همیشه تاریخ بشر به نمایش بگذارند». امروز در غزه «آنچه که می‌میرد فقط و فقط انسان و بشر بدون حقوق انسانی است.»

اما سؤال بزرگی که هنوز بی‌پاسخ مانده

به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و حامیانش (اعم از امپریالیسم انگلیس و فرانسه و آلمان و غیره) را خارج از این جبهه هولناک جنایتکاران تاریخ بینیم و دولت‌ها و سازمان ملل و صنعت حقوق بشر و دادگاه لاهه با همه امکانات و اهرم‌هایی که در جنگ اوکراین با روسیه به نمایش گذاشته بودند امروز آن‌چنان ناتوانند که تنها «تماشاگر بمباران‌های مهیب و قتل و عام بی‌تبعیض کودکان و زنان و مردم عامی در میان دود و غبار انفجار مناطق مسکونی و بیمارستان‌ها و قطعه قطعه شدن غیر نظامیان و بیماران در متن نسل‌کشی کودکان فلسطینی هستند.»

شهروندان کره خاکی امروز شاهد هولناک‌ترین کشتارهای کودکان و مردم گرسنه و محرومی هستند «که نه دستی در این جنگ دارند و نه راهی برای فرار از آن، آنها قربانیان هولوکاست عظیم قرن بیست و یکم هستند و قربانیان نظم آپارتاید قومی و مذهبی رژیم اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل». امروز در غزه «صنعت حقوق بشر و دادگاه لاهه و سازمان ملل متحد و آزادی و عدالت مرده است» امروز در غزه «طبق قانون اساسی آپارتاید حاکم بر اسرائیل، فلسطینی‌ها مشمول بشر و حقوق بشر نمی‌شوند». امروز در غزه «عدالت و آزادی هم در چارچوب قوانین آپارتاید حاکم بر اسرائیل تعریف می‌گردد». لذا به همین دلیل رژیم نژادپرست و آپارتاید مذهبی و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل «با فراغ‌بال و با حمایت مالی و نظامی و اطلاعاتی و سانسور امپریالیسم خبری سرمایه‌داری جهانی مغرب زمین (و امپریالیسم‌های حامی آن اعم از انگلیس و فرانسه و آلمان و غیره) به قتل و عام و تهاجم هوایی و دریایی و زمینی ادامه می‌دهند» و اسرائیل در غزه در طول ۴۳ روز گذشته در هر دقیقه یک کودک کشته‌است و روزی نیست که بیمارستان‌ها و مراکز درمانی غزه را مورد هدف قرار ندهد و وعده نابودی کامل غزه را تکرار نکند و همه اینها را در برابر چشم‌باز جهانیان با عبارت مضحک «دفاع از خود» توجیه نکند.

مسئولان بهداشت و درمان غزه از کشته شدن ۱۲۰۰۰ نفر در ۴۳ روز گذشته سخن می‌گویند که بیش از ۶ هزار نفر آنها کودک و بیش از سه هزار نفر آنها زن و بیش از ۸۰۰ نفر از سالمندان می‌باشند «سیستم درمانی و بیمارستان‌های غزه به‌علت فقدان دارو و برق و غذا و امکانات اولیه در حال سقوط کامل می‌باشند و هزاران زخمی و مریض در حال مرگ هستند و تراژیک‌ترین جنایت علیه روزنامه‌نگاران در جنگ تحمیلی کنونی رژیم نژادپرست و آپارتاید مذهبی و اشغال‌گر و صهیونیستی اسرائیل با مردم

اینکه «سنتز جهنم عظیم غزه برای نمایش نظم جدید جهانی فداست (آن چنانکه در جنگ اوکراین و روسیه شاهد هستیم) و یا تولد خاورمیانه جدید بدون کشور مستقل فلسطین؟»

قبل از هر چیز لازم است که عنایت داشته باشیم که گرچه مدت ۷۵ سال است که با تشکیل رژیم اشغال‌گر و آپارتاید و صهیونیستی اسرائیل در سرزمین فلسطین به‌عنوان بازوی سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه «جنگ بین مردم فلسطین با رژیم اشغال‌گر بی‌وقفه ادامه داشته و زندگی و مقاومت مردم فلسطین با آن عجین شده‌است» اما پر روشن است که جنگ جدید اسرائیل در غزه در مقایسه با جنگ‌های گذشته از خودویژگی‌های خاصی برخوردار می‌باشد که عبارتند از:

الف - «تضاد بین‌المللی بین امپریالیست‌های جهانی در مرحله بازسازی نظم جهانی و تقسیم باز تقسیم قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی در مناطق مختلف جهان از جمله در خاورمیانه است که این امر باعث گردیده که در این شرایط جنگ اسرائیل در غزه هم مانند جنگ روسیه و اوکراین در تحلیل نهایی تبدیلی به جنگ نیابتی میان قدرت‌های امپریالیستی بشود» علی‌هذا در همین رابطه است که «تکوین جنگ اسرائیل در غزه جنگ روسیه در اوکراین را که تا آن زمان در رأس تضادهای امپریالیسم غرب قرار گرفته بود به مرحله دوم سقوط نماید و جنگ اسرائیل در غزه را در رأس همه تضادهای خود قرار بدهند.»

ب - «امپریالیسم آمریکا از زمان بوش پدر در عرصه استراتژی خود به‌دنبال پروژه تکوین خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی اسرائیل بود» لهذا در همین رابطه بود که از آغاز قرن بیست و یکم «نوک پیکان استراتژی جنگ‌طلبانه امپریالیست آمریکا با حمله نظامی به افغانستان و اشغال نظامی آن و سپس حمله نظامی به عراق و اشغال نظامی آن و در ادامه حمله نظامی به لیبی

و سوریه همه در راستای همان استراتژی خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی اسرائیل بود» که البته با شکست استراتژی جنگ مستقیم امپریالیسم آمریکا در منطقه چه در افغانستان، چه در عراق، چه در لیبی و سوریه از زمان باراک اوباما اگر چه ثقل استراتژی آمریکا از منطقه خاورمیانه به منطقه آسیای جنوب شرقی و چین انتقال پیدا کرد و اگرچه با شکست استراتژی جنگ مستقیم امپریالیسم آمریکا در زمان بوش پسر پروژه تکوین خاورمیانه بزرگ به آن صورت گذشته تغییر کرد اما همراه با اوج‌گیری تضاد امپریالیست‌ها در عرصه بازسازی نظم جهانی و تقسیم باز تقسیم بازارهای جهانی اقتصادی و نظامی و سیاسی و به‌خصوص با تکوین جنگ روسیه و اوکراین و در کنار آن اوج‌گیری تضاد بین امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم چین بر سر تایوان و دریای چین و پروژه جهانی «راه ابریشم» چین منطقه خاورمیانه دوباره در مرکز استراتژی دو جبهه امپریالیسم جهانی غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و شرق به سرکردگی امپریالیسم چین قرار گرفت، بنابراین در همین رابطه بود که با دیپلماسی جدید چین در منطقه خاورمیانه و پیوند بین دو بلوک مذهبی سنتی در منطقه تحت رهبری دو کشور عربستان سعودی و ایران تکوین جنگ اسرائیل در غزه از نظر امپریالیسم آمریکا همه در راستای به چالش کشیدن هژمونی اسرائیل در منطقه خاورمیانه جدید تحلیل شد که بدون تردید به چالش کشیدن هژمونی اسرائیل در منطقه به معنای به چالش کشیدن قدرت امپریالیسم غرب در منطقه خاورمیانه و عقب‌نشینی قدرت‌های امپریالیسم مغرب زمین سرکردگی امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه در برابر دو امپریالیسم چین و روسیه تلقی می‌گردید.

مع‌الوصف از این بابت بود که امپریالیسم غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا با تمام توان و ناوگان نظامی خود به حمایت از اسرائیل در جنگ در غزه پرداختند. پر پیداست که اگر جنگ در غزه به شکست کامل حماس و

حامیان آن از کشورهای منطقه اعم از ایران و ترکیه و قطر تا قدرت‌های جهانی اعم از چین و روسیه نیانجامد، خاورمیانه وارد فرایند جدیدی از تضادها می‌شود البته هم روسیه و هم چین به دنبال آن هستند که تضاد نظامی خود با امپریالیسم غرب از جنگ اوکراین و جنگ تایوان به تضاد در خاورمیانه بدهند؛ چرا که برای چین و روسیه روشن است که امپریالیسم غرب در این شرایط در هر جنگی در خاورمیانه شکست می‌خورند و از این جهت دیگر حاضر به جنگ مستقیم در خاورمیانه نیستند و تنها بر جنگ‌های نیابتی تکیه می‌کنند البته از بعد از نزدیکی عربستان به رژیم مطلقه فقهاتی ایران در چارچوب دیپلماسی جدید چین در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه و از بعد از حمایت ترکیه و رجب طیب اردوغان از حماس در چارچوب رویکرد مذهبی مشترک اخوان المسلمین و از بعد از شکست آمریکا و کشورهای غربی در جنگ در سوریه و عدم توانایی آنها در سرنگون کردن بشار اسد جنگ‌های نیابتی هم چندان برای امپریالیسم غرب دستاوردی ندارد.

علی ایحال در همین رابطه است که «امپریالیست آمریکا در این شرایط برای حفظ منافع خود در خاور میانه بر پایگاه‌های نظامی خود حول رهبری استراتژیک اسرائیل تکیه می‌کند که این پایگاه‌های نظامی در بیشتر مناطق کشورهای خلیج فارس تا عراق سوریه و غیره ایجاد شده‌اند». ولی «پیشرفت استراتژی اقتصادی - سیاسی چین در چند سال اخیر نشان می‌دهد که در کنار روسیه به راحتی چین می‌تواند در منطقه خاورمیانه (به خصوص از بعد از تضعیف قدرت اسرائیل) مسلط بشود». طبیعی است که در همین شرایط رژیم مطلقه فقهاتی هم بیکار ننشسته و تلاش می‌کند در چارچوب کسب هژمونی هلال شیعه منطقه حتی در برابر اسرائیل از قدرت برتر در منطقه برخوردار بشود. مع هذا «در همین رابطه است که در نوک پیکان تضادهای کشورهای منطقه خاورمیانه تضاد دو کشور ایران و اسرائیل قرار دارد.»

پر واضح است که «اگر از این بابت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بتواند بر قدرت استراتژیک اسرائیل در منطقه برتری نظامی و سیاسی پیدا کند شرایط برای کسب بیشتر قدرت در منطقه خلیج فارس در برابر عربستان سعودی هم پیدا می‌کند». البته «فراموش نکنیم که خود تغییر این پارامترها باعث اوج گیری دوباره تضاد رژیم مطلقه فقهاتی با رژیم عربستان می‌شود که این موضوع هرگز به نفع کشور چین در راستای رویکرد جاده ابریشم نیست». ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد اینک:

۱- وقایع اخیر در خاورمیانه و جنگ اوکراین و کودتاهای نظامی در آفریقا نشان دهنده ظهور «شکاف‌های ترمیم‌ناپذیر در ساختار نظم بین‌المللی در مرحله بازسازی فعلی است.»

۲- اقدامات نظامی اسرائیل تاکنون به مرگ ۱۲ هزار فلسطینی بیش از ۳۰ هزار زخمی و بیش از ۷۰۰ هزار تن آواره و بیش از ۶۰ در صد ویرانی ساختمان‌های غزه که طبق گزارش آژانس امداد رسانی سازمان ملل متحد در غزه حدود ۷۰۰ هزار پناه‌جو به منظور ایمنی از حملات هوایی اسرائیل در ۱۵۰ مرکز متعلق به سازمان ملل در سراسر نوار غزه پناه گرفته‌اند.

۳- رقابت و کشمکش قدرت‌های امپریالیستی که هر یک در پی تأمین منافع و اهداف خود از این جنگ‌اند «مانع از آن شده‌است که شورای امنیت سازمان ملل بتواند قطعنامه‌ای الزام‌آور برای متوقف ساختن جنگ صادر کند به طوری که آمریکا و اروپا قطعنامه‌های روسیه و چین وتو می‌کنند و روسیه و چین قطعنامه‌های بلوک رقیب را وتو می‌کنند. تنها پیشنهادی که توانسته است برای آتش بس موقت رأی بیاورد پیشنهاد کشور مالت است که کشورهای آمریکا و روسیه و چین رأی ممتنع داده‌اند.

۴- هدف جنگ اسرائیل در غزه در این شرایط همان گونه

که نماینده تشکیلات خودگردان فلسطین در سازمان ملل گفت «کوچ اجباری فلسطینیان به خارج از غزه با تبدیل کردن غزه به زمین سوخته است.»

۵ - این جنگ تاکنون برای اسرائیل و راست‌ترین طبقه حاکم یک شکست بزرگ بوده است زیرا «کشته شدن بیش از ۱۴۰۰ نظامی و غیرنظامی و متجاوز از ۲۰۰ اسیر اتفاقی است که اسرائیل هرگز نمی‌تواند آن را جبران کند. اینکه اسرائیل می‌تواند با پیشرفته‌ترین سلاح‌ها و حصارکشی به دور اسرائیل و گنبد آهنین می‌تواند امنیت اسرائیل را حفظ کند دوره آن به پایان رسیده است.» در همان حال کشتار و آواره کردن مردم غزه به بهانه مبارزه با حماس که نه فقط با اعتراض و مخالفت مردم سراسر جهان بلکه اکثریت دولت‌های جهان رو به رو شده است شکست سیاسی بزرگ دیگری برای اسرائیل است همین اتفاقات قطعاً عواقب سیاسی وسیعی در درون اسرائیل هم خواهد داشت. نظر سنجی‌های روزهای اخیر نشان می‌دهد که مخالفت مردم اسرائیل با کابینه راست افراطی نتانیاهاو شدیداً رشد کرده است.

۶ - «واقع جنگ اسرائیل در غزه از نظر سیاسی به ضرر آمریکا و به نفع روسیه است» زیرا این جنگ باعث گردید که «تمام تمرکز تبلیغاتی امپریالیسم خبری بر جنگ اسرائیل در غزه متمرکز بشود و مسئله اوکراین عجالتاً به حاشیه رانده شود در صورتی که آمریکا در این شرایط تلاش می‌کند که تمرکز تبلیغاتی و نظامی خود را علیه روسیه بر سر مسئله اوکراین قرار بدهد.»

۷ - «اسرائیل حتی فلسطینیان ساکن اسرائیل را شهروندان درجه دوم تلقی می‌کند. البته غیر از فلسطینیان درون اسرائیل هم اکنون ۶/۴ میلیون نفر فلسطینی آواره هستند و در ۵۸ اردوگاه رسمی آژانس امداد آوارگان زندگی می‌کنند. ۱۰ اردوگاه در اردن، ۹ اردوگاه در سوریه، ۱۲ اردوگاه در لبنان، ۱۹ اردوگاه در کرانه باختری و ۸ اردوگاه در غزه قرار دارند.»

۸ - جلوگیری از کار مردم فلسطین کنترل برای سفر کردن آنها اشغال خانه و کاشانه‌شان از سیاست‌های مستمر و همیشگی دولت اسرائیل در طول ۷۵ سال گذشته بوده است.

۹ - «اسرائیل از یک سوء برای سرمایه‌داری غرب نماینده سیاست و منافع آنها در منطقه و یک پایگاه بزرگ و قدرتمند نظامی در کنار انبار نفت جهان (خاور میانه) است و به همین دلیل بدون توجه به سرنوشت فلسطینی‌ها امپریالیسم غرب بی‌قید و شرط از آنها حمایت می‌کند و از سوی دیگر از لحاظ روانی هم چون وجدان جمعی اروپایی بابت هولوکاست و جنایات فجیع که در گذشته نسبت به یهودیان مرتکب شده‌اند، معذب است و خود را بدهکار اسرائیل احساس می‌کند و توانایی برخورد عادلانه و انسانی با این ماجرا را ندارند.»

۱۰ - اما در این رابطه «نگاه دیگری هم غیر از نگاه غرب‌ها به اسرائیل وجود دارد، زیرا اسرائیل سرزمین آبا و اجدادی مردم فلسطین را با ترور ارباب و کشت و کشتار اشغال کرده شهرها و روستاهای‌شان را با دینامیت منفجر و ویران و خانه‌های‌شان را بر سرشان خراب و خود آنها را آواره کرده‌اند و کسانی را هم که مانده‌اند در سرزمین خودشان به بند کشیده و آزار و شکنجه می‌کنند.

۱۱ - هر نسل بنیان‌گذار جنبش صهیونیستی در کتاب «دولت یهود» خود به پیروان خود رهنمود می‌دهد: «در میان این جانوران (فلسطینیان) بمب منفجر کنید و پیروان او حقیقتاً طی هفتاد سال گذشته این توصیه هر نسل را کاملاً اجرا کرده‌اند.» ❏

پایان

شاخص‌هایی که توسط آن‌ها می‌توان در شرایط فعلی

«برآورد وضعیت معیشتی»

سرمقاله

بیش از ۶۰ میلیون نفر ایرانی زیر خط فقر کرد

حال با این مقدمه اگر بخواهیم در خصوص گفته چرچیل (اگر واقعیت داشته باشد) که «فقر در جامعه ایران فونکسیون بازدارندگی دارد» داوری کنیم، می‌توانیم بگوییم «تنها فقری که محدود به شرایط عینی و فاقد شرایط ذهنی در کنش‌گران باشد» و «فقدان شرایط ذهنی مانع از شکل‌گیری دیالکتیک حرکت خودآگاهانه باشد و عامل حرکت به صورت خودبه‌خود و متمیزه و فاقد رهبری درون‌زای جمعی دینامیک تکوین یافته از پایین باشند، نه تنها در جامعه ایران بلکه در همه جوامع شکست‌پذیر و بازدارنده می‌باشد»، زیرا آن چنین فقر تک مؤلفه‌ای (شرایط عینی بدون شرایط ذهنی) حتی اگر به صورت حرکت‌های گسترده خیزشی (مانند دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) هم اعتلا پیدا کنند، شکست می‌خورند. اما برعکس «در شرایطی که فقر به‌عنوان

نمی‌دانیم این جمله تا چه اندازه صحت دارد که می‌گویند چرچیل (نخست‌وزیر انگلستان در سال‌های جنگ دوم جهانی و پسا آن) گفته است: «برای اینکه ایرانی‌ها انقلاب نکنند باید آنها را در فقر شدید قرار داد» و همچنین «برای اینکه عرب‌ها انقلاب نکنند باید آنها را گرفتار فقر در زندگی نکرد» به عبارت دیگر از نظر چرچیل (اگر او گفته باشد) «فقر در جامعه ایران و در جوامع عرب دو نوع فونکسیون دارد، در جامعه ایران عامل بازدارنده است و در جوامع عرب موتور حرکت» البته منظور ما در اینجا از طرح سخن فوق «قسمت اول سخن چرچیل یعنی جایگاه فقر و فونکسیون فقر در جامعه امروز ایران است» (و در خصوص قسمت دوم که مربوط به جوامع عربی است کاری نداریم). با نگاهی هرچند اجمالی به حرکت‌های اعتراضی - سیاسی ضد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول بیش از سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ الی الان) می‌توانیم داوری کنیم که «تمامی حرکت‌های خیزشی (نه جنبشی) در سه دهه گذشته یعنی از اولین حرکت خیزشی کوی طلاب مشهد تا حرکت خیزشی آبان‌ماه ۹۸ تماماً و بدون استثنا فقر و گرسنگی و بیکاری و گرانی و تورم و... عامل عینی اعتلای آن خیزش‌ها بوده است» و البته اگرچه همه آنها در طول سه دهه گذشته توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به شکل هولناکی سرکوب شده‌اند، ولی «این حرکت‌های خیزشی در حرکتی حلزونی دوباره به صورت گسترده‌تری نسبت به گذشته خود باز تولید کرده‌اند.»

پر روشن است که «مشخصه همه حرکت‌های خیزشی سه دهه گذشته جامعه بزرگ ایران که بر پایه شرایط عینی فقر و گرسنگی و بیکاری و رکود و تورم مادیت پیدا کرده‌اند، صورت متمیزه و خودبه‌خود و فاقد هر گونه رهبری درون‌زای جمعی تکوین یافته از پایین می‌باشد.»

شرایط عینی در جامعه در کنار شرایط ذهنی بتواند در بستر دیالکتیک اجتماعی جامعه را دچار تحول و سیلان جمعی بکند بدون تردید در چنان شرایطی فقر می‌تواند به‌عنوان موتور حرکت جامعه بزرگ ایران در آید.»

البته در اینجا می‌توانیم به یک موضوع دیگر هم اشاره کنیم که «علت اینکه در طول سه دهه گذشته حرکت‌های خیزشی (با خاستگاه مادی فقر در جامعه ایران) روندی رو به جلو داشته است همین وجود حداقل شرایط ذهنی در جامعه بوده است» مقایسه‌ای هر چند کپسول از آخر به اول بین حرکت‌های خیزشی در سه دهه گذشته این واقعیت را برای ما آشکار می‌سازد البته «نیاز به شرایط ذهنی فقط ضرورت برای تکوین دیالکتیک مبارزه سازمان‌یافته بر پایه شرایط عینی فقر نیست در خصوص مبارزه دموکراسی خواهانه و ضد آپارتایدی که در سه دهه گذشته همراه با مبارزه فقرستیزانه جامعه ایران با خاستگاه طبقه متوسط شهری پیوسته و علی‌الدوام ادامه داشته است باز همین داوری ما حاکم می‌باشد.»

لازم به ذکر است که «در مبارزات دموکراسی خواهانه و ضد آپارتایدی (اعم از جنسیتی و قومیتی و مذهبی) از فردای شکست انقلاب ضد استبدادی بهمن ماه ۵۷ (توسط نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی و ایجاد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) این ضعف شرایط ذهنی در تمامی شاخه‌های مبارزه دموکراسی خواه و ضد آپارتایدی در صورت فقر آگاهی‌یابی و فقر سازمان‌یابی و فقر رهبری درون‌زای جمعی تکوین یافته از پایین و غیره ادامه داشته است و بالاخره همین ضعف هم عامل اصلی شکست حرکت‌های

اعتراضی سه دهه گذشته گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران بوده است.»

یادمان باشد که لازمه رشد دیالکتیک شرایط عین و ذهن به‌عنوان موتور حرکت جامعه این است که به موازات رشد شرایط عینی شرایط ذهنی هم تکامل پیدا نماید حالا آن چنانکه قبلاً هم در سرمقاله شماره‌های گذشته نشر مستضعفین ارگان عقیدتی - جنبشی - سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران مطرح کرده‌ایم «هرچند در سال ۱۴۰۱ شرایط عینی حاصل فشار سیستم آپارتایدی سه مؤلفه‌ای جنسیتی و قومیتی و مذهبی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بیشتر از شرایط عینی حاصل فشار فقر و ستم و بیکاری و رکود و تورم بر مردم ایران بوده است، لهذا همین امر باعث گردید تا آن شرایط عینی محصول سیستم آپارتایدی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در ۲۵ شهریور ۱۴۰۱ توسط جرقه قتل حکومتی مهسا امینی بدل به حریقی گسترده بشود که برای مدت بیش از سه ماه اساس موجودیت و مشروعیت و اقتدار رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را به لرزه درآورد.» اما در سال ۱۴۰۲ آن چنانکه در شماره قبلی نشر مستضعفین ایران مطرح کردیم با اینکه همچنان شرایط عینی حاصل سیستم آپارتایدی رژیم مطلقه فقه‌ای بر جامعه ایران حاکم می‌باشد «ولی حتی قتل حکومتی آرمیتا گراوند یا سالروز قتل حکومتی مهسا امینی و یا بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها در سال تحصیلی جدید هم نتوانست شرایط برای بازتولید ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در سال ۱۴۰۲ فراهم نماید». البته دلایلی که مانع از بازتولید ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در سال ۱۴۰۲ شد عبارتند از:

الف - ضعف شرایط ذهنی کنش‌گران ابر حرکت ۱۴۰۱ که این ضعف شرایط ذهنی آنها باعث گردید که آنها تبلور شعار «زن، زندگی، آزاد»ی تنها در آزادی در انتخاب پوشش زنان ایران تعریف نکنند نه در عدالت جنسیتی و بر پایه تساوی حقوق زن و مرد در تمامی ابعاد آن. مع هذا این امر باعث گردید که اکنون که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم با «تعطیلی گشت ارشاد در برابر پوشش اجباری زنان مجبور به عقب‌نشینی شده آنها این عقب‌نشینی رژیم را به‌عنوان پیروزی به‌اصطلاح آنها «انقلاب ژینا» تعریف نکنند.

ب - آن‌چنان که در تحلیل‌های ۷ شماره نشر مستضعفین در خصوص ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مطرح کردیم «یکی از ضعف‌های مهم کنش‌گران آن ابر حرکت این بود که (از آنجایی که اکثریت قریب به اتفاق آنها به‌لحاظ سنی متعلق به دهه ۷۰ و هشتاد بودند) در نتیجه همین امر باعث گردید که آنها به‌لحاظ شرایط ذهنی در موضع ضعیفی قرار داشته‌باشند و فاقد تجارب و دستاوردهای حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ سال گذشته جامعه بزرگ ایران باشند.»

ج - جوهر خیزشی خودبه‌خود و فاقد سازماندهی و اتمیزه و فاقد رهبری درون‌زای دینامیک جمعی تکوین یافته از پایین از دیگر عوامل ضعف و شکست ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ بوده است.

د - خشونت‌گرایی در بستر حرکت خیابانی همراه با بالا بردن هزینه مبارزه از دیگر عوامل شکست ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبداد ۱۴۰۱ می‌باشد.

ه - عدم پیوند عرضی این ابر حرکت اعتراضی با

جنبش‌های دموکراتیک مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی.

و - عدم پیوند تنگاتنگ بین حرکت خیابانی با حرکت گسترده اعتصابی اردوگاه عظیم نیروی کار و زحمت جامعه ایران در نتیجه همین امر باعث گردید که حرکت خیابان به‌صورت تک مؤلفه‌ای صورت گسترده مبارزه پیدا کند و حرکت اعتصابی به‌صورت موردی و پراکنده شکل بگیرد.

ز - عدم توانایی کنش‌گران ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ در توسعه عرصه حرکت و برنامه و شعار از طبقه متوسط شهری به اعماق اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران.

باری در سال ۱۴۰۲ «علاوه بر اینکه تمامی ضعف‌های فوق در حرکت کنش‌گران وجود داشت سلطه رژیم مطلقه فقه‌ای در سرکوب کنش‌گران ۱۴۰۱ و آمادگی کامل جهت در نطفه خفه کردن هرگونه حرکتی هم در سال ۱۴۰۲ به‌دست آورده‌بود در نتیجه این همه باعث گردید که ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ نتواند مانند سال ۱۴۰۱ در دو عرصه خیابان و اعتصاب در سال ۱۴۰۲ بازتولید بشود» و در خصوص بازتولید حرکت‌های اعتراضی سیاسی و صنفی و مدنی خیزش و جنبشی معیشتی که در طول سه دهه گذشته پیوسته و علی‌الدوام ادامه داشته قبل از همه این بازتولید را باید به دو قسمت تقسیم کنیم:

الف - بازتولید خیزشی معیشتی.

ب - بازتولید جنبشی معیشتی.

عنایت داشته باشیم که «بازتولید این دو مؤلفه حرکت‌های اعتراضی معیشتی جنبشی و خیزشی

صورتی کاملاً متفاوت دارد چراکه بازتولید حرکت‌های اعتراضی خیزشی معیشتی در طول سه دهه گذشته (از نهم خرداد ۱۳۷۱ کوی طلاب مشهد) نشان داده است که به علت تمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه بودن آنها در برابر رژیم سازماندهی شده و تا بن دندان مسلح این‌گونه اعتراض‌های خیزشی معیشتی خودبه‌خودی و بی‌سر و تمیزه هر قدر هم که صورت ملی و گسترده داشته باشند (مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) هرگز نمی‌توانند به صورت میدانی توازن قوا را به سود خود تغییر بدهند» و اما در خصوص «بازتولید حرکت‌های اعتراضی جنبشی معیشتی صنفی و مدنی و سیاسی که به صورت مشخص از تابستان ۹۸ در ادامه حرکت اعتراضی مالباختگان مادیت پیدا کرده‌اند هر چند که دامن آنها هم گسترده نباشد ولی به علت جوهر خودجوشی و خودسازماندهی و خود رهبری جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین که دارند، می‌توانند هم به صورت عمودی و هم به صورت افقی رشد رو به جلویی داشته باشند» به طوری که در این رابطه چه در جنبش معلمان و چه در جنبش کارگران هفت تپه شاهد بوده‌ایم که «این‌گونه حرکت‌های اعتراضی جنبشی دینامیک حتی در سطح کارگاهی خود توان تغییر توازن قوای میدانی و عقب نشینی رژیم را دارند.»

بی‌تردید آن چنانکه در شماره‌های قبل نشر مستضعفین ایران مطرح کرده‌ایم «شرایط امروز جامعه ایران (یعنی در سال ۱۴۰۲) در مقایسه با سال ۱۴۰۱ شرایط بالقوه برتری در خصوص شرایط عینی حرکت‌های معیشتی نسبت به شرایط عینی دموکراسی خواهانه و ضد آپارتایدی دارد». البته

معنای این حرف آن نیست که «در سال ۱۴۰۱ بین دو جبهه معیشتی و دموکراسی خواه ضد آپارتایدی دیوار چین وجود دارد و یا اینکه بین حرکت اعتراضی خیزشی و حرکت جنبشی دیوار چین وجود دارد». آنالیز فوق تنها در چارچوب کالبد شکافی دو جبهه فوق در شرایط امروز جامعه ایران می‌باشد حال بدین‌تر تیب است که در این مقاله برانیم تا به تبیین و تشریح شرایط عینی حرکت‌های اعتراضی معیشتی پردازیم قبل از هر چیز لازم است که توجه داشته باشیم که آمارهای ارائه شده در این باره بیشتر آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد:

۱- عنایت داشته باشیم که برآورد وضعیت معیشتی مردم ایران در شرایط فعلی با شاخص‌های متعددی امکان پذیر است مثل:

الف - درآمد سرانه.

ب - تورم.

ج - بیکاری.

د - فقر.

ه - شاخص توسعه انسانی و غیره.

۲- در خصوص تورم و گرانی رسانه اعتماد آنلاین حکومتی در ۱۴۰۲/۰۶/۰۱ می‌نویسد: «طبق گزارش‌های مرکز آمار ایران بالاترین نرخ تورم دهه گذشته در دولت ابراهیم رئیسی ثبت شده است و دولت سیزدهم رکوردار نرخ تورم در میان دولت‌های قبل از خود است. حتی در زمان جنگ و بحران‌های گوناگون در کشور نرخ تورم به چنین اعدادی نرسیده بود.»

۳- در خصوص سقوط ارزش پول ملی به همراه رشد

فزاینده نرخ تورم و سیاست‌های اقتصادی دولت رئیسی باعث هرچه فقیرتر شدن مردم شده است زیرا طبق گفته رسانه حکومتی بهار نیوز در ۱۴۰۲/۰۶/۱۰: «به‌گواه کارشناسان از لحاظ کمیت در ۲۴ ماه دوران دولت رئیسی به‌اندازه دوره ناصرالدین شاه قاجار تا دولت حسن روحانی نقدینگی ایجاد شده و بدتر اینکه دو سوم نقدینگی به‌دلیل ناترازی بانک‌ها و فساد صورت گرفته و در این شبکه ایجاد شده است، طبیعی است که چاپ اسکناس بدون پشتوانه و افزایش نقدینگی موجب کاهش ارزش پول ملی شده و این اقدام باعث افزایش تورم کاهش قدرت خرید مردم در دهک‌های میانی و پایینی جامعه شده است» و باز در خصوص همین تورم است که غلامرضا نوری قزljجه نماینده بستان آباد در واکنش به آمار ارقام ارائه شده دولت در حوزه اقتصادی در ۱۴۰۲/۰۴/۱۷ گفت: «اگر بخواهیم به‌طور خلاصه بیان کنم اینکه گفته می‌شود مثلاً در تورم کنترل یا مهار شده است و دولت یکسری آمار و ارقام در این باره ارائه می‌دهد که همگی محصول ذهن دولت و مسئولان و دست‌اندرکاران است و صحت ندارد» او اضافه می‌کند «مسئولان مدام می‌گویند تورم ۴۰ درصد است این در حالی است که می‌بینیم تورم ۱۲۰ درصد است پس چطور می‌گویند تورم ۴۰ درصد است، واقعیت امر همان است که در عمل اتفاق می‌افتد و بازی کردن با این اعداد و رقم‌ها چیزی نیست که بر مردم پوشیده باشد چراکه مردم هر روز خرید می‌کنند و روزانه این مسائل را می‌بینند و کاش تصمیم‌گیران و کسانی که پست دارند کمی در بیان آمارها دقت کنند که بی‌اعتمادی در جامعه بیشتر نشود» بنا به گفته این نماینده مجلس رژیم مطلقه فقهاتی «آن چیزهایی که ملاک تعیین نرخ

تورم رسمی قرار می‌گیرد شباهتی با واقعیت‌های زندگی مردم ندارد و برای اینکه تورم حقیقی معلوم شود باید نرخ اقلام خوراکی، گوشت، مرغ، تخم مرغ و از سوی دیگر قیمت خودرو، اجاره‌بهای مسکن و لوازم خانگی ملاک محاسبه و ارزشیابی قرار بگیرد. در واقع اگر لوازم خانگی و خودرو و حمل و نقل را فاکتور بگیریم و فقط دو مؤلفه‌ی خوراکی‌ها و مسکن را در تعیین نرخ تورم حقیقی زندگی مردم ملاک قرار بدهیم در یک بازه‌ی یک‌ساله‌ی اخیر به تورمی بالای ۱۰۰ درصد می‌رسیم.»

۴- افزایش جمعیت زیر خط فقر طبق آمار منتشره خود رژیم «جمعیت زیر خط فقر در این شرایط بیش از ۶۰ میلیون نفر می‌باشد» و این در حالی است که ابراهیم رئیسی در اسفند ۱۴۰۰ «دستور رفع فقر مطلق طی دو هفته صادر کرده بود» به گفته محمد باقری عضو کمیسیون مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی: «خط فقر در تهران به ۳۰ میلیون تومان رسیده است و قشر متوسط جامعه به دلیل رشد تورم و گرانی قیمت‌ها و افزایش هزینه‌های معیشت و بالا بودن اجاره‌بها به سمت حاشیه‌نشینی سوق پیدا کرده‌اند» قابل توجه اینکه «نتیجه تحمیل این حد از فقر و فلاکت در جامعه امروز ایران انباشت شدن پتانسیل عمیق انفجاری در زیر پوست جامعه امروز ایران است که توسط جرقه‌ای در این شرایط این انفجار عظیم امکان‌پذیر می‌باشد.»

۵- در خصوص جمعیت بیکاری در جامعه امروز ایران لازم است که توجه داشته باشیم که یکی از ویژگی‌های بیکاری در ایران «وجود خیل عظیم بیکاران تحصیل‌کرده دانشگاهی و دبیرستانی است». جوانان عمدتاً بین سن ۱۵ تا ۳۰ سال در جامعه

امروز ایران رقمی نزدیک به ۳۰ میلیون نفر شامل می‌شوند. مطابق آمارهای انتشار یافته خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اکنون «حدود ۱۲ میلیون نفر از جمعیت ایران تحصیلات دانشگاهی دارند که مطابق همین آمارها بیکاری جوانان تحصیل کرده در ایران به بیش از ۵۰ درصد جمعیت آنها رسیده است.»

۶ - در خصوص مالیات که «یکی از اهرم‌های یکسان‌سازی و ایجاد تعادل اقتصادی در جامعه است و دولت‌ها می‌توانند با اخذ مالیات از سرمایه‌های کلان و تنظیم برنامه مناسب مالیاتی برای دهک‌ها فاصله طبقاتی را کاهش داده و مانع ناهنجاری‌های اجتماعی و اقتصادی شوند» در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «مالیات ابزاری برای فشار اقتصادی گسترش محرومیت و تقویت بنیادهای بزرگ مالی و سرمایه داران حکومتی شده است» به طوری که علی‌علیزاده نماینده مجلس پادگانی یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی در ۲۵ تیرماه ۱۴۰۲ در این رابطه گفت: «همه جای دنیا از ثروتمندان مالیات بیشتر اخذ می‌کنند اما در کشور ایران تیغ عریان مالیات برگردن معلم و کارمند و کارگر و اصناف مظلوم است.»

قابل ذکر است که طبق گفته رسانه حکومتی ایسنا در تاریخ ۱۴۰۲/۰۷/۰۸ در نظام مالیاتی که از اجناس دست فروش و غیره مالیات گرفته می‌شود «شمش و سکه طلا و فلزات گران‌بها از پرداخت مالیات بر ارزش افزوده معاف می‌شوند». علی‌ایحال در همین رابطه است که سایت حکومتی آفتاب در تاریخ ۱۴۰۲/۰۶/۱۸ نوشت: «علی‌رغم رشد قابل ملاحظه فشار مالیاتی بر کارمندان دولت و کارگران دولت سیزدهم در مواجهه مالیاتی با مجموعه‌های خصولتی رویکردی توأم با عطف و مهربانی مالیاتی در پیش

گرفته است، فولاد مبارکه، هلدینگ خلیج فارس، صنایع مس ایران، چادر ملو، پتروشیمی پردیس، سرمایه‌گذاری غدیر و گروه سرمایه‌گذاری امید از جمله مجموعه‌های هستند که از معافیت‌های مالیاتی برخوردار شده‌اند». به گزارش همین رسانه «فشارهای مالیاتی دولت برای پوشش هزینه‌های جاری دولتی به شکل فزاینده‌ی افزایش یافته‌است به نحوی که درآمدهای مستقیم مالیاتی دولت از ۳۰۵ هزار میلیارد تومان در سال ۱۴۰۰ به ۸۲۰ هزار میلیارد تومان می‌رسد که بر اساس نسبت با GDP در کل تاریخ مالیات ستانی مدرن ایران در ۲۰۰ سال اخیر یک رکورد محسوب می‌شود.»

باز در همین رابطه بوده است که سایت حکومتی اعتماد آنلاین در ۱۵ شهریور ۱۴۰۲ نوشت: «برخی کارشناسان سیستم مالیاتی جدید را با نظام مالیه دوره قجری مقایسه کرده‌اند و این در حالی است که برابر قانون آستان قدس، بنیاد ۱۵ خرداد، بنیاد مستضعفان، بنیاد مسکن، ستاد اجرایی فرمان امام، سازمان اقتصادی کوثر، بنیاد علوی و ده‌ها سازمان و نهاد دیگر که در مجموع بیش از ۳۰ درصد از اقتصاد کشور را در اختیار دارند، نیز از پرداخت مالیات معاف هستند.»

۷- در خصوص رابطه تورم و فقر با اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه ایران در این شرایط سایت آفتاب نیوز که وابسته به رژیم می‌باشد در تاریخ ۱۴۰۲/۰۸/۰۷ به نقل از یک عضو شورای عالی کار نوشت: «قیمت دلار به بالای ۵۱ هزار تومان رسیده است و بر این اساس پایه مزد روزانه کارگران در سال جاری ۱۷۶ هزار و ۹۴۲ تومان است. به این ترتیب کارگران حداقل بگیر با قیمت‌های بازار روزی کمتر از ۳/۵

دلار دستمزد می‌گیرند و این در شرایطی است که سبد معیشت حداقلی کارگران در شهرستان‌ها (نه در کلان‌شهرهای پر هزینه مانند تهران) مرز ۲۵ میلیون تومان را به‌سادگی پشت‌سر گذاشته‌است». همچنین در این رابطه مرکز آمار رژیم نرخ تورم در مهرماه ۱۴۰۲ «۴۵/۵ درصد اعلام کرده است» البته مرکز اما در گزارشی نوشت: «در ۹ استان کشور تورم بالای ۵۰ درصد است و نرخ تورم کالاهای خوراکی تازه در مهر امسال ۵۰/۱ درصد بوده است.»

۸- در خصوص سقوط آسانسوری ارزش پول ملی کشور نشریه فوربز در گزارش جدید خود «ضعیف‌ترین پول جهان را معرفی کرده است» و می‌گوید: «ایران در خلیج فارس بین عراق و افغانستان واقع شده و صادرکننده عمده نفت و گاز طبیعی در جهان است با این حال تحریم‌های اقتصادی در کنار ناآرامی‌های سیاسی و تورم بالا بر پول ایران فشار آورده است، ریال ایران ضعیف‌ترین واحد پولی جهان است که با یک دلار می‌توان ۴۲۲۷۳۳ ریال خریداری کرد». مع هذا در همین رابطه احسان سلطانی پژوهشگر اقتصادی در رسانه اقتصاد پویا در تاریخ ۱۴۰۲/۰۴/۰۴ می‌نویسد: «در سال‌های ۱۴۰۱-۱۳۹۷ به‌اندازه دو برابر ۵۳ سال سلطنت پهلوی نزدیک به دو برابر یک قرن قاجاریه و یا نزدیک به ۳ برابر جنگ ۸ ساله ارزش پول ملی سقوط کرده است». یادآوری می‌کنیم که «ارزش پول ملی هر کشوری شاخصی از رشد و پیشرفت و رفاه مردمان‌اش و البته نشان آشکاری از قابلیت و مشروعیت و کارایی نظام آن کشور است و سقوط ارزش پول ملی کشور نمودی روشن از وضعیت بی‌ثبات و لرزان نظام کشور است.»

۹- آخرین‌ته مانده سفره ۶۰ میلیون نفر زیر خط فقر

که توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به چالش کشیده شده‌است «نان یا قوت لایموت زحمت‌کشان جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران می‌باشد» که در روزهای گذشته طبق اعلام رسانه‌های رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «نرخ رسمی نان سنگک در تهران از ۲ هزار تومان قبلی به ۳ هزار تومان رسید». برای فهم این مهم عنایت داشته‌باشید که افزایش دور جدید نرخ رسمی بهای نان از خراسان و شهر مشهد آغاز شد که روزنامه خراسان در تاریخ ۱۴۰۲/۰۵/۰۴ با عنوان «نان ناگهان گران شد» به این موضوع پرداخت و از افزایش ۴۰ درصدی بهای نان در استان خبر داد، در همان زمان معاون فرماندار مشهد به روزنامه خراسان گفت: «افزایش قیمت نان خیلی وقت است که در دستور کار قرار دارد او در توجیه علت گران شدن قیمت نان گفت که اجاره‌بهای، بالا رفتن دستمزد سنگین کارگران، افزایش مالیات بهای آب، برق، گاز و تلفن مزید بر علت بود که باید تغییری در قیمت نان انجام شود». در روزهای بعد رسانه‌های رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «افزایش بهای رسمی نان در ۱۳ استان خبر دادند». لهندا در همین رابطه بود که روزنامه حکومتی اعتماد در تاریخ ۱۴۰۲/۰۵/۱۳ به نقل از سخنگوی طرح «هوشمندسازی یارانه آرد و نان» خبر داد که «اختیار تغییر قیمت نان به استان‌ها واگذار شده‌است.»

خاندوزی وزیر اقتصاد دولت پادگانی ابراهیم رئیسی هم در روز چهارشنبه ۲۹ شهریور ۱۴۰۲ در حاشیه جلسه کابینه دولت این خبر را تأیید کرد و گفت: «نان در سراسر کشور قیمت واحد ندارد و قیمت آن منطقه‌ای و استانی است». در همین زمان روزنامه همشهری وابسته به دولت پادگانی ابراهیم رئیسی

نوشت: «واقعیت این است که نرخ رسمی نان اساساً موجودیت خارجی ندارد و در هیچ‌کدام از نانوائی‌ها نمی‌توان نان را به نرخ دولتی و با وزن تعیین شده خرید واقعیت این است که کمتر کسی در تهران دست کم طی یکسال اخیر سنگک ۲ یا حتی ۳ هزار تومانی خریده این نرخ‌ها با وجود قانونی بودنشان برای بیشتر مصرف‌کنندگان شوخی محسوب می‌شود حداقل قیمت نان سنگک در تهران مدت‌ها است که روی رقم ۵ هزار تومان مانده و در بیشتر نانوائی‌ها قیمت نان ۵ هزار تومانی با مقدار کمی کنجد بر پشت و روی آن به ۱۰ هزار تومان افزایش پیدا می‌کند.»

سیاست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در رابطه با نان که قوت لایموت ۶۰ میلیون نفر جامعه بزرگ ایران می‌باشد «در زمانی در حال شکل گرفتن است که شانه‌های بیش از ۶۰ میلیون نفر از مردم ایران زیر بار تورم افسارگسیخته خم شده است» ماهیت سیاست رژیم ایران آن‌چنان جلو می‌رود که رضائی نماینده اصول‌گرا مجلس پادگان‌ی یازدهم در ۲۵ شهریور ۱۴۰۲ گفت: «با این عملکرد دولت ابراهیم رئیسی تا چند وقت دیگر کمیته‌امداد باید همه ۸۵ میلیون نفر ایرانی را تحت پوشش خودش قرار بدهد.»

۱۰- از آنجایی که از دولت پنجم و ششم اکبر هاشمی رفسنجانی «در راستای سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول حذف یارانه‌ها در دستور کار آنها قرار داشته است» که این سیاست حذف یارانه‌ها که در دولت نهم و دهم محمود احمدی‌نژاد تحت‌عنوان «هدفمندسازی یارانه‌ها» و در دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی تحت‌عنوان «جراحی اقتصادی» تعریف شده است، مدت بیش از سه دهه در حال اجرا می‌باشد و هدفی جز انداختن بار حذف

یارانه‌ها بر دوش مردم ایران نداشته و ندارند. زیرا در تحلیل نهایی همه می‌دانند که «ارزش پولی که به‌عنوان یارانه به مردم می‌دهند سال به سال با تورم حداقل ۵۰ درصدی کاهش می‌یابد» آن‌چنانکه طبق نوشته خبرگزاری دولتی ایلنا (در ۱۴۰۲/۰۶/۰۵) «در مدت دو سال در این رابطه یک تورم حداقل ۲۵۰ درصدی به سفره‌های زندگی مردم تحمیل شده است» بنابراین قدرت خرید ۳۰۰ هزار تومانی که به‌عنوان یارانه و در پی «جراحی اقتصادی» به گروهی از مردم داده شده است، امروز به شدت کاهش یافته و حتی نصف قدرت خرید یارانه‌ی ۴۵ هزار تومانی طرح موسوم به «هدفمندسازی یارانه» را در زمان اجرای آن ندارد یعنی «همان طوری که آن ۴۵ هزار تومان یارانه دوران احمدی‌نژاد حتی بسیار قبل‌تر از "جراحی اقتصادی" به‌طور واقعی دیگر هیچ ارزشی نداشت مبلغ ۳۰۰ هزار تومان یارانه جراحی اقتصادی دولت ابراهیم رئیسی هم اکنون با آن نمی‌توان حتی برای یک‌ماه، نیم‌کیلو گوشت تهیه کرد». پر روشن است که حاصل سیاست‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در تحلیل نهایی «آزادسازی قیمت‌ها و حذف یارانه‌هاست» که نتیجه‌ای جهت هرچه بیشتر مچاله شدن سفره بیش از ۶۰ میلیون نفر مردم ایران ندارد.

۱۱- یکی دیگر از شاخص‌هایی که می‌توان توسط آن برآورد معیشتی مردم امروز ایران کرد و با آن سفره بیش از ۶۰ میلیون ایرانی را تعریف کرد «موضوع کسری بودجه سالانه دولت و جبران آن توسط استقراض از بانک مرکزی و چاپ پول و غیره می‌باشد» مع الوصف در این رابطه است که داوود منظور معاون ابراهیم رئیسی و رئیس سازمان برنامه و بودجه در اول آبان‌ماه ۱۴۰۲ در مراسمی که

به مناسبت «روز ملی آمار» برگزار شده بود گفت: «درآمدهای دولت در هفت ماه اول امسال ۳۰ درصد کمتر از رقم پیش‌بینی شده در قانون بودجه بوده است» معنای دیگر این حرف آن است که در «هفت ماه اول سال جاری دولت با حدود ۴۰۰ هزار میلیارد تومان کسری بودجه روبرو شده است.»

مرکز پژوهش‌های مجلس اسلامی در گزارشی که در سوم آبان‌ماه ۱۴۰۲ از عملکرد ۴ ماهه بودجه منتشر کرده است اعلام کرد که «در چهار ماه اول سال ۱۴۰۲ تنها ۶۳ درصد از درآمدهای پیش‌بینی شده در بودجه تحقق یافته است». مرکز پژوهش‌های مجلس پادگانی یازدهم پیش‌بینی کرده است که بودجه تا پایان سال ۱۴۰۲ «۳۸۰ هزار میلیارد تومان کسری خواهد داشت» که با «کسری منابع تبصره ۱۴ مربوط به هدفمندی یارانه‌ها که بیش از ۱۰۰ هزار میلیارد تومان است» در مجموع کسری بودجه دولت ابراهیم رئیسی در سال ۱۴۰۲ «حدود ۵۰۰ هزار میلیارد تومان» می‌رسد. یادآوری می‌کنیم که «چاپ پول برای جبران ورشکستگی مالی یکی از آن سیاست‌هایی هست که نه تنها به تورم شتاب می‌بخشد، بلکه یکی دیگر از نتایج آن گسترش فقر در میان اکثریت بسیار بزرگ جامعه و در عوض ثروتمندتر شدن بخش بسیار کوچک جامعه یعنی سرمایه‌داران است.»

۱۲- از جمله عوارض ملموس اقتصاد بحران‌زده و در هم ریخته کشور «امواج پی در پی گرانی است که هر روز بخش دیگری از سفره خانوارهای تهیدست و زحمتکش را به یغما می‌برد و انبوهی دیگر از آنها را به سیه روزی و فقر مطلق محکوم می‌کند». خود دولت نیز با افزایش بهای کالاها و خدمات عمومی

(و از جمله آب، برق، گاز، حمل و نقل و...) به این گرانی‌ها دامن می‌زند. نرخ تورم اعلام شده از سوی مرکز آمار در دوره اخیر به ۴۰ تا ۵۰ درصد بالغ می‌شود در حالی که افزایش سطح عمومی قیمت‌ها خصوصاً در مورد مواد غذایی و دارویی بسیار بالاتر از آن است. به‌عنوان مثال بهای شکر، شیر، برنج ایرانی، گوشت قرمز، روغن مایع، سیب‌زمینی و... در فاصله یک سال تا خرداد گذشته دو تا سه برابر شده است.

۱۳- یکی دیگر از شاخص‌هایی که می‌توان توسط آن برای مردم ایران برآورد معیشتی کرد «موضوع رکود و تعطیلات کارخانه‌های تولیدی است». بر پایه آنچه که در آمارها و یا رسانه‌های داخلی بازتاب می‌یابد «روزانه صدها واحد کوچک و بزرگ تولیدی دچار کاهش تولید یا تعطیلی می‌گردند و هر روز هزاران نفر از نیروهای شاغل از کار اخراج و به جمع چند میلیونی بیکاران پرتاب می‌شوند». بسیاری از واحدهای بزرگ صنعتی که غالباً از سوبسیدها و تسهیلات دولتی نیز برخوردارند در نتیجه سودجویی‌ها فساد و بی‌کفایتی‌ها تعطیل شده و یا در آستانه توقف تولید واقع شده‌اند که از آن جمله تعدادی از کارخانه‌های قطعه‌سازی و خودروسازی پالایشگاه و مجتمع‌های پتروشیمی هستند که با تشدید کمبود درآمدهای ارزی کاهش واردات قطعات و ماشین‌آلات خوابیدن فعالیت‌های به‌اصطلاح عمرانی و تسری و اختلال به همه بخش‌ها آشکار است که روند تعطیلی و بیکارسازی‌ها در آینده شدت و سرعت بیشتری خواهد یافت.

۱۴- صندوق بین‌المللی پول آخرین گزارش فصلی خود را با عنوان «چشم‌انداز اقتصاد جهان» منتشر

کرده است و در این گزارشات فصلی بین‌المللی بخشی از آن هم به ایران اختصاص داده که البته این بخش مطابق آمارهای مرکز آمار و دیگر نهادهای آمار ده رژیم مطرح کرده است:

الف - نرخ بیکاری در ایران در این گزارش فصلی «۹ تا ۱۰ درصد» اعلام کرده است. قابل ذکر است که «عامل اصلی لشکر عظیم بیکاری در کشور ایران بحران اقتصادی رکود - تورمی است که برای چهار دهه این بحران بر اقتصاد ایران حاکم می‌باشد.

ب - در این گزارش صندوق بین‌المللی پول رشد اقتصاد ایران نسبت به سال گذشته کاهش پیدا کرده و به «۳ درصد خواهد رسید». لازم به ذکر است که در این نرخ رشد درآمد نفتی هم محاسبه شده است. همچنین در این گزارش «نرخ رشد درازمدت یعنی تا سال ۱۴۰۶ را هم ۲ درصد پیش‌بینی کرده است.

ج - تولید داخلی کشور ایران را «۳۶۷ میلیارد دلار پیش‌بینی کرده است» که برای فهم جایگاه ضعیف تولید ناخالص داخلی کشور ایران به مقایسه با دو کشور کره جنوبی و ترکیه می‌پردازیم که تولید ناخالص داخلی کره جنوبی ۱۶۶۵ میلیارد دلار و تولید ناخالص داخلی کشور ترکیه ۹۰۵ میلیارد دلار اعلام شده است. عنایت داشته باشیم که تداوم بحران اقتصادی رکود - تورمی در طول عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اولین تأثیری که بر اقتصاد کشور ایران داشته «کوچک تر شدن اقتصاد کشور یا کاهش تولید ناخالص داخلی است» دومین نتیجه مهم اثر تداوم بحران اقتصادی تورم - رکود اینکه با «کوچک شدن اقتصاد در جامعه سرمایه داری به‌طور طبیعی فقر و بیکاری افزایش می‌یابد» یادآوری می‌کنیم که «جمعیت زیر خط فقر در کشور ایران بیش از ۶۰

میلیون نفر می‌باشد.»

د - صندوق بین‌المللی پول نرخ تورم سال جاری میلادی کشور ایران را «۴۷ درصد» پیش‌بینی کرده است. ما حصل اینکه «بحران حاد اقتصادی و سقوط آزاد ارزش پول ملی و نرخ منفی و سقوط آزاد رشد اقتصادی و جهش تورم بالای ۵۰ درصد سقوط شتابان اقتصاد و قدرت خرید و افزایش ساعت‌مره و دقیقه‌مره گرانی و هزینه‌های زندگی با شتابی کم سابقه و افزایش خط فقر به پنج برابر دستمزد کارگران در سال ۱۴۰۲ و سقوط بیش از ۸۰ درصد جامعه ایران به زیر خط فقر و همه‌گیری فساد ساختاری و سیستمی چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی و شکل‌گیری هزار توی سیستم بحران‌های نظم حاکم از بحران فقر و شکاف طبقاتی و بحران مشروعیت و بحران سیاسی و بحران اجتماعی و بحران زیست محیطی و بحران رکود اقتصادی همراه با تورم و بحران‌های مالی و بحران سیاسی حاصل انسداد فضای سیاسی و بحران حاد ژئوپلیتیک منطقه‌ای و بحران تحریم‌های فلج‌کننده سرمایه داری جهانی و بحران سونامی بیکاری و بحران حاشیه نشینی بیش از ۲۲ میلیون نفر از جمعیت کشور همه و همه شاخص‌هایی هستند که توسط آنها می‌توان در شرایط فعلی برآورد وضعیت معیشتی کرد» که نتیجه تحمل این حد از فقر و فلاکت در جامعه امروز ایران «انباشت شدن پتانسیل عمیق انفجاری در زیر پوست جامعه امروز ایران است» که توسط جرقه‌ای در این شرایط این انفجار عظیم امکان‌پذیر می‌شود. ❏

پایان

گرامی می‌داریم ۱۶ آذر روز دانشجو

نقش تاریخی جنبش دانشجویی در مبارزه با استبداد، استعمار و استحمار در ۲۸ سال گذشته (از شهریور ۱۳۲۰ الی الان)

دانشجویی ایران در ۱۶ آذر ۱۲ سال گذشته (از سال ۱۳۹۳ الی الان) دارای فراز و فرود قابل توجهی بوده است؟» به طوری که در بازه زمانی ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶ می‌توان دآوری کرد که جنبش دانشجویی گرفتار مطالبات صنفی و خرد خود بوده است و ۱۶ آذر آنها هم در همین دایره بسته و خرد تعریف می‌شدند و برعکس همین جنبش دانشجویی «در بازه ۹۶ تا ۹۸ جنبش دانشجویی به یک‌باره از جنبشی در خود (سال‌های ۹۳ تا ۹۶) خارج می‌شود و بدل به جنبشی برای خود می‌گردد و دایره تنگ صنفی انطباقی سال‌های ۹۳-۹۶ را می‌کند و وارد دایره تطبیقی مبارزه در پیوند با جامعه ایران می‌شود» و مطابق این دگرذیسی است که در ۱۶ آذر ۹۶ تا ۹۸ جنبش دانشجویی پژواک حرکت توفنده خیزشی و جنبشی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران می‌شود، ولی در ادامه همین رویکرد است که «جنبش دانشجویی در سال‌های ۹۹

بدون تردید اگر چه جنبش دانشجویی ایران در طول ۸۲ سال گذشته حیات خود (یعنی از شهریور ۲۰ الی الان) پیوسته و علی‌الدوام «یک جنبش اجتماعی بوده است» و اگر چه مانند دیگر جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران «جنبش دانشجویی پیوسته و علی‌الدوام متأثر از حرکت‌های اجتماعی - سیاسی و مدنی توده‌های جامعه بزرگ ایران بوده است» و اگر چه جنبش دانشجویی در «خلأ جامعه مدنی نقش آوانگارد برای حرکت‌های اجتماعی و سیاسی و مدنی جامعه ایران داشته است» و اگر چه در طول ۸۲ سال گذشته جنبش دانشجویی «خاستگاه اصلی کنش‌گران احزاب و جریان‌های سیاسی و جنبش‌های پیشاهنگ چریک‌گرا و ارتش خلقی بوده است» و اگر چه در طول ۸۲ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی زماننا هذا) جنبش دانشجویی «سرپل اتصال احزاب سیاسی و جریان‌های پیشاهنگ و پیشرو و پیشگام با جامعه بزرگ ایران بوده است» علی‌ایحال «خود جنبش دانشجویی و جامعه دانشگاهی مانند یک ارگانیزم دارای حیات مستقل و متأثر از محیط در دو صورت انطباقی و تطبیقی بوده است» پر پیداست که در این چارچوب «رویکرد دوگانه انطباقی و تطبیقی با محیط بوده است که جنبش دانشجویی در حرکت صنفی و مدنی و سیاسی خودشان دارای فرار و نشیب‌های بسیاری بوده است.»

البته در طول ۷۰ سال گذشته (از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ تا ۱۴۰۲) «۱۶ آذر یا روز دانشجو نمایش و شاخص این فرار و نشیب حرکت جنبش دانشجویی بوده است». مع هذا در همین رابطه است که برای فهم بیشتر این موضوع در اینجا می‌توانیم به طرح این سؤال پردازیم که «چرا جنبش

تا ۱۴۰۱ به مدت بیش از دو سال به علت فضای کرونایی جامعه ایران در لاک انطباقی خود فرومی‌رود و هیچ‌گونه مبارزه چشمگیری اجتماعی و سیاسی و مدنی و حتی صنفی در سطح جامعه ایران ندارد؛ به بیان دیگر ۱۶ آذر سال‌های ۹۹ و ۱۴۰۰ جنبش دانشجویی ۱۶ آذر رکودی بوده است و جنبش دانشجویی در این دو سال به خاطر انجام کلاس‌ها درس در فضای مجازی و عدم حضور فیزیکی در کلاس‌های دانشگاهی هیچ‌گونه مبارزه حتی صنفی هم نداشته است، اما با شروع سال تحصیلی ۱۴۰۱ و بازگشایی دانشگاه‌ها پس از دو سال و از آنجایی که بازگشایی دانشگاه‌ها و شروع تحصیلی سال ۱۴۰۱ (در نهم مهرماه ۱۴۰۱) همراه بود با «چهاردهمین روز اعتلای ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی مردم ایران» مع الوصف این همه باعث گردید تا جنبش دانشجویی در مهرماه سال ۱۴۰۱ پس از دو سال رکود و خاموشی به یک‌باره به صورت انفجاری حرکت کنند. تا آنجا که باید داوری کنیم که این «جنبش دانشجویی بود که برای مدت بیش از سه ماه توانست ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران را (در خلأ جامعه مدنی و نیروی رهبری کنند) رهبری و هدایت نماید.»

البته عنایت داشته‌باشیم که حتی رهبری جنبش زنان ایران بر آن ابر حرکت ضد استبدادی «مولود خاستگاه جنبش دانشجویی جنبش زنان ایران بود» که معنای دیگر این حرف آن است که «در خلأ و رکود جنبش دانشجویی جنبش زنان ایران سالبه به موضوع می‌باشد». پر واضح است که به خاطر همین توفندگی آغازین جنبش دانشجویی در ماه‌های مهر و آبان و آذر ۱۴۰۱ بود که ۱۶ آذر ۱۴۰۱ توانست در جایگاه تاریخی خود برای هدایت کنش‌گران سیاسی ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ قرار بگیرد. بر این مطلب

بیافزاییم که «فرار و فرود جنبش دانشجویی و ۱۶ آذر فقط مشمول به سال‌های ۹۳ تا ۱۴۰۱ نمی‌شود بلکه قبل از آن در ۴۴ سال گذشته این منحنی فراز و فرود جنبش دانشجویی ادامه داشته است تا آنجا که در این رابطه باید داوری کنیم که از بعد از کودتای بهار ۵۹» من‌های اینکه:

اولاً در طول سه سال تعطیلی و سلاخی دانشگاه «بیش از ۵۷۰۶۹ نفر از کنش‌گران فعال جنبش دانشجویی یا دستگیر و اعدام شدند و یا اینکه از دانشگاه و تحصیل توسط کمیته کودتای فرهنگی اخراج شدند و یا اینکه مجبور به هجرت از کشور گردیدند». که حاصل همه اینها ضربه استراتژیکی به جنبش دانشجویی بود. قابل ذکر است که تعداد دانشجویان مشغول به تحصیل تا کودتای فرهنگی ۱۳۵۹ «۱۷۴ هزار و ۲۱۷ نفر بودند که در سال ۱۳۶۱ پس از بازگشایی دانشگاه توسط کمیته کودتای فرهنگی آن تعداد به ۱۱۷ هزار و ۱۴۸ نفر کاسته شدند که با توجه به پذیرفته‌شدگان جدید ورود به دانشگاه در سال ۱۳۶۱ شمار دانشجویانی که از دانشگاه‌ها توسط کودتای فرهنگی اخراج شدند به ۵۷ هزار ۶۹ نفر رسید» و البته شمار استادان و کارکنان هیئت‌های علمی دانشگاه‌ها که قبل از کودتای فرهنگی «۱۶ هزار و ۸۷۷ نفر بودند در سال ۱۳۶۱ به ۸ هزار نفر کاهش پیدا کردند». که خود این آمار نشان دهنده «تصفیه و

«اگر جنبش دانشجویی نتواند استقلال همه جانبه خودشان را از جناح‌های درونی قدرت و بالائی‌های قدرت حاصل نماید و اگر جنبش دانشجویی نتواند به صورت دینامیک و خودجوش و خودسازمانده از رهبری جمعی تکوین یافته از پایین برخوردار بشود، بدون تردید در آینده هم حرکت آن آسیب‌پذیر می‌باشد، نمی‌تواند در جایگاه رهبری جمعی حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی قرار بگیرد.»

اخراج بیش از ۵۰ درصدی کادر علمی دانشگاه‌ها توسط کودتای فرهنگی بهار ۵۹ می‌باشد.»

ثانیاً با اینکه تعطیل دانشگاه‌ها تا سال ۱۳۶۳ ادامه یافت سه سال بسته بودن دانشگاه‌ها فرصت کافی بود «تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با تشکیل انواع ستادها و همچنین با پرونده‌سازی‌هایی بی‌اساس راه ورود دوباره دانشجویان فعال و استادان غیر خودی به دانشگاه‌ها را مسدود کنند». طبیعی است که حاصل این کودتای فرهنگی با تصفیه و اخراج ۵۷ هزار ۸۷۷ دانشجوی فعال و ۸ هزار اساتید غیر خودی جنبش دانشجویی به کلی برای مدتی در دانشگاه‌ها نابود شدند و دانشجویان فعال جنبش دانشجویی قبل از کودتا یا به چوبه دار آویخته شدند و یا در زندان‌های قرون وسطایی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بودند و یا به اجبار پس از تصفیه زندگی دیگری برای خود انتخاب کردند و یا راه خارج شدن از کشور را انتخاب کردند این بود که برای «بیش از یک دهه جنبش دانشجویی به رکود کامل رسید و ۱۶ آذر هم در طول بیش از یک دهه به فراموشی و رکود کشیده شده بود». آن چنان که باید بگوییم در طول بیش از یک دهه نه از تاک نشان مانده بود و نه از تاک نشان.

ثالثاً تازه از بعد از بازگشایی مراکز آموزش عالی (پس از کودتای فرهنگی) دانشگاه‌ها نهادهای سیاسی و ایدئولوژیک و نظامی و انتظامی با پادگانی کردن دانشگاه‌ها به منظور گزینش دانشجو و تفتیش عقاید و جلوگیری از ورود عده کثیری از قبول شدگان کنکورها توسط فیلترهای گوناگون گزینشی همراه با آن سهمیه بندی کردن دانشجویان به خانواده‌های شهدا و مجروحان و اسیران و بسترسازی برای ورود نیروهای بسیج و سپاه و اطلاعات به دانشگاه همچون غنایم جنگی می‌نگریستند که هر نهاد جعلی حکومتی

سهمیه‌ای خاص برای خود از آن قائل بودند. علی‌هذا کودتای فرهنگی «نه تنها باعث گردید تا گروه بزرگی از دانشجویان توانمند کشور از ادامه تحصیل باز بشوند و نه تنها کودتای فرهنگی باعث گردید که بیش از ۵۰ هزار دانشجویان اکتیو جنبش دانشجویی از ورود به دانشگاه منع بشوند و نه تنها شرایط فراهم شد تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بتوانند دانشگاه را پادگانی بکنند و فضای ترس و رعب و خفقان بر محیط‌های آموزش عالی کشور تحمیل بکنند و نه تنها توسط سهمیه بندی دانشجویان بین نهادهای قدرت باعث گردید که لشکر خودی‌های رژیم بتوانند بر دانشگاه‌ها مسلط بشوند از همه مهمتر اینکه رژیم مطلقه فقهاتی توانست برای بیش از ۱۵ سال سکوتی گورستانی بر دانشگاه‌های ایران حاکم نماید که اولین قتل آن ذبح شدن ۱۶ آذر برای ۱۵ سال در دانشگاه‌های کشور بود و توانست برای ۱۵ سال رابطه سیاسی بین دانشجو و جامعه را قطع کند.»

علی‌ایحال از سال ۱۳۷۶ به موازات اوج‌گیری تضادهای جناح‌های درون قدرت و تلاش جناح اصلاح‌طلبان حکومتی تحت رهبری سیدمحمد خاتمی در انتخابات دولت هفتم برای ورود به پاستور با شعار «تقدم اصلاحات سیاسی» این همه باعث گردید تا جنبش دانشجویی پس از کودتای فرهنگی راه ورود به عرصه سیاسی فراهم نماید مشارکت جنبش دانشجویی در انتخابات دولت هفتم به نفع سید محمد خاتمی و اصلاحات باعث گردید که «جناح اصلاح‌طلبان حکومتی بر بنیادگرایان تحت هژمونی اکبر ناطق‌نوری غالب بشوند و توسط این برتری اصلاح‌طلبان حکومتی بر بنیادگرایان بود ک جنبش دانشجویی به‌عنوان مدعی فرایند جدیدی از حیات خود پس از کودتای فرهنگی از سر بگیرند» افشای قتل‌های زنجیره‌ای به‌عنوان یک پروژه حذف

مخالفتان توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم که از دولت پنجم و ششم اکبر هاشمی رفسنجانی شروع شده بود و در آذرماه ۱۳۷۷ با قتل داریوش فروهر و همسرش و محمد مختاری و محمد پوینده و غیره در یک‌ماه (از سال ۱۳۷۷) باعث گردید که موضوع قتل‌های زنجیره‌ای به‌عنوان یک بحران مطرح گردد که با افشاگری دولت خاتمی و معرفی وزارت اطلاعات به‌عنوان عامل قتل‌های زنجیره‌ای جنبش دانشجویی در جهت افشاگری گذشته و حال قتل‌های زنجیره‌ای توسط حزب پادگانی خامنه‌ای وارد جبهه رویاروی با حزب پادگانی خامنه‌ای گردید» که در تیرماه ۷۸ پس از افشای نامه سعید امامی در خصوص مشارکت بالائی‌های رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم از سپاه تا علی فلاحیان و اکبر هاشمی رفسنجانی در پروژه قتل‌های زنجیره‌ای به‌وسیله روزنامه سلام، لهذا پس از این افشاگری روزنامه سلام در ۱۷ تیرماه ۷۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای توقیف شد در نتیجه همین امر باعث گردید تا جنبش دانشجویان خوابگاه امیرآباد دانشگاه تهران همان شب در اعتراض به بستن روزنامه سلام در سطح کوی خوابگاه راه‌پیمایی کردند که با حمله نیروهای لباس شخصی حزب پادگانی خامنه‌ای به دانشجویان کوی خوابگاه دانشگاه تهران «جنبش دانشجویی برای اولین بار پس از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ مبارزه با حزب پادگانی خامنه‌ای را با شعار "مرگ بر خامنه‌ای" از سر گرفتند» در نتیجه همین جنبش دانشجویی در کنار بحران افشاء شده قتل‌های زنجیره‌ای به‌عنوان بحران بزرگ حزب پادگانی خامنه‌ای در آمد.

علی ایحال از همین جا است که خیزش عظیم جنبش دانشجویی در ۱۸ تیرماه فصل جدیدی از حرکت جنبش دانشجویی در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و در فرایند پسا کودتای فرهنگی گردید بنابراین از آنجا بود که ۱۶ آذر در

بستر جنبش بازتولید شده جامعه دانشجویی پس از ۱۶ سال تعطیلی و رکود بازتولید شد. باری آنچه در جمع بست مطالب فوق تا اینجا می‌توانیم بگوییم اینکه:

۱ - جنبش دانشجویی در ۸۲ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) «ذات مقرر و از پیش تعیین شده‌ای ندارد بلکه برعکس پیوسته و علی‌الدوام تابعی از حرکت عام توده‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بوده است». به این ترتیب که «جنبش دانشجویی ایران در طول ۸۲ سال گذشته حیات سیاسی - اجتماعی گذشته خود هرگز به‌صورت یک جنبش پیشاهنگ نبوده تا بخواند به‌صورت موتور کوچکی موتور عظیم جامعه بزرگ ایران را بالبداهه به حرکت درآورد بلکه برعکس پیوسته و علی‌الدوام به‌صورت یک حرکت پیشرو و پیشگام بوده که همگام با حرکت توده‌ها به حرکت در می‌آمده و در شرایطی که جامعه ایران فاقد جامعه مدنی هدایت‌کننده و فاقد احزاب و جریان‌های سیاسی راهنما می‌باشد این جامعه دانشجویی در راستای پر کردن این خلأ به‌عنوان آوانگارد سیاسی حتی هدایت‌گری و یا سازمان‌گری توده‌ها هم در سطح محدود به‌اندازه پتانسیل خود به عهده داشته است». «رکود و اعتلای جنبش دانشجویی هم ریشه در رکود و اعتلای حرکت جامعه ایران داشته است.»

برای مثال جنبش دانشجویی در سال ۷۶ پس از ۱۷ سال رکود و سرکوب و تعطیلی و زندان و اعدام به موازات اینکه در چارچوب تضادهای جناح‌های اصلاح‌طلب و اصول‌گرای درون حکومت در راستای تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان شکاف بین جناح‌های بالایی‌های قدرت باعث فضای حداقلی باز سیاسی در جامعه گردید و همین باز شدن حداقلی فضای باز سیاسی باعث حرکت اجتماعی طبقه متوسط شهری

در حمایت از جناح اصلاح طلبان حکومتی (که پس از دو دهه که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذشت با شعار بازسازی فضای سیاسی جامعه) در انتخابات هفتم رئیس جمهوری شرکت کردند و در برابر کاندیدای حزب پادگانی خامنه‌ای و جناح راست حکومت یعنی اکبر ناطق‌نوری به سید محمد خاتمی رأی دادند و او را به‌عنوان نماینده خود وارد ساختمان پاستور کردند، هر چند سید محمد خاتمی در طول ۸ سال رئیس جمهوری خود به‌جای نمایندگی طبقه متوسط شهری در حکومت به‌عنوان تدارک‌اتچی حزب پادگانی خامنه‌ای تمامی امید و آرزوی طبقه متوسط شهری را به‌نامیدی کشانید تا آنجایی که این خیانت سید محمد خاتمی به طبقه متوسط شهری باعث گردید تا در انتخابات نهم ریاست جمهوری با حمایت حاشیه‌نشینان کلان‌شهرها و عقب‌نشینی طبقه متوسط شهری هیولای پوپولیسم محمود احمدی‌نژاد جایگزین دولت هفتم و هشتم اصلاحات سید محمد خاتمی بشود.

علی‌هذا آن چنانکه فوقاً مطرح کردیم «یکی از حوادث مهمی که در طول دولت هفتم سید محمد خاتمی باعث اعتلای جنبش دانشجویی گردید موضوع قتل‌های زنجیره‌ای بود که در آذر ماه ۱۳۷۷ و در دولت خاتمی و توسط قربانعلی دری نجف‌آبادی وزیر اطلاعات دولت سید محمد خاتمی به اوج خود رسید که پس از افشاگری آن جنبش دانشجویی به‌همراه اعتلای حرکت جامعه ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در جریان قیام ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ بزرگ‌ترین بحران سیاسی برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم رقم زدند» البته اگر مشارکت همه جانبه جنبش دانشجویی در انتخابات خرداد ۷۶ بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای نخستین حرکت اعتراض سیاسی - اجتماعی جنبش دانشجویی بر علیه حزب

پادگانی خامنه‌ای از بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ و رکود بعدی ۲۶ ساله بعد از آن بدانیم، بدون تردید قیام ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ دانشجویی دومین حرکت عظیم جنبش دانشجویی بر علیه حزب پادگانی خامنه‌ای بود. پر روشن است که «ضعف عمده هر دو حرکت اعتراضی - سیاسی جنبش دانشجویی این بود که حرکت دانشجویی مستقل از جناح‌های درونی قدرت و بر علیه کل رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نبود». مع‌هذا همین امر باعث گردید که «در این حرکت‌های اعتراضی - سیاسی جنبش دانشجویی حرکت دانشجویان وجه‌المعامله جناح‌های درونی قدرت در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین خودشان بشود». البته از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ با طرح شعار استراتژیک جنبش دانشجویی دانشگاه تهران که «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» این بازی جناح‌های قدرت با جنبش دانشجویی به پایان رسید. و تا پایان سال ۹۸ برای مدت دو سال جنبش دانشجویی توانست حرکتی مستقل از بالایی‌های قدرت در کنار توده‌های جامعه ایران از سر گیرد که اوج این مبارزه توفنده دوساله جنبش دانشجویی مشارکت در جنبش عظیم نافرمانی مدنی در عدم مشارکت انتخابات مجلس یازدهم پادگانی حزب پادگانی خامنه‌ای بود که برای اولین بار طبق آمارهای خود وزارت کشور دولت شیخ حسن روحانی بیش از ۶۰ درصد مردم ایران در انتخابات مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای (در چارچوب پروژه یک‌دست قدرت در دست خامنه‌ای) شرکت نکردند که معنای دیگر این آمار این است که «برای اولین بار در عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط توده‌های جامعه بزرگ ایران به چالش کشیده شد.»

البته فاجعه دیگری که از اواخر سال ۹۸ تا مهر ۱۴۰۱

اتفاق افتاد گسترش بیماری مهلک کرونا در سطح جامعه ایران بود که به علت ناکارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برخورد با این بیماری خانمان سوز علاوه بر کشته شدن بیش از ۵۰۰ هزار نفر از مردم مظلوم ایران فضای رکود بر حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی جامعه و از جمله جنبش دانشجویی در بر گرفت که «تعطیلی دانشگاه‌ها و انجام تدریس در فضای مجازی عامل اصلی ایجاد این رکود در جنبش دانشجویی شد». البته با شروع مهرماه ۱۴۰۱ و بازگشایی دانشگاه‌ها همراه با اعتلای فراگیر ابر حرکت اعتراض ملی ضد

«حزب پادگانی خامنه‌ای بیش از هر چیز در مهار و سرکوب ۶۱ آذر ۲۰۴۱ به انتخابات اسفند ماه مجلس دوازدهم فکر می‌کنند، زیرا اگر مانند اسفند ۸۹۳۱ جامعه ایران و جنبش دانشجویی و جنبش زنان بتوانند به جنبش نافرمانی مدنی گسترده‌ای دست پیدا کنند در اسفند ۲۰۴۱ مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی به صورت جدی به چالش کشیده خواهد شد.»

استبدادی ۱۴۰۱ مردم ایران همه و همه باعث گردید که جنبش دانشجویی از ۷ مهرماه ۱۴۰۱ با بازگشایی سال تحصیلی جدید با ورود همه جانبه به ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ تمام عقب ماندگی گذشته خود را جبران نماید و در طول سه ماه مبارزه خیابانی و اعتصابی توانست برای اولین بار در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم رهبری حرکت خیابان و حرکت اعتصابی را در دست بگیرد. بدون تردید «اگر حرکت اعتراضی خیابان و اعتصابی جنبش دانشجویی در این مرحله مانند جنبش معلمان از سازماندهی سراسری برخوردار می‌بود، کنش‌گران ابر حرکت اعتراض ملی ۱۴۰۱ تحت هدایت‌گری جنبش دانشجویی از سرنوشت دیگری برخوردار می‌شدند.»

اینکه «جنبش دانشجویی در فرایند پسا ابر حرکت اعتراض ملی پاییز ۱۴۰۱ از چه سرنوشتی برخوردار خواهد شد تنها در گرو بازسازی و آسیب‌شناسی نظریه‌پردازان جنبش دانشجویی می‌باشد». پاسخ نهایی ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که «اگر جنبش دانشجویی نتواند استقلال همه جانبه خودشان را از جناح‌های درونی قدرت و بالائی‌های قدرت حاصل نماید و اگر جنبش دانشجویی نتواند به صورت دینامیک و خودجوش و خودسازمان‌ده از رهبری جمعی تکوین یافته از پایین برخوردار بشود، بدون تردید در آینده هم حرکت آن آسیب‌پذیر می‌باشد، نمی‌تواند در جایگاه رهبری جمعی حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی قرار بگیرد.»

۲- در میان ۱۶ آذرماه‌ها یا روز دانشجوی سال‌های بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ که به مدت ۳ سال طول کشید و دانشگاه‌ها تعطیل و کنش‌گران جنبش دانشجویی یا در حصار زندان‌ها بودند و یا کشته شدند و یا با هجرت از کشور زندگی دیگری برای خود انتخاب کردند. علی‌ایحال حتی بعد از بازگشایی دانشگاه‌ها هم رژیم مطلقه فقهاتی با سیطره همه جانبه بر دانشگاه‌ها توسط دستگاه‌های بسیج و انجمن‌های وابسته اسلامی و تحکیم وحدت و دیگران به دنبال آن بودند که «حتی مراسم ۱۶ آذر یا روز دانشجو را در خدمت رژیم درآورند، اما از بعد خرداد ۷۶ و خیزش تیرماه ۷۸ یواش یواش کنش‌گران جنبش دانشجویی تلاش کردند تا با به دست آوردن استقلال خود به صورت حداقلی صنفی هم که شده در مقایسه با گذشته سیاه خود گامی به جلو بردارند». لذا به همین دلیل بود که در مرحله بعدی تلاش کردند تا ۱۶ آذر یا روز دانشجو را در عرصه تضاد بین جناح‌های درونی قدرت تعریف بکنند، البته از ۱۶

آذر ۹۸ یعنی پس از سرکوب هولناک خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ که بیش از ۱۵۰۰ کشته و هزاران کشته و زخمی شدند، جنبش دانشجویی برای بازتولید خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ برای اولین بار در فرایند پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ در آذرماه ۹۸ روز دانشجو یا ۱۶ آذر مستقل از جناح‌های بالایی‌های قدرت و به صورت حرکت سیاسی اعتراضی و مستقل از جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور حرکت سیاسی اعتراض خود را بر پا کردند.

بی‌شک «در آذر ماه ۱۴۰۱ و در بستر ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی پاییز ۱۴۰۱ آذر و روز دانشجو به صورت باشکوه‌تر از ۱۶ آذر سال ۹۸ به صورت مستقل از بالائی‌های قدرت و جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور بر پا گردید». البته اکنون باید در انتظار آن بمانیم که «در ۱۶ آذر ۱۴۰۲ اوضاع جنبش دانشجویی چگونه شکل می‌گیرد آیا حرکتی به جلو خواهد داشت یا مانند گذشته حرکت به عقب خواهد داشت». به هر حال رویکرد جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر ماه ۱۴۰۲ در راستای اعتلا و بازتولید حرکت‌های اعتراضی - سیاسی جنبشی و خیزشی گذشته بسیار تعیین‌گذار می‌باشد. پر واضح است که «رژیم مطلقه فقهاتی و حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر و امنیتی رژیم در این شرایط به این واقعیت اطلاع دارند و تمام تلاش خودشان با متمرکز کردن بر سرکوب دانشگاه‌ها تلاش می‌کنند که از امکان بازتولید ابر حرکت ۱۴۰۱ چه به صورت ضد آپارتایدی گذشته آن و چه به صورت ضد فقر بیکاری و گرسنگی جلوگیری نمایند». نکته‌ای که در این رابطه نباید از نظر دور بداریم اینکه «حزب پادگانی خامنه‌ای بیش از هر چیز در مهار و سرکوب ۱۶ آذر ۱۴۰۲ به انتخابات اسفند ماه مجلس دوازدهم فکر می‌کنند، زیرا اگر مانند اسفند ۱۳۹۸ جامعه ایران

و جنبش دانشجویی و جنبش زنان بتوانند به جنبش نافرمانی مدنی گسترده‌ای دست پیدا کنند در اسفند ۱۴۰۲ مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی به صورت جدی به چالش کشیده خواهد شد.»

۳ - عنایت داشته‌باشیم که «دانشجو چه به لحاظ کاراکتری فردی و چه به لحاظ تیپولوژی اجتماعی دارای خودویژگی‌های است که نسبت به دیگر گروه‌های اجتماعی از جایگاه خاصی برخوردار می‌باشند که برای دریافت تحلیل مشخص از این گروه خاص اجتماعی موظف به فهم این خودویژگی‌هایی کاراکتری و تیپولوژی اجتماعی هستیم و هرگز بدون فهم این دو مهم نمی‌توانیم به تحلیل مشخصی از دانشجو دست پیدا کنیم». برای مثال معلم کبیرمان شریعتی در خصوص تعریف این خودویژگی‌های کاراکتری دانشجویی معتقد به دو مؤلفه «نداشتن و نخواستن» است. از نظر شریعتی «آنچه که باعث می‌گردد تا دانشجو در عرصه مبارزه صنفی و مدنی و سیاسی عنصر انقلابی بشود همین دو مشخصه نداشتن و نخواستن می‌باشد». زیرا او بر این باور است که «خواستن و داشتن دو عنصری است که باعث محافظه‌کاری فرد در عرصه مبارزه صنفی و مدنی و سیاسی می‌شود». لهذا در همین رابطه است که «شریعتی برای دانشجو زمان و مدت مشخصی قائل است و آن زمانی است که دانشجو از نظر او از دو نعمت نداشتن و نخواستن برخوردار می‌باشد». او بر این باور است که با «پایان یافتن دوران دانشجویی در دانشگاه و ورود دانشجو به بازار کار دانشجو گرفتار دو بیماری نداشتن و نخواستن می‌شود و همین نداشتن و نخواستن دانشجو در مرحله جدید زندگی او گرفتار زندان محافظه کاری می‌کند». مع الوصف به همین دلیل است که از نظر شریعتی «تمام صاحبان قدرت برای رهایی از مبارزه

دانشجو تلاش می‌کنند به نحوی دانشجو را گرفتار زندان محافظه کاری بر پایه داشتن و خواستن بکنند.»

به‌عنوان مثال رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته «برای زمین‌گیر کردن دانشجو در دوران دانشجویی اش می‌کوشند توسط ازدواج‌های حکومتی همراه با خوابگاه‌های خانوادگی و تشکیل خانواده برای دانشجو پتانسیل انقلابی دانشجو که بر پایه نداشتن و نخواستن استوار می‌باشد به چالش بکشند» و یا توسط «افزایش بی‌رویه حجم دروس دانشگاهی دانشجو را گرفتار حصار درس‌های افزایش یافته و بی‌فایده بکنند». در جریان پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ «به‌خاطر افزایش هزینه سرسام‌آور تحصیلات و زندگی روزمره دانشجویی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوسته و علی‌الدوام تلاش کرده است تا جهت ممانعت از ورود دانشجو به جنبش اجتماعی و سیاسی جامعه آنها را گرفتار مبارزه صنفی بکنند» بنابراین در این رابطه است که «برای آزادسازی انرژی عظیم جامعه دانشجویی باید بیش از همه تلاش کنیم که موانع پیشروی جنبش دانشجویی را آزاد کنیم». یادمان باشد که دانشجویان آن چنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید «فعال‌ترین و شاداب‌ترین نیروهای جامعه هستند آنها از همه بیشتر علاقه‌مند به کسب خودآگاهی اجتماعی و مدنی و سیاسی در جامعه هستند و بیش از همه گروه‌های اجتماعی جامعه ایران از پتانسیل انتقال خودآگاهی طبقاتی و اجتماعی و سیاسی به گروه‌های دیگر جامعه ایران برخوردار می‌باشند» و باز در همین رابطه است که «دانشجویان از حساس‌ترین گروه پیشگامان و روشنفکران جامعه هستند که به آگاهانه‌ترین و قاطعانه‌ترین و دقیق‌ترین وجهی می‌توانند دیالکتیک طبقاتی و سیاسی و اجتماعی جامعه را در خودآگاهی گروه‌های مختلف

جامعه ایران منعکس نمایند تا توسط آن موتور بزرگ به‌وسیله این انتقال دیالکتیک بتواند از پایین به حرکت درآید.»

یادمان باشد که «هرگز و هرگز در جامعه حرکت‌های اعتراضی جنبشی و خیزشی صنفی و مدنی و سیاسی در خلأ شکل نمی‌گیرد، بی‌تردید اگر موتور حرکت‌های اعتراضی مدنی و سیاسی و صنفی آن چنانکه معلم کبیرمان شریعتی بر پایه خودآگاهی طبقاتی و اجتماعی و سیاسی تعریف می‌کند، بنابراین لایه بندی‌های جامعه بزرگ دانشجویی در بستر دیالکتیک طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی می‌تواند سر پل این انتقال دیالکتیک در گروه‌های مختلف اجتماعی باشد». لذا از اینجاست که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران موظف است که جامعه دانشجویی به‌عنوان یکی از سر پل‌های اتصال با اعماق جامعه بزرگ ایران به حساب بیاورد». علی‌ایحال با نگاهی هر چند کپسولی به آنچه که فوقاً مطرح کردیم می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «علت اینکه در تمامی ۱۶ آذرهای پسا کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها دو ۱۶ آذر (یعنی ۱۶ آذر ۱۳۹۸ و ۱۶ آذر ۱۴۰۱) ۱۶ آذر سیاسی بوده و خواسته‌های مطرح شده در این دو ۱۶ آذر صورت و جوهر سیاسی داشته است و بقیه ۱۶ آذر ها یا صورت مسکوت داشته و یا صورت صنفی و در مقایسه با ۱۶ آذرهای ۲۵ گانه دوران رژیم کودتایی و مستبد پهلوی که بدون استثنا همه آنها سیاسی و بر علیه رژیم کودتایی و مستبد پهلوی بوده است این مقایسه می‌تواند به‌عنوان یک فاجعه مطرح شود» سؤالی که در همین رابطه در اینجا قابل طرح است اینکه «چرا ۲۵ سالروز ۱۶ آذر در دوران حکومت کودتایی و مستبد پهلوی همگی بدون استثنا سیاسی بوده‌اند اما بیش

از ۴۰ سالروز ۱۶ آذر پسا کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها دو ۱۶ آذر (۹۸ و ۱۴۰۱) سیاسی بوده است؟» در پاسخ به این سؤال ممکن است چند پاسخ مختلف به ذهن ما برسد:

اولاً اینکه بگوییم «مشارکت در ۱۶ آذر در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هزینه‌ای برای دانشجویان بسیار بیشتر از مشارکت در زمان رژیم کودتایی و مستبد پهلوی داشته دارد». در اینجا در خصوص این پاسخ باید بگوییم که هرگز «هزینه مشارکت در ۱۶ آذر در رژیم کودتایی پهلوی کمتر از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نبوده است چراکه بدون تردید می‌توانیم داوری کنیم که بیش از ۸۰ درصد زندانیان سیاسی و اعدام‌های سیاسی دوران رژیم کودتایی پهلوی از دانشجویان و جنبش دانشجویی بوده است». یادمان باشد که «خاستگاه اصلی جنبش چریکی مذهبی و مارکسیستی از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ جنبش دانشجویی بوده است». در این رابطه نباید «تفاوت جمعیت ۱۴۷ هزار دانشجوی دوره پهلوی با جمعیت چهار میلیون نفری رژیم مطلقه فقهاتی فراموش بکنیم».

ثانیاً ممکن است گفته شود که در زمان رژیم مستبد و کودتایی پهلوی «هزینه تحصیلی و زندگی دانشجویان آن‌چنان سنگین نبود که دانشجویان و خانواده دانشجویان نیازمند به پرداخت هزینه آن‌چنانی باشد اما برعکس در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اصلاً آموزش و تحصیلات یک مرکز بزرگ کسب درآمدهای نجومی برای رژیم و خصولتی‌های وابسته به رژیم شده است به طوری که برای دانشجویان جهت پرداخت هزینه‌های تحصیلی و خوابگاه و معاش دانشجویان علاوه بر پرداخت ماهانه سنگین خانواده خود دانشجویان هم نیازمند به کار سنگین در کنار تحصیل می‌باشد». پر روشن است که این همه

موانع باعث می‌شود که برای دانشجویان مبارزه سیاسی برتر از مبارزه صنفی بشود.

ثالثاً ممکن است گفته شود که در دانشگاه‌های و مرکز آموزش عالی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به خصوص از بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ الی الان «فضای تمامی مراکز آموزش عالی به صورت پادگانی در آمده است همراه با اجرای توأم با فشار برنامه‌های ارتجاعی نظیر بالا بردن وزن حراست و کنترل مداوم تفکیک جنسیتی و قدرت بخشیدن به بسیج دانشجویی و به کارگیری سیاست‌های سخت‌گیرانه و محکومیت‌های سنگین در مورد دانشجویان و ستاره‌دار کردن دانشجویان همه و همه باعث گردیده که جنبش دانشجویی را فلج و زمین‌گیر و ناتوان سازد». در پاسخ به این موضوع هم باید بگوییم که «اگر مبارزه برای جنبش دانشجویی به صورت سازمان یافته و خودجوش و تکوین یافته از پایین و سراسری صورت بگیرد کنش‌گران جنبش دانشجویی بدون تردید با تمامی این مشکلات می‌توانند مقابله کنند» آن‌چنانکه تمامی گروه‌های دیگر مبارزه اجتماعی و صنفی و سیاسی و مدنی امروز ایران اعم از جنبش معلمان و جنبش کارگران و جنبش زنان و غیره امروز با تمامی این مشکلات در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کنار می‌آیند البته ما قبول داریم که «هرچه مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کم‌هزینه‌تر باشد و هزینه مشارکت کاهش پیدا کند، شرایط برای گسترش کنش‌گران مبارزه بیشتر فراهم می‌شود».

رابعاً ممکن است گفته شود که از آنجایی که رژیم مطلقه فقهاتی هزینه مبارزه برای تمامی گروه‌های اجتماعی چه در عرصه صنفی و چه در عرصه مدنی و چه در عرصه سیاسی سنگین کرده است طبیعی است در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای اینکه شرایط برای

مشارکت هر چه بیشتر دانشجویان فراهم بشود، لازم است که مبارزه از صورت صنفی شروع بشود و به مرور زمان به سمت مبارزه مدنی و سیاسی گسترش داده شود، شاید بهتر باشد که در این رابطه داوری کنیم که در چنین شرایطی «مبارزه صنفی و مدنی خودبه خود با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جوهر سیاسی نیز دارد هر چند که در تحلیل نهایی مبارزه مدنی و مبارزه سیاسی اگر صورت فراگیر و همگانی پیدا کند صورت سیاسی پیدا می‌کنند». برای فهم بیشتر این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که «مبارزه جنبش کارگری در این شرایط تقریباً در تمامی کارگاه‌ها صورت صنفی و حتی صورت صنفی کارگاهی دارد چراکه کنش‌گران کارگری به خوبی می‌دانند که اگر در این شرایط مبارزه آنها از صورت صنفی جاری و ساری نشود از آنجایی که دستگاه‌های سرکوب‌گر و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در تمامی کارخانه‌ها و کارگاه‌ها حاکمیت چند لایه‌ای و سازمان یافته دارند که با عنایت به مبارزه حتی صنفی کارگران از حداقل سازماندهی فراگیر برخوردار نمی‌باشند، همین امر باعث گردیده است که مبارزه صنفی - کارگاهی کارگران به شدت از طرف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب بشود». البته در مقابل این گروه اجتماعی می‌توانیم به جامعه معلمان ایران هم اشاره کنیم که از آنجایی که «جنبش معلمان ایران تنها گروه اجتماعی هستند که در جامعه امروز از سازماندهی سراسری برخوردار می‌باشند همین سازماندهی آنها باعث گردیده که جنبش معلمان ایران نه تنها در سه عرصه مدنی و صنفی و سیاسی به صورت فراگیر شرکت کنند و نه تنها باعث گردیده که در تمامی پیک‌اره‌ها اعم از صنفی و مدنی و سیاسی جنبش معلمان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی سازد از همه مهمتر اینکه این امر باعث گردیده که جامعه معلمان

در حمایت از مبارزه دیگر گروه‌های اجتماعی به صورت علنی مشارکت نمایند.»

علی ایحال با توجه به دسته بندی ۱۶ آذرها بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹ الی الان می‌توانیم در اینجا در خصوص ۱۶ آذر ۱۴۰۲ بپردازیم، چراکه ۱۶ آذر ۱۴۰۲ در مقایسه با ۱۶ آذرهای سال‌های پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ از خودویژگی خاص خودش برخوردار می‌باشد که عبارتند از:

الف - ۱۶ آذر ۱۴۰۲ در فرایند پسا ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ قرار دارد و آن هم در شرایطی که نزدیک به یک سال از سرکوب حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ گذشته‌است و در طول یکسال گذشته (از دی ماه ۱۴۰۱ الی الان) «جامعه ایران نشان داده است که ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با آن خودویژگی‌های گذشته‌اش دیگر در سال ۱۴۰۲ قابل بازتولید نیست» زیرا قتل حکومتی آرمیتا گراوند (دختر ۱۶ ساله در ساعت ۷ صبح روز یکشنبه نهم مهرماه ۱۴۰۲ در ایستگاه میدان شهدا به دست حجاب بان خط چهار مترو پس از یک‌ماه به کما رفتن با اینکه انبار باروت شرایط عینی (فشارهای آپارتایدی جنسیتی و قومیتی و مذهبی) حتی بیشتر از سال گذشته آماده انفجار می‌باشد) نشان داده است که در این شرایط ابر حرکت ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ قابل بازتولید نمی‌باشد» و دلیل این امر هم آن است که «حرکت‌های اعتراضی سیاسی (حداقل در ۵۰ سال گذشته جامعه ایران) نشان داده است که جامعه ایران در عرصه اعتلای حرکت‌های اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی پیش‌بینی‌ناپذیر می‌باشد» در نتیجه همین پیش‌بینی‌ناپذیر باعث شده است که تمامی حرکت‌های عظیم جنبشی و خیزشی در جامعه ایران در شرایطی اتفاق بیافتد که حاکمیت

و دستگاه‌های سرکوب‌گر و امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هرگز در آمادگی قبلی جهت سرکوب ب سر نمی‌بردند، معنای دیگر این حرف آن است که در زمانی که «دستگاه‌های امنیتی و سرکوب‌گر رژیم در آمادگی کامل برای سرکوب حرکت‌های اعتراضی مردم ایران قرار دارند حرکت‌های اعتراضی عظیم خیزشی و جنبشی صورت نمی‌گیرند» به صورت تجربه مصداقی در این رابطه می‌توانیم به حرکت‌های عظیم خیزشی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ اشاره کنیم «در هیچ‌کدام از این حرکت‌ها دستگاه‌های سرکوب و امنیتی به صورت کامل از قبل جهت مقابله با حرکت‌های اعتراضی آماده نبودند و این حرکت‌ها به صورت غافلگیرانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در بر گرفتند.»

پر واضح است «در سال ۱۴۰۲ از آنجایی که تمامی دستگاه‌های امنیتی و سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (برعکس سال ۱۴۰۱) آماده سرکوب بودند و آن هم در شرایطی که کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی نه از سازماندهی دینامیک فراگیر و نه از رهبری دینامیک جمعی تکوین یافته از پایین برخوردار نبودند امکان بازتولید ابرحرکت اعتراض ضد آپارتایدی ۱۴۰۱ وجود ندارد.»

ب - ۱۶ آذر ۱۴۰۲ در شرایطی فرا می‌رسد که از یک‌طرف رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به دنبال «آماده سازی شرایط عینی و ذهنی برای انتخابات مجلس دوازدهم در چارچوب پروژه یکپارچه کردن قدرت در دست خامنه‌ای (مانند مجلس پادگانی یازدهم) است و از طرف دیگر وحشت خامنه‌ای از آن است که مانند انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۱۳۹۸ این انتخابات هم گرفتار جنبش عظیم نافرمانی مدنی در راستای عدم مشارکت اکثریت عظیم جامعه ایران

بشود» که حاصل آن «به چالش کشیده شدن مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در داخل و خارج از کشور می‌شود». بی‌تردید در این رابطه «وظیفه دانشجویان در ۱۶ آذر ۱۴۰۲ آن است که بتوانند مانند سال ۱۳۹۸ با سیاسی کردن حرکت ۱۶ آذر جامعه ایران را به سمت جنبش عظیم نافرمانی مدنی در راستای عدم مشارکت اکثریت عظیم جامعه ایران در انتخابات اسفند ماه ۱۴۰۲ بکشانند». طبیعی است که «بزرگ‌ترین مسئولیت کنش‌گران جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر ۱۴۰۲ در این چارچوب قابل تفسیر می‌باشد.»

ج - ۱۶ آذر ۱۴۰۲ در شرایطی فرا می‌رسد که «تمامی دستگاه‌های امنیتی و سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (مانند زمان بازگشایی دانشگاه‌ها سال تحصیلی ۱۴۰۲) آماده سرکوب هرگونه حرکت دانشجویی هستند لذا در مقایسه با ۱۶ آذر ۱۴۰۱ که حرکت جنبش دانشجویی در پشتیبانی کامل با مردم ایران قرار داشت در سال ۱۴۰۲ امکان این حمایت همه جانبه مردمی از جنبش دانشجویی وجود ندارد.»

باری در همین رابطه است که «جنبش دانشجویی به جای حرکت همه جانبه میدانی و به صورت خیابانی بهتر است با حرکت گسترده اعتصابی تمامی مراکز آموزش عالی بتواند جنبش دانشجویی در جامعه بزرگ ایران تعریف نماید» بدون تردید رژیم مطلقه فقهاتی از قبل از ۱۶ آذر ۱۴۰۲ «جهت مقابله با دامنه گسترده اعتصابات دانشجویی تلاش وسیعی خواهد کرد تا با راه‌اندازی جلسات تبلیغاتی حکومتی در دانشگاه‌ها جنگ حیدر نعمتی بین دانشجویان وابسته به حکومت و دانشجویان آزاده ایجاد نمایند». طبیعی است که جنبش دانشجویی باید حداکثر تلاش خود را جهت دوری کردن از جنگ حیدر نعمتی با دانشجویان

حکومتی بکنند تا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نتواند به اهداف از پیش برنامه‌ریزی خودش برسد.

د - بدون تردید در ۱۶ آذر ۱۴۰۲ یکی از ترفندهای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «عمده کردن مسائل صنفی دانشگاه‌ها و یا اینکه پیوند دادند جنبش دانشجویی با جریان غزه و آمریکا برای به فراموشی سپردن جوهر ضد استبدادی و ضد استعمارگری جنبش دانشجویی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.»

ه - در ۱۶ آذر ۱۴۰۲ برعکس دیگر ۱۶ آذرهای گذشته در رژیم مطلقه فقهاتی «جامعه دانشجویی در کنار تضاد جامعه اساتید دانشگاه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار دارد». توضیح آنکه رژیم مطلقه فقهاتی در فرایند پسا سرکوب هولناک ابر حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ جهت ریشه کن کردن پایه اعتراض در دانشگاه به همراه دستگیری و اخراج دانشجویان فعال «اساتید فعال مراکز آموزش عالی کشور را هم مورد تصفیه همه جانبه قرار داد و با جایگزین کردن مداحان و گویندگان رادیو تلویزیون و روحانیت وابسته حوزه‌های فقهی می‌کوشند پروژه کودتای فرهنگی بهار ۵۹ خمینی را در این شرایط به صورت دیگری بازسازی کنند». لذا همین امر باعث گردیده که در ۱۶ آذر ۱۴۰۲ «جنبش اعتراضی دانشجویی با جنبش اعتراضی اساتید فعال دانشگاه بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوند همه جانبه پیدا کنند.»

پیوند دو مؤلفه‌ای دانشجو و اساتید در ۱۶ آذر ۱۴۰۲ کمترین دستاوردی که می‌تواند به همراه داشته‌باشد «بسیج عمومی دانشجو و اساتید است». عنایت داشته‌باشیم که بزرگ‌ترین خطر دانشگاه برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «بسیج همگانی دانشجو و اساتید مراکز آموزش عالی می‌باشد». یادمان باشد که رژیم

مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب فرایند کودتای فرهنگی بهار ۵۹ خمینی و فرایند پسا آن پیوسته و علی‌الدوام «به‌دنبال آن بوده و هستند که توسط نهادسازی‌های حکومتی و نظامی و انتظامی درون دانشگاه و توسط سهمیه بندی‌های دانشجویان از خانواده شهدا و جانباز و بسیج و غیره تلاش کرده تا وحدت درونی دانشجویان و اساتید را به هم بزنند.»

بی‌تردید آنچه که می‌تواند این پروژه تفرقه افکنانه بین دانشجویان و اساتید دانشگاه‌ها را سترون و عقیم بکند «ایجاد وحدت دینامیک بر پایه سازمان‌یابی سراسری بین دانشجویان و اساتید می‌باشد» چراکه تنها و تنها توسط این «سازمان‌یابی دینامیک درون دانشگاه‌ها است که دانشجویان و اساتید فعال می‌توانند توازن قوا را به سود خود و بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی و دستگاه‌های سرکوبگر و امنیتی آنها تغییر بدهند و توسط این سازمان‌یابی سراسری دینامیک دانشجویان و اساتید است که جنبش دانشجویی و جنبش اساتید دانشگاه‌ها علاوه بر اینکه می‌توانند با دیگر جنبش‌های دموکراتیک جامعه اعم از جنبش معلمان و دانش‌آموزان و کارگران و زنان پیوند پیدا کنند» می‌توانند «به شعار تطبیقی واحد همگانی دست پیدا کنند و از تفرقه شعارهای انطباقی که جنبش دانشجویی در سال‌های گذشته با آن دست به‌گریبان بوده است رهایی پیدا کنند.»

پایان

«قتل‌های زنجیره‌ای» در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

«پروژه‌های مستمر» که از آغاز تکوین این رژیم الی

الان ادامه داشته است و شرط بقاء رژیم می‌باشد

در دوم خرداد ۷۶ با شکست اکبر ناطق نوری کاندیدای خامنه‌ای و جناح راست و محافظه‌کار حکومت «جناح اصلاح‌طلبان حکومتی تحت هژمونی سید محمد خاتمی با تکیه بر جنبش اعتراضی نافرمانی مدنی مردم ایران بر علیه هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم وارد صفحه شطرنج تقسیم باز تقسیم قدرت شدند». لہذا از آنجایی که جناح اصلاح‌طلبان حکومتی تحت رهبری سید محمد خاتمی در خرداد ماه ۷۶ ۱۳ با تکیه بر جنبش اجتماعی مردم توانستند وارد صحنه تقسیم باز تقسیم قدرت بشوند همین امر باعث گردید تا «طبقه متوسط شهری جامعه ایران هر چند به صورت صوری در دو دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خود را به عنوان نیروی عامل این تحول سیاسی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدانند.»

فراموش نکنیم که سید محمد خاتمی در انتخابات کاندیداتوری خرداد ۱۳۷۶ دولت هفتم با شعار «توسعه سیاسی» در جامعه ایران وارد انتخابات شد. در نتیجه همین شعار او باعث شد که در

گرچه اصطلاح «قتل‌های زنجیره‌ای» از آذرماه ۱۳۷۷ در جامعه ایران مطرح شده است ولی «واقعیت این جنایت در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم عمری به درازای عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارد. البته دلیل اینکه در آذرماه ۱۳۷۷ قتل‌های زنجیره‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث نگرانی جامعه بزرگ ایران گردید «فشردگی این قتل‌های زنجیره‌ای در طول ماه آذر ۱۳۷۷ بوده است» زیرا «در اول آذرماه ۱۳۷۷ داریوش فروهر (رهبر حزب ملت ایران) و همسرش پروانه اسکندری، در ششم آذر ماه ۱۳۷۷ علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، در هیجدهم آذر ماه ۱۳۷۷ محمد جعفر پوینده، در ۲۲ آذر ماه ۱۳۷۷ محمد مختاری به قتل رسیدند» و از آنجایی که «مقتولین فوق شاعر و نویسنده و مترجم و کنش‌گر سیاسی در جامعه بزرگ ایران بوده‌اند همین امر باعث گردید که در آذرماه ۱۳۷۷ دیگر شک و شبهه‌ای برای جامعه ایران باقی نماند که عامل این قتل‌های زنجیره‌ای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.»

البته عامل دیگری هم که باعث گردید تا ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای در آذرماه ۱۳۷۷ پررنگ‌تر بشود «موضوع تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت بود» که از دوم خرداد ۱۳۷۶ با ورود جناح اصلاح‌طلبان حکومتی (برای اولین بار در طول دو دهه حیات رهبری خامنه‌ای) تحت هژمونی سید محمد خاتمی به ساختمان پاستور تضادهای جناح‌های درونی برای دو دهه توانست حاکمیت مطلقه فقهاتی را از درون تضادمند بکند. یادآوری می‌کنیم که خامنه‌ای به عنوان نماینده جناح راست و بنیادگرا در دهه شصت و در زمان خمینی پس از وفات خمینی برای مدت دو دهه توانست رهبری خود را با ساختار درونی یکپارچه راست محافظه‌کار در قدرت نهادینه بکند. اما پس از دولت پنجم و ششم اکبر هاشمی رفسنجانی

برابر شیخ اکبر ناطق نوری که کاندیدای هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی بود طبقه متوسط شهری جامعه ایران «به خاطر بغض از معاویه (نه حب علی) و نه گفتن به حزب پادگانی خامنه‌ای در دوم خرداد ۱۳۷۶ به میدان بیایند و رأی خود را به محمد خاتمی بدهند» بنابراین به همین دلیل بود که سید محمد خاتمی روزی که وارد پاستور شد و کلید پاستور را از اکبر هاشمی رفسنجانی گرفت با صراحت گفت که «من هرگز فکر نمی‌کردم بتوانم به این سادگی در انتخابات رئیس‌جمهوری پیروز بشوم». البته فراموش نکنیم که همین آقا ۸ سال بعد وقتی که می‌خواست کلید پاستور را تحویل محمود احمدی‌نژاد بدهد با چشمانی خیس از گریه در زمان عذرخواهی از همین مردم حامی‌اش گفت: «من در این ۸ سال بیش از یک تدارک‌اتچی نبودم» بی‌شک معنای دیگر این کلام سید محمد خاتمی این بود که «شما مردم ایران با انتخاب من به رئیس‌جمهوری در طول ۸ سال گذشته "سرکار" بودید».

یادمان باشد که «جناح اطلاع‌طلبان حکومتی تحت رهبری سید محمد خاتمی همان جناح سرکوب‌گران دهه شصت تحت رهبری خمینی بودند که همچنان امروز جهت نفی خامنه‌ای و دوران رهبری‌اش دوران خمینی در دهه شصت را دوران طلایی می‌دانند و به فکر بازتولید آن دوران هستند». با این تفاوت که این بار برعکس دهه شصت «نه با لباس سرکوب و کشتار و قتل عام بلکه با لباس اصلاح‌طلبی و توسعه سیاسی که برای رسیدن به آن به قول بهزاد نبوی آنها راهی جز تکیه بر صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای برای تغییر خود رژیم نمی‌شناسند». می‌گویند «اتابک اعظم در جریان مشروطیت با دو چهره کاملاً متفاوت ظاهر شده است یک زمانی با چهره جنایت‌کار و قصاب آزادی‌خواهان مشروطیت، بار دوم با چهره همان

آزادی‌خواهان که قبلاً بیشترین جنایت در حق آنها کرده بود.»

باری به این ترتیب بود که «موضوع قتل‌های زنجیره‌ای جنایتی بودند که هر دو جناح اصول‌گرا و اصلاح‌طلب حکومتی تلاش می‌کردند که انجام آن را به گروه مقابل نسبت بدهند». یعنی «اصول‌گرایان می‌گفتند اصلاح‌طلبان کرده‌اند و اصلاح‌طلبان می‌گفتند اصول‌گرایان کرده‌اند.» (کی بود، کی بود، من نبودم). عنایت داشته‌باشیم که «جنگ اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان در خصوص قتل‌های زنجیره‌ای در سال ۱۳۷۷ - ۷۸ فقط و فقط محدود می‌شد به چند قتلی که در آذر و دی ماه ۱۳۷۷ صورت گرفته بود نه چیزی بیشتر از آنها». برای مثال «نسل‌کشی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ توسط فتوای خمینی که قطب اصلی قتل‌های زنجیره‌ای در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد در نظر هر دو جناح اصلاح‌طلب و اصول‌گرا خط قرمزی است که نباید از آن عبور بکنند». در نتیجه در همین رابطه است که «هیچ‌کدام از این دو جناح در طول بیش از سه دهه‌ای که از عمر جنایت هولناک نسل‌کشی زندانیان سیاسی توسط فتوای خمینی می‌گذرد نه تنها محکوم نکرده‌اند بلکه اجازه نقد فاجعه هم به خود نداده‌اند» و البته بعضی از آنها مثل میر حسین موسوی تنها کاری که در این رابطه کرده است اینکه گفته‌است «من اطلاع نداشته‌ام» در صورتی که خود میر حسین موسوی (به‌عنوان نخست‌وزیر صد در صد مورد تأیید و اعتماد خمینی) خوب می‌داند که

گرچه اصطلاح «قتل‌های زنجیره‌ای» از آذرماه ۷۷۳۱ در جامعه ایران مطرح شده است ولی «واقعیت این جنایت در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم عمری به درازای عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دارد.

دروغ می‌گوید و خوب می‌داند که در همان زمان در مصاحبه‌های که با خبرگزاری‌های خارجی می‌کرد از این جنایت خمینی حمایت کرده است.

علی ایحال به‌غیر از حسینعلی منتظری (که با تمام شجاعت در زمان خود خمینی این جنایت هولناک تاریخ بشر را به‌عنوان باطل‌السحر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و باطل‌السحر مشروعیت خمینی و حواریون‌اش معرفی کرد) تمامی جریان‌های حاکمیت چه آنهایی که سکوت کردند و چه آنها که مستقیم در جنایت دست داشتند و چه آنها که بر آنها ظلم و ستم کردند همه در یک صف قرار دارند: «فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِدَلِكِ فَرَضِيَّتْ بِهِ - زیارت وارث - که در این زیارت‌نامه زائر امام حسین خطاب به او می‌گوید: ای امام حسین خدا لعنت کند گروهی را که تو را کشتند و خدا لعنت کند گروهی را که به تو ظلم و ستم کردند و خدا لعنت کند گروهی را که کشتن تو را شنیدند و بدان راضی شدند». آنچنانکه در عبارات فوق زیارت وارث خطاب به امام حسین به وضوح روشن است «در دیسکورس اسلام سه دسته (یعنی آن‌هایی که حسین را کشتند و آن‌هایی را که به او ظلم کردند و آن‌هایی را که کشتن حسین را شنیدند و اعتراض نکردند) در یک صف و در برابر صف حسین قرار دارند.»

در خصوص جنایت و قتل عام و نسل‌کشی زندانیان سیاسی توسط فتوای خمینی در سال ۱۳۶۷ «سه دسته در یک صف واحد قرار گرفتند:

دسته اول آن‌هایی که فتوا دادند و عمل قتل و عام زندانیان را به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم انجام دادند.

دسته دوم آن‌هایی که به آنها ظلم و ستم کردند و به زندان انداختند و شکنجه و فشار بر آنها وارد کردند.

دسته سوم آن‌هایی که جنایت هولناک قتل عام زندانیان

سیاسی توسط خمینی و حواریون‌اش را شنیدند اما با سکوت خود اعلام رضا کردند. بدون شک به‌غیر از حسینعلی منتظری مابقی تمامی نیروهایی که به‌نحوی در حاکمیت شرکت کردند در این سه دسته قرار دارند و صف واحد تشکیل می‌دهند.

باری به همین دلیل است که در خصوص قتل‌های زنجیره‌ای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۴ سال گذشته هم دخالت این سه دسته در انجام آن جنایت هولناک به‌خوبی روشن می‌باشد که برای فهم این مهم در اینجا و در این رابطه به طرح چند نکته می‌پردازیم:

۱ - قتل‌های زنجیره‌ای به آن دسته از کشتار شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی منتقد رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم گفته می‌شود که ابتدا با فتوای برخی از روحانیون کلیدی رژیم (از خمینی تا مصباح‌یزدی و خوشوقت و خزعلی و تاهیت مرگ در قتل عام زندانیان سیاسی) حکم قتل آنها صادر می‌شود و سپس توسط وزارت اطلاعات و سپاه و دیگر دسته‌های امنیتی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به اجرا در می‌آید.

۲ - مجموعه قتل‌های پاییز و زمستان سال ۱۳۷۷ یعنی سال دوم دولت اصلاحات برای اولین بار بدل به یک بحران جدی در رژیم مطلقه فقه‌ای شدند. زیرا جناح اصلاح‌طلبان حکومتی بر این باور بودند که قتل‌های حکومتی (آذر و دی ۱۳۷۷) توسط جناح اصول‌گرایان به‌منظور به وجود آوردن مانع در راستای ایجاد فضای باز سیاسی و فرهنگی و برقراری آزادی بیان توسط اصلاح‌طلبان و دولت سید محمد خاتمی در کشور صورت گرفته است.

۳ - در عوض جناح اصول‌گرایان حاکم و در رأس آنها خود خامنه‌ای عاملان قتل‌های زنجیره‌ای آذر و دی ۱۳۷۷ را «ابر قدرت‌های خارجی و به‌خصوص اسرائیل

می‌دانستند» یادمان باشد که اولین واکنش سیدعلی خامنه‌ای به قتل‌های زنجیره‌ای آذر و دی ۱۳۷۷ در نماز جمعه تهران بود که او قتل‌های زنجیره‌ای آذر و دی ۱۳۷۷ را به دشمنان خارجی منسوب کرد.

۴ - قابل ذکر است که روزنامه سلام ارگان روحانیون و اصلاح‌طلبان حکومتی در ۱۵ تیر ۱۳۷۸ نامه محرمانه‌ای از سعید امامی منتشر ساخت که او با ذکر نام یکی از افرادی که بعداً کشته شد، خواستار اعمال محدودیت بیشتر برای وی شده بود. روزنامه سلام به دلیل انتشار این نامه تعطیل شد که این امر منجر به وقایع هیجدهم تیرماه ۱۳۷۸ جنبش دانشجویی در کوی دانشگاه تهران شد که حاصل آن باعث ایجاد بحران بزرگ دیگری در ادامه بحران قتل‌های زنجیره‌ای آذر و دی‌ماه ۱۳۷۷ برای رژیم مطلقه فقهاتی شد.

۵ - مصطفی پور محمدی (یکی از اعضای هیئت مرگ تابستان ۶۷) قتل‌های زنجیره‌ای آذر و دی ۱۳۷۷ «قتل‌های خودسرانه نمی‌داند» بلکه معتقد است که «این قتل‌ها از درون خود نظام حکومت انجام گرفته است». به نظر او «قتل‌های زنجیره‌ای پروژه مشترکی بوده است که توسط اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان درون نظام انجام گرفته است». فضای باز سیاسی و باز بودن نسبی فضای مطبوعاتی در آن زمان باعث گردید که در مقایسه با قتل‌های زنجیره‌ای گذشته رژیم مطلقه فقهاتی «قتل‌های زنجیره‌ای آذر و دی ۱۳۷۷ بازتاب‌هایی در داخل و خارج از کشور داشته‌باشد» و البته رسانه‌های بین‌المللی آن را چالشی بزرگ در مسیر اصلاحات جناح اصلاح‌طلبان حاکم می‌دانستند.

۶ - روح الله حسینیان عاملان قتل‌های زنجیره‌ای آذر و دی ۱۳۷۷ را از طرفداران جناح اصلاح‌طلب و هواداران رئیس‌جمهور سید محمد خاتمی معرفی می‌کرد.

«جناح اصلاح‌طلبان حکومتی تحت رهبری سید محمد خاتمی همان جناح سرکوب‌گران دهه شصت تحت رهبری خمینی بودند که همچنان امروز جهت نفی خامنه‌ای و دوران رهبری‌اش دوران خمینی در دهه شصت را دوران طلایی می‌دانند و به فکر بازتولید آن دوران هستند»

۷ - سعید امامی قبل از قتل‌اش توسط داروی نطفه در اسناد بازجویی «قتل‌های زنجیره‌ای فوق‌راکار سپاه می‌دانست.»

۸ - روزنامه‌های اصول‌گرا می‌کوشیدند تا عوامل این قتل‌ها را «غیر حکومتی» یا بنابر تحلیل مورد نظر خامنه‌ای آنها را «عامل بیگانگان و دشمنان و مخالفان نظام مطلقه فقهاتی معرفی کنند.»

۹ - در ۲۴ آذر ماه ۱۳۷۷ خامنه‌ای طی سخنرانی اظهار داشت که «قتل‌ها چه مستقیم و چه غیر مستقیم به وسیله "استکبار" انجام شده‌است، وی افزود قتل شهروندان هر کسی که باشد جنایتی است بر خلاف امنیت ملی همچنان که قبلاً نیز به دستگاه‌های دولتی از جمله وزارت کشور و وزارت اطلاعات و دستگاه قضائی گفته شده‌است این دستگاه‌ها باید به‌طور جدی قتل‌های یک ماه اخیر را پیگیری کنند و تردیدی نیست که در این پیگیری دخالت مستقیم یا غیر مستقیم دشمن آشکار خواهد شد.»

۱۰ - عبدالله ناصری مشاور وقت سید محمد خاتمی (رئیس‌جمهور هفتم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در خصوص افشای قتل‌های زنجیره‌ای توسط خاتمی می‌گوید: «افشاگر اصلی که موضوع قتل‌های زنجیره‌ای توسط وزارت اطلاعات به گوش آقای خاتمی و شورای عالی امنیت رسانید چند تن از مدیران اصلاح‌طلب وزارت اطلاعات بودند و غیر مدیرانی (مانند

سعید حجاریان و علی ربیعی و...) که از نیروهای قدیمی وزارت اطلاعات بودند و آدم‌های سالم و اصلاح‌طلبی هم بودند. آنها گرای اولیه را دادند و بعد آقای خاتمی هیئتی تعیین کرد ابتدا مسجل شد که قتل‌های زنجیره‌ای توسط اداره کل امنیت داخلی وزارت اطلاعات صورت گرفته و حتی آقای قربانعلی دری نجف‌آبادی (وزیر اطلاعات دولت خاتمی) هم به‌طور ضمنی در جریان قرار گرفته بود.»

۱۱- در تاریخ ۱۵ دی ۱۳۷۷ خود وزارت اطلاعات (رژیم مطلقه حاکم که متهم اصلی جنایت قتل‌های زنجیره‌ای از آغاز الی الان می‌باشد) با فرار به جلو طی اطلاعیه‌ای رسمی اعلام کرد: «وقوع قتل‌های نفرت‌انگیز اخیر در تهران که نشان از فتنه‌ای دامن‌گیر و تهدیدی برای امنیت ملی داشته است بنا به وظیفه قانونی و به دنبال دستورهای صریح رهبری و ریاست جمهوری کشف و ریشه‌کنی این پدیده شوم را در اولویت کاری خود قرار داد و با همکاری کمیته ویژه تحقیق رئیس جمهوری موفق گردید شبکه مزبور را شناسایی، دستگیر و تحت تعقیب و پیگرد قانونی قرار دهد و با کمال تأسف معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس کج‌اندیش و خود سر این وزارت که بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایت‌کارانه زده‌اند در میان آنها وجود دارند. این اعمال جنایت‌کارانه نه تنها خیانت به سربازان گمنام امام‌زمان (عج) محسوب می‌شود، بلکه لطمه بزرگی به اعتبار نظام مقدس جمهوری اسلامی وارد آورده است. وزارت اطلاعات ضمن محکوم کردن هر جنایتی علیه انسان‌ها و هرگونه تهدید امنیت شهروندان و درک عمیق از ابعاد فراملی این فاجعه عزم قاطع خود را در ریشه‌کنی عوامل و محرکان خشونت سیاسی و تضمین امنیت اعلام داشته و به امت شریف ایران اطمینان می‌دهد

همان‌گونه که در فراز و نشیب‌های انقلاب اسلامی حافظ امنیت و استقلال کشور و حقوق شهروندان بوده است، این بار نیز با تمام توان و امکانات خود بقایای باندهای منحرف و قانون‌ستیز را مورد هجوم قرار داده و سایر سرخ‌های داخلی و خارجی این پرونده پیچیده را برای دستیابی به دیگر عوامل این فتنه دنبال خواهد کرد». آنچه از اطلاعیه ۱۵ دی‌ماه ۱۳۷۷ تحت‌عنوان «اطلاعیه وزارت اطلاعات» برای ما قابل فهم است اینکه:

یک - این اطلاعیه «تهیه شده دولت خاتمی می‌باشد» و تنها عنوان‌اش به نام وزارت اطلاعات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.

دو - در این اطلاعیه «دولت خاتمی تلاش می‌کند که به دروغ موضوع علنی کردن جنایت قتل‌های زنجیره‌ای را (که امر مستمر و همیشگی در رژیم مطلقه فقهاتی بوده و هست و خواهد بود) به خامنه‌ای منتسب نماید.»

سه - در این اطلاعیه دولت سید محمد خاتمی تلاش می‌کند تا «انجام قتل‌های زنجیره‌ای را محدود به عده معدود چند نفره‌ای بکند نه تمام وزارت اطلاعات و یا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم.»

چهار - در این اطلاعیه دولت خاتمی تلاش می‌کند در توصیف به‌اصطلاح آن عده معدود آمر قتل‌های زنجیره‌ای به‌صورت «افراد مسئولیت ناشناس کج‌اندیش و خودسر» وزارت اطلاعات مطرح کند. اما آنچنانکه روح‌الله حسینیان و مصطفی پورمحمدی بعداً مطرح کردند اصلاً «افراد آمر قتل‌های زنجیره‌ای در وزارت اطلاعات خودسر و مسئولیت‌ناپذیر نبودند بلکه برعکس همگی آنها مجری مجوزهای فقهی آقایان خوشوقت، مصباح‌یزدی، خزعلی و قربانعلی نجف‌آبادی و غیره بوده‌اند». و لهذا در همین رابطه بود که روح‌الله حسینیان ادعا کرد که: «سعید امامی را با واجبی

کشتند تا طراحی قتل‌ها را به گردن او بیندازند» و باز در این رابطه بود که بسیاری از اصلاح‌طلبان حکومتی مدعی شدند که «سعید امامی را کشتند تا "آمران اصلی" قتل‌های زنجیره‌ای معرفی نشوند.»

پنج - در این اطلاعیه «دولت خاتمی با محدود کردن آمران و مجریان قتل‌های زنجیره‌ای تنها به تعداد محدود آذر و دی ۱۳۷۷ بکند و آن را منفک به قربانعلی دری نجف‌آبادی وزیر اطلاعات کابینه خاتمی بکند» چرا که اگر «دولت خاتمی در این اطلاعیه وزیر اطلاعات دولت‌اش (قربانعلی دری نجف‌آبادی) را هم مطلع و آمر این قتل‌ها معرفی می‌کرد قطعاً خود دولت خاتمی و رهبری زیر سؤال می‌رفتند». لازم به ذکر است که «چه در زمان خمینی و چه در زمان خامنه‌ای وزیر اطلاعات توسط رهبری انتخاب می‌شود نه توسط دولت» بر این مطلب اضافه کنیم که عمل دولت خاتمی در پس پرده در خصوص وزیر اطلاعات دولت‌اش (یعنی قربانعلی دری نجف‌آبادی) با متن این اطلاعیه در تناقض بود چرا که «خاتمی حتی با حمایت خامنه‌ای از قربانعلی دری نجف‌آبادی بالاخره موفق شد که دری نجف‌آبادی را وادار به استعفا از وزارت بکند و به جای او یونسی را به عنوان وزیر اطلاعات قرار دهد» که البته خود این امر نشان دهنده آن بود که هم دولت خاتمی و هم خامنه‌ای قربانعلی دری نجف‌آبادی وزیر اطلاعات دولت خاتمی را آمر این جنایات و یا حداقل مطلع به این جنایت می‌دانستند ولی بدون تردید در این اطلاعیه حتی اشاره‌ای هم به برکناری وزیر اطلاعات نشده است. همچنین عنایت داشته‌باشیم که سید محمد خاتمی رئیس‌جمهور وقت از اول «تیمی خارج از وزارت اطلاعات و بدون حضور وزیر وقت مسئول (قربانعلی دری نجف‌آبادی) مسئول رسیدگی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای کرد» و باز در همین رابطه بود که «عبدالله

نوری در جلسه دادگاه خود، دری نجف‌آبادی را متهم به آگاه بودن از قتل‌های زنجیره‌ای کرد.»

شش - در این اطلاعیه آمرین به اصطلاح معدود خودسر را «آلت دست عوامل پنهان» مطرح می‌کند که بدون تردید این رویکرد و داوری در چارچوب تبیین تحلیل خامنه‌ای از این فاجعه بوده است. یادآوری می‌کنیم که «خامنه‌ای با رویکرد دئی جان ناپلثونی که دارد برای نجات رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم از جنایت و قتل و فجایع خود رژیم عامل همه جنایات و فجایع خود رژیم را همیشه عامل خارجی یا به اصطلاح خودش «استکبار خارجی» می‌داند لهذا در همین رابطه بود که از همان آغاز آذر ۱۳۷۷ که پژواک فجایع جنایت قتل‌های زنجیره‌ای به اعماق جامعه ایران رسیده بود، باز جهت روپوش ساختن بر آن جنایت «ابر قدرت‌های خارجی و به خصوص اسرائیل» و عوامل استکبار خارجی را آمر این جنایات معرفی می‌کرد و گفت «تردیدی نیست که دخالت مستقیم و غیر مستقیم دشمن در این حوادث آشکار خواهد شد.»

هفت - بر خلاف آنچه در اطلاعیه فوق آمده است «بر اساس پرونده قتل داریوش فروهر و پروانه اسکندری متهمان که از کارمندان وزارت اطلاعات بودند در اعتراف‌های خود قتل‌ها را "حذف فیزیکی" خوانده‌اند که از طرف وزارت اطلاعات به آنها ابلاغ شده و تأکید کرده‌اند که جزو "وظایف سازمانی" آنان بوده است و بر اساس دستور و روال‌های از پیش مشخص شده عمل کرده‌اند» همچنین آنها اعلام کرده‌اند که: «آنها طبق دستور سلسله مراتب اداری خود آنها را کشته‌اند و می‌گویند که این‌گونه عملیات در وزارت اطلاعات امری عادی می‌باشد» همچنین «آنها در فیش حقوقی رسمی خود اضافه کاری و تشویقی که از بابت آن از

طرف وزارت اطلاعات در خصوص قتل داریوش فروهر و پروانه اسکندری گرفته‌اند شاهد قانونی اجرای قتل آنها می‌دانستند». یادآوری می‌کنیم که دادگاه متهمان قتل‌های زنجیره‌ای بدون حضور خانواده مقتولان و وکلای آنها به صورت غیر علنی برگزار می‌شد. عبدالله اسدی یکی از این متهمان و کارمندان وزارت اطلاعات و مجریان قتل آقای فروهر و همسرش در اسناد بازجویی‌اش پس از دستگیری مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۳ می‌نویسد: «اینجانب به مقتضیات شغلی که دارم و طبق روال گذشته که در پرینت کاری که در وزارت برایم در نظر گرفته شده "به جز موارد دستگیری، بازرسی، انتقال، ربایش، طراحی، هدایت عملیات انجام حذف فیزیکی هم در برنامه کاری من پیش‌بینی شده است" لذا طبق روال گذشته فقط اجرای حکم داریوش فروهر و همسرش به ما محول شد و آن هم طبق دستور سلسله مراتب از سوی مسئول اداره و مدیر کل مربوط البته ما هم از قدیم تا این حد مجاز بود که بدانیم.»

هشت - برعکس اطلاعیه فوق که می‌گوید «جریان قتل‌های زنجیره‌ای تنها توسط تعدادی افراد محدود خودسر مسئولیت ناشناس صورت گرفته است» علیرضا داوودی یکی دیگر از متهمان و کارمندان وزارت اطلاعات و مجریان قتل آقای داریوش فروهر و همسرش در اسناد بازجویی‌اش پس از دستگیری می‌گوید: «اتهام قتل را قبول ندارم چراکه این امور در تشکیلات وزارت اطلاعات بسیار عادی است، تمام برادران در هر کاری که شرکت کنند با وضو بوده و با ذکر مأموریت انجام می‌دهند که این نوع مأموریت‌ها را تیم‌های بسیار انجام داده‌اند و برای آنها جوایز بزرگ دریافت کرده‌اند» و باز در این مورد اصغر اسکندری معروف به سیاحی یکی دیگر از متهمان و کارمندان وزارت اطلاعات در جلسه دادگاه مورخ ۱۳۷۹/۰۴/۱۵ می‌گوید: «این نمونه اقدام‌ها روال

کار تشکیلات وزارت اطلاعات بوده است و در نتیجه اقدامات مذکور بار اول نیست که این جانب انجام داده‌ام از چندین سال قبل از حذف‌های موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای ما با آن مانوس بوده‌ایم تا حدی که در پیش‌بینی برنامه‌های سالانه شاخص‌ترین فعالیت‌های ما حذف و ربایش در نظر گرفته شده است و در خصوص قتل داریوش فروهر و همسرش "بنده تنها انجام دستور کرده‌ام" لذا پس از حذف از منزل خارج شدیم و به محل کار مراجعه نمودیم حتی به علت طولانی شدن کار اضافه کاری آن شب را هم برای بنده محاسبه نموده و همراه حقوق بنده توسط فیش حقوقی پرداخت شده است.»

نه - بر خلاف اطلاعیه فوق که مدعی است که: «این افراد محدود خودسری شک "آلت دست عوامل پنهان" قرار گرفته و در جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایت‌کارانه زده‌اند» در اسناد بازجویی سعید امامی آمده است: «من از آغاز انقلاب تا به امروز سرباز گوش‌به‌فرمان نظام مقدس اسلامی و مقام ولایت بوده و هستم و هیچ‌گاه بدون کسب اجازه یا بدون دستور مقامات عالی نظام کاری انجام نداده‌ام. حکم اعدام داریوش فروهر و پروانه اسکندری را به روال معمول همیشگی علی فلاحیان به من داد». لازم به ذکر است که «علی فلاحیان در دولت هاشمی رفسنجانی برای مدت ۸ سال وزیر اطلاعات بوده است. او از آغاز انقلاب مناصب مهمی همچون حاکم شرع دادستان دادرسی ویژه روحانیت و قائم مقام وزارت اطلاعات نیز عهده‌دار بوده است. او سعید امامی را به معاونت امنیتی وزارت اطلاعات برگزید.»

ده - بر خلاف آنچه که در اطلاعیه فوق مطرح شده است و بر پایه گفته سعید امامی «احکام اعدام قتل‌های زنجیره‌ای قبلاً در زمان وزارت علی فلاحیان صادر شده

بود که مطابق آن آنها می‌خواستند "عوامل مؤثر فرهنگی وابسته که توطئه تهاجم فرهنگی را در ایران پیاده می‌کردند" و تعداد آنها جمعاً صد نفر می‌شدند، به قتل برسانند. حکم حذف ۲۹ نفر از نویسندگان از مدت‌ها پیش مشخص و صادر شده بود که در مورد ۷ تن از آن عناصر احکام در دوره ۸ ساله وزارت علی فلاحیان اجرا شده بود و الباقی آنها قرار بود در دوره ریاست جمهوری سید محمد خاتمی توسط قربانعلی دری نجف‌آبادی وزیر اطلاعات دولت سید محمد خاتمی به اجرا گذاشته شود.

باری مطابق این روایت از قتل‌های زنجیره‌ای که راوی آن سعید امامی معاون امنیتی علی فلاحیان می‌باشد «آبخور قتل‌های سیستماتیک زنجیره‌ای علی فلاحیان وزیر ۸ ساله دوران ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی بوده است». مع هذا در این رابطه بوده است که وقتی دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای تحت ریاست نیازی جهت روشن شدن موضوع درخواست حضور علی فلاحیان به دادگاه می‌کنند، علی فلاحیان در پاسخ می‌گوید: «من زمانی حاضر به حضور در دادگاه می‌شوم که همراه اکبر هاشمی رفسنجانی بیایم» البته معنای دیگر این حرف این است که علی فلاحیان به مسئولین دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای می‌گوید: «این اکبر هاشمی رفسنجانی بوده است که حکم‌های فوق را به من می‌داده». مع الوصف در این رابطه بوده است که علی فلاحیان خطاب به نیازی رئیس دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای در خصوص دلیل نیامدن‌اش به دادگاه این رباعی خیام را می‌خواند که «اسرار ازل را نه تو دانی نه من - وین خط معما نه تو خوانی و نه من - هست اندر پس پرده گفتگوی من و تو - چون پرده در افتد نه تو مانی و نه من.»

آنچه که ما از طرح این رباعی خیام توسط علی فلاحیان (در پاسخ به سؤال محمد نیازی نسبت به عدم حضور علی فلاحیان در جلسات دادگاه و سؤال نیازی از فلاحیان در خصوص احکام قتل ۱۰۰ نفر از نویسندگان و صاحب نظران و نخبه‌های سیاسی جامعه ایران) می‌فهمیم این است که علی فلاحیان با رباعی فوق به محمد نیازی می‌گوید: «من هم مانند تو نمی‌دانم دلیل حکم قتل برای این ۱۰۰ نفر چه بوده است و بنابراین خط معمای این جنایت‌ها در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نه تو می‌توانی بخوانی و نه من، زیرا در تاریخ‌خانه جنایتکاران رژیم مطلقه فقهاتی از آغاز تکوین الی الان اسراری وجود داشته و دارد که اگر این پرده جنایت‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کنار برود و مردم به ماهیت جنایت‌کارانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آگاهی پیدا کنند این توده‌های عظیم جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران با بالائی‌های قدرت کاری می‌کنند که حاصل آن این می‌شود که دیگر نه تو مانی و نه من.

باری به همین دلیل بود که «نه اکبر هاشمی رفسنجانی و نه علی فلاحیان هرگز و هرگز حاضر به حضور در دادگاه خود رژیم مطلقه فقهاتی برای آشکار شدن واقعیت جنایت‌های قتل‌های زنجیره‌ای در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از آغاز به بعد نشدند» و بدین ترتیب بود که «خامنه‌ای دستور پایین کشیدن فتیله ماجراها در دادگاه خود رژیم مطلقه فقهاتی داد» و البته طنز مسئله در اینجاست که «نه تنها علی فلاحیان وزیر اطلاعات هشت ساله اکبر هاشمی رفسنجانی حاضر به حضور در دادگاه خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشد بلکه حتی خود قربانعلی دری نجف‌آبادی وزیر اطلاعات کابینه سید محمد خاتمی هم هرگز و هرگز حاضر به حضور در دادگاه رژیم مطلقه فقهاتی جهت روشن شدن موضوع قتل‌های زنجیره‌ای در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشد.»

ماحصل همه اینها در تحلیل نهایی این شده است که «تاکنون جامعه نگون بخت ایران نتوانسته است به محتوای احکام قتل‌های زنجیره‌ای و دلیل و علت آن توسط سردمداران رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم نشده است». البته و هزار البته برای ما پاسخ به این سؤال پیچیده تو در توی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بسیار و بسیار روشن است چرا که «در رژیمی که بنیان‌گذار آن در تاریخ خانه خودش در تابستان ۶۷ با "دو خط فتوا" می‌تواند هزاران زندانی سیاسی را (که در حال گذراندن احکام زندانی هستند که خود سرانگشتان این رژیم برای آنها صادر کرده بودند) به دار بکشاند، دیگر جای تعجب باقی نمی‌گذارد که حواریون خمینی در تاریخ خانه خودشان تحت عنوان "مبارزه با توطئه تهاجم فرهنگی" نتوانند حکم اعدام و قتل ۱۰۰ نفر از نویسندگان و نظریه پردازان و مترجمان و شاعران و کنش‌گران سیاسی جامعه بزرگ ایران را بدهند».

همچنین در رژیمی که «بنیان‌گذار آن در دهه ۶۰ وقتی زن جوانی در پاسخ خبرنگار رادیو ایران (که از او در باره شخصیت فاطمه دختر پیامبر اسلام در مقایسه با اوشین شخصیت فیلم ژاپنی می‌پرسد) او در پاسخ خبرنگار می‌گوید: "من اوشین شخصیت فیلم ژاپنی را بر فاطمه دختر پیامبر اسلام ترجیح می‌دهم" خمینی فی الفور همان جا حکم اعدام آن زن و خبرنگار رادیو ایران را صادر می‌کند» (که البته با مخالفت اردبیلی رئیس قوه قضائیه خمینی از این فتوای اش عقب نشینی کرد) دیگر جای تعجب باقی نمی‌گذارد که حواریون خمینی پس از او در تاریخ خانه خود تحت عنوان "مبارزه با توطئه تهاجم فرهنگی" نتوانند حکم اعدام و قتل ۱۰۰ نفر از نویسندگان و نظریه پردازان و مترجمان و شاعران و کنش‌گران سیاسی جامعه بزرگ ایران را بدهند».

۱۲ - در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۷۸ محمد نیازی دادستان مجتمع قضائی نیروهای مسلح و مسئول حکومتی دادگاه‌های قاتلان قتل‌های زنجیره‌ای طی اطلاعیه‌ای مدعی شد که «سعید امامی که بالاترین عضو و مسئول اصلی قتل‌های زنجیره‌ای معرفی شده بود در زندان اوین هنگام استحمام با خوردن داروی نظافت خودکشی کرده است». مطبوعات جناح اصلاح‌طلبان حکومتی «سعید امامی را نه تنها در قتل فروهرها، مختاری، پوینده و مجید شریف مسئول دانستند بلکه از او به عنوان یکی از عوامل اصلی قتل‌های دهه ۶۰ و ۷۰ (مانند ترور سعید سیرجانی، واقعه ترور میکونوس و ماجرای اتوبوس ارمنستان و غیره) تعریف می‌کردند». با «قتل یا خود کشاندن سعید امامی آب در خانه مورچه‌های حاکمیت در دو جناح اصلاح‌طلب و اصول‌گرا افتاد» چرا که هر دو جناح با دیده مشکوک به قضیه نگاه می‌کردند و در تحلیل نهایی پروژه‌ای برای ناتمام ماندن افشای واقعیت موضوع قتل‌های حکومتی در دو دهه گذشته می‌دانستند. لازم به ذکر است که «خود سعید امامی در زمان معاونت وزیر اطلاعات سعید حجاریان جذب وزارت شد و توانست مراتب رشد خود در مراحل اداری را طی نماید» و به همین دلیل بخشی از مطبوعات جناح اصول‌گرا سعید امامی را به عنوان وابسته اصلاح‌طلبان یاد می‌کردند.

۱۳ - در تحلیل نهایی قتل‌های زنجیره‌ای از آغاز تکوین رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم الی الان «پروژه‌ای بوده است در دست هسته سخت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم که توسط آن کوشیده‌اند آن دسته از دشمنان تاکتیکی و استراتژیکی رژیم مطلقه فقه‌ای را که آنها نمی‌توانستند به صورت علنی از طریق دادگاه‌های رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم حذف و اعدام کنند از طریق فتوای فقهی خودشان حکم قتل آنها را صادر و توسط نهادهای

حکومتی کاملاً امنیتی مثل وزارت اطلاعات یا سربازان گمنام خمینی حذف و نابود کنند». عنایت داشته باشیم که «روحانیت شیعه در طول بیش از هزار سالی که از تکوین آنها می‌گذرد (از دوران آل بویه قرن چهارم الی الان) پیوسته در جهت کوبیدن و نفی دشمنان و مخالفین نظری و عملی خودشان از سه سلاح فقهی استفاده می‌کرده‌اند: ارتداد - تکفیر - قتل و اعدام» و باز در همین رابطه عنایت داشته باشیم که «در دستگاه روحانیت و در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی "قانون عرفی" وجود ندارد و همه قوانین استخراج از فقه و استوار بر پایه تکلیف و تقلید و تنفیذ ولی فقیه می‌باشد» به عبارت دیگر در دستگاه روحانیت «قوانین فقهی یا قوانین شرعی از قوانین عرفی مصوبه نمایندگان مردم جدا و در برابر هم می‌باشند».

علی هذا در همین رابطه است که ابن خلدون فیلسوف تاریخ قرن هشتم «حکومت عرفی» را از «حکومت شرعی» جدا می‌کند. از نظر ابن خلدون حکومت عرفی حکومتی است که «التزام و ضرورت آن از مردم می‌گیرند» در صورتی که حکومت شرعی «التزام و ضرورت خود را از آسمان می‌گیرند» و لذا در همین رابطه است که ابن خلدون باور دارد برای انجام «امور دنیوی» ما نیاز به «فقه و فقهت» نداریم زیرا «سیاست عرفی» می‌تواند تأمین سعادت انسان‌ها در دنیا بکند. مع هذا در همین رابطه است که ابن خلدون در کتاب «مقدمه تاریخ» خود می‌گوید: «ناشایسته‌ترین افراد برای حکومت و سیاست "فقیهان" (یا بخوانید روحانیت) هستند» به عبارت دیگر از نظر ابن خلدون «روحانیت غیر شایسته‌ترین افراد برای حکمرانی هستند که البته جامعه بزرگ ایران در طول ۴۴ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این ناشایستگی روحانیت برای حکمرانی با گوشت و پوست خود تجربه کرده‌اند» و باز در همین رابطه

است که «حسینعلی منتظری که خود از بنیان‌گذاران و تئوریسین‌های ولایت فقیه در قانون اساسی و در حوزه‌های فقهی در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی ۱۳۵۷ مردم ایران بود در پایان عمرش ولایت فقیه را از مصادیق شرک در اسلام و قرآن می‌داند.»

۱۴- در اسناد بازجویی سعید امامی (قبل از خودکشاندن با داروی نوظافت) آمده است که «علی فلاحیان با وجود آنکه خود حاکم شرع بود اما معمولاً و در موارد حساس احکام حذف محاربان را شخصاً صادر نمی‌کرد او این احکام را از عزیزالله خوشوقت، محمد تقی مصباح یزدی، ابوالقاسم خزعلی و احمد جنتی و گاهی هم از محسنی اژه‌ای دریافت می‌کرد و به دست ما می‌داد. ما فقط به آقایان اخبار و اطلاعات می‌رساندیم و بعد هم منتظر دستور می‌ماندیم.»

۱۵- اگر چه سعید امامی پنجم بهمن ماه ۱۳۷۷ بازداشت شد و تا ۳۰ خرداد ۱۳۷۸ که با خوراندن داروی نوظافت او را از پای در آوردند «۱۴۷ روز» او زنده بوده و در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای اطلاعات دست اولی در اختیار بازجویان مربوطه قرار داده است. به طوری که آنچه از اسناد بازجویی سعید امامی به دست ما رسیده نشان‌دهنده آن است که او در تحلیل نهایی «هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را آمرین اصلی قتل‌های زنجیره‌ای می‌دانسته» سعید امامی در این اسناد «حتی خود علی فلاحیان را هم به عنوان آمر قتل‌های زنجیره‌ای نمی‌دانسته و او را حلقه واسطه بین خودش به عنوان معاون امنیتی وزارت اطلاعات با بالایی‌های اصلی که در اسناد بازجویی بیرون آمده از او نه تنها سپاه پاسداران را از آمران قتل‌های زنجیره‌ای می‌دانسته و نه تنها می‌گوید تمامی احکام قتل از علی فلاحیان وزیر اطلاعات ۸ ساله هاشمی رفسنجانی

می‌گرفته ولی او احکام مهم قتل را از بالائی‌های حکومت می‌گرفته» باری «علی فلاحیان (آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم) معتقد است که این احکام را از اکبر هاشمی رفسنجانی می‌گرفته‌است.»

البته اینکه سعید امامی در افشاگری اسناد بازجویی خودش تا کجای بالائی‌های هرم قدرت دخیل در احکام قتل‌های زنجیره‌ای می‌دانسته ما معلوم نیست چرا که «اسناد بازجویی سعید امامی که اسناد مهم و اصلی قتل‌های زنجیره‌ای بوده است به دست ما نرسیده‌است.» بدون تردید آنچه که باعث «خود کشاندن سعید امامی توسط وزارت اطلاعات شده همین افشاگری آمران اصلی احکام قتل‌های زنجیره‌ای در بالائی‌های قدرت توسط سعید امامی بوده است» بنابراین به همین دلیل است که «با قتل سعید امامی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای از مسیر اصلی خود منحرف شد» و آنچنانکه «خامنه‌ای می‌خواست حرکت پرونده قتل‌های زنجیره‌ای وارد گردونه دائی جان ناپلئونی شد که در این رابطه با دستگیری همسر سعید امامی و فشارهای فراوانی که بر او وارد کردند (آنچنانکه خود همسر سعید امامی می‌گوید) در راستای گرفتن اعتراف زوری در پیوند آنها با اسرائیل سناریوی مورد درخواست خامنه‌ای کامل شد.»

باری در همین رابطه است که بعضی از نیروهای اصول‌گرا مثل روح الله حسینیان ادعا کردند که «سعید امامی کشته شد تا طراحی قتل‌ها را به گردن او بیندازند» و برعکس اینها بعضی از اصلاح‌طلبان حکومتی مدعی‌اند که «سعید امامی کشته شد تا آمران اصلی قتل‌های زنجیره‌ای معرفی نشوند.»

۱۶ - عبدالله ناصری مشاور وقت خاتمی می‌گوید: «پس از کشتن سعید امامی عملاً مسیر پرونده را با آوردن

خانم سعید امامی و گرفتن اعترافات اجباری از خانم سعید امامی عوض کردند» که حاصل این امر این‌گونه شد که «اول و آخر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای بشود سعید امامی و او هم که از بین رفته بود» یادآوری می‌کنیم که «در خرداد ۱۳۸۰ فیلمی سه ساعته از مراحل بازجویی فهمیده در نوگورانی همسر سعید امامی و تعدادی دیگر از بازداشت‌شدگان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای منتشر شد که بخش‌هایی از آن هم بر روی اینترنت قرار گرفت. این فیلم حکایت از شکنجه شدید این زندانیان توسط کارمندان وزارت اطلاعات برای اخذ اعترافات عجیب در مورد ضدیت آنها با جمهوری اسلامی و ارتباط آنها با سرویس‌های جاسوسی بیگانه و فسادهای گسترده جنسی داشت. بازجویان این فیلم همان کارمندان وزارت اطلاعات بودند که با تهدید و ضرب و شتم و نسبت دادن اتهامات اخلاقی در صد اثبات ارتباط عاملان اجرایی قتل‌های زنجیره‌ای با بیگانگان و سفر به اسرائیل بودند.»

یادمان باشد که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم «خامنه‌ای از ۲۴ آذر ماه ۱۳۷۷ در اولین موضع‌گیری خودش نسبت به قتل‌های زنجیره‌ای (و حتی قبل از افشاء پروژه قتل‌های زنجیره‌ای وزارت اطلاعات رژیم مطلقه فقاهتی حاکم) با سناریوی دائی جان ناپلئونی خودش مثل همیشه عامل قتل‌های زنجیره‌ای چه مستقیم و چه غیر مستقیم به وسیله "استکبار" توجیه می‌کرد». مع الوصف در این رابطه بود که در ۲۴ آذرماه ۱۳۷۷ خامنه‌ای گفت: «قتل شهروندان هر کسی که باشد جنایتی است بر خلاف امنیت ملی همچنان که قبلاً نیز به دستگاه‌های دولتی از جمله وزارت کشور وزارت اطلاعات و دستگاه قضائی گفته شده‌است که این دستگاه‌ها باید به‌طور جدی قتل‌های یک ماه اخیر را پیگیری کنند و تردیدی نیست که در این

پیگیری دخالت مستقیم یا غیر مستقیم دشمن در این حوادث آشکار خواهد شد». علی ایحال بدین ترتیب بود که از بعد از افشاگری دولت خاتمی در باره قتل‌های زنجیره‌ای با اطلاعیه‌ای تحت‌عنوان اطلاعیه وزارت اطلاعات «بخش اصلی این اطلاعیه به‌دنبال آن بود تا با سناریوسازی جدیدی جهت اثبات ادعای از پیش اعلام شده خامنه‌ای در باره قتل‌های زنجیره‌ای عامل مستقیم و غیر مستقیم قتل‌های زنجیره‌ای را به "استکبار و اسرائیل" مربوط سازند.»

لهذا در رابطه با این سناریوسازی برای اثبات ادعای خامنه‌ای بود که وزارت اطلاعات در «بهمن ۱۳۷۸ فیلم اعتراف شش تن از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای با حضور محمد نیازی رئیس دادگاه و رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح پخش کردند که در این فیلم شش متهم وابسته به وزارت اطلاعات به‌عنوان عامل قتل‌های زنجیره‌ای "مدعی همکاری با اف بی آی، سازمان سیا و موساد" شدند» تا به خیال خودشان بتوانند ادعای خامنه‌ای در خصوص عاملین قتل‌های زنجیره‌ای را اثبات کنند. اما این بار هم کوه موش زائید و تیر آنها به سنگ خورد چراکه «انتشار فیلم سه ساعته مراحل بازجویی همسر سعید امامی و تعدادی دیگر از کارمندان بازداشت شده وزارت اطلاعات در خرداد ۱۳۸۰ و نمایش شکنجه‌های هولناک بر این زندانیان برای اخذ اعتراف از آنها جهت ارتباط با سرویس‌های جاسوسی بیگانه و فسادهای گسترده جنسی و سفر به اسرائیل همه بافته‌های قبلی حزب پادگانی خامنه‌ای را پنبه کرد» بنابراین در همین رابطه بود که در تاریخ ۷ دسامبر ۲۰۱۰ اکبر گنجی که قبلاً یکی از مهره‌های اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی بود در مصاحبه‌ای با بخش فارسی بی بی سی مدعی شد که «قتل‌های زنجیره‌ای پروژه‌ای حکومتی بوده است و خود آقای خامنه‌ای هم پشت آن

قتل‌های زنجیره‌ای از آغاز تکوین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم الی الان «پروژه‌ای بوده است در دست هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که توسط آن کوشیده‌اند آن دسته از دشمنان تاکتیکی و استراتژیکی رژیم مطلقه فقهاتی را که آنها نمی‌توانستند به‌صورت علنی از طریق دادگاه‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حذف و اعدام کنند از طریق فتوای فقهی خودشان حکم قتل آنها را صادر و توسط نهادهای حکومتی کاملاً امنیتی مثل وزارت اطلاعات یا سربازان گمنام خمینی حذف و نابود کنند». عنایت داشته‌باشیم که «روحانیت شیعه در طول بیش از هزار سالی که از تکوین آنها می‌گذرد (از دوران آل‌بویه قرن چهارم الی الان) پیوسته در جهت کوبیدن و نفی دشمنان و مخالفین نظری و عملی خودشان از سه سلاح فقهی استفاده می‌کرده‌اند: ارتداد - تکفیر - قتل و اعدام» و باز در همین رابطه عنایت داشته‌باشیم که «در دستگاه روحانیت و در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی قانون عرفی وجود ندارد و همه قوانین استخراج از فقه و استوار بر پایه تکلیف و تقلید و تنفیذ ولی فقیه می‌باشد» به‌عبارت دیگر در دستگاه روحانیت «قوانین فقهی یا قوانین شرعی از قوانین عرفی مصوبه نمایندگان مردم جدا و در برابر هم می‌باشند.»

بوده است و با این پروژه بود که آنها به ترور مخالفان خود در داخل و خارج از کشور پرداختند و تعدادی زیادی از مخالفان رژیم را هم در خارج از کشور ترور کردند.»

پایان

درس سوم از درس‌های تازه دیگری که با بازشناسی ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ برای ما قابل فهم است اینکه «تصور تبدیل حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به یک انقلاب و یا یک جنبش انقلابی نه تنها در جهت تجلیل از آن حرکت اعتراضی نمی‌باشد بلکه برعکس بسترسازی برای سرکوب هولناک این ابرحرکت توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». یادمان باشد که در سال گذشته در جریان اعتلای ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱، جریان فرصت‌طلب خارج‌نشین از راست تا چپ چپ در راستای کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران و یا عمده آماتور کردن کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی داخلی و ماهی‌گیری از آب گل‌آلود از همان آغاز پروسه تکوین ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱

درس تازه‌ای که از بازشناسی ابرحرکت اعتراض ملی ۱۴۰۱ در این رابطه برای ما قابل فهم است اینکه «هر گونه حرکت تحول‌آفرین و دینامیک در جامعه امروز ایران برای اینکه بتواند روندی رو به تکامل داشته باشد مجبور است که با تاسی از ابرحرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ از همان اول با ساختاری دو مؤلفه (جنبشی و خیزشی) حرکت نماید و حرکت به صورت تک مؤلفه‌ای چه تمام جنبشی و چه تمام خیزشی در جامعه بزرگ ایران نمی‌تواند فراگیر بشود» و دلیل این امر هم آن است که جامعه بزرگ ایران «جامعه یکدست به لحاظ آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی، طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، قومیتی، جنسیتی و غیره نیست» بنابراین «بالاجبار بخش بزرگی از قاعده هرم جمعیتی ایران به صورت خیزشی حرکت می‌کنند و بخش‌هایی دیگر از جامعه بزرگ ایران می‌توانند در کادر جنبش‌های مختلف دینامیک خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای تکوین یافته از پائین (مثل جنبش کارگران و زحمتکشان، جنبش معلمان، جنبش دانشجویی، جنبش زنان، جنبش بازنشستگان و غیره) سازماندهی کنند» و از آنجائیکه «بخش جنبشی دینامیک خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای جمعی تکوین یافته از پائین در هر صورت نسبت به بخش خیزشی قاعده بزرگ جامعه ایران حالت رهبری و راهبری دارد» در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که با «طولانی شدن پروسه مبارزه دموکراتیک با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شرایط برای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و کسب برنامه و هدف قاعده جامعه توسط بالائی‌های جنبشی هرم جامعه ایران فراهم بشود». پر پیداست که در این صورت تحول توده‌ها در بستر حرکت خیزشی توسط جنبش دینامیک جامعه صورتی دینامیک و درونی دارد نه صورت مکانیکی تحمیل شده از بالا.

داخل کشور اینها در خارج کشور نشسته بودند و به جای «آگاهی‌یابی کنش‌گران و ارائه تحلیل‌های مشخص و آسیب‌شناسی حرکت آنها و به جای راهبری (نه رهبری) کنش‌گران به بزرگ‌نمائی غیر واقعی آن ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی پرداختند» و با «انقلاب ژینا» خواندن آن حرکت اعتراضی ضرباتی سخت بر کنش‌گران آن ابرحرکت اعتراضی وارد کردند به طوری که باید داوری کنیم که بدون تردید «یکی از عوامل شکست و سرکوب آن ابرحرکت اعتراضی همین ترفندهای تبلیغاتی و دروغین جریان‌های خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ بود»؛ چرا که «انقلاب ژینا» خواندن یک حرکت اعتراضی که مراحل اولیه سازمان‌یابی خود را طی می‌کند نه تنها یک تعریف و تمجید از آن نمی‌باشد بلکه برعکس یک ستم جبران‌ناپذیر و یک جفا بر کنش‌گران آن می‌باشد.

پر روشن است که علت اینکه جریان‌های خارج‌نشین (از بدو تکوین تا حتی بعد از سرکوب آن حرکت اعتراضی توسط رژیم مطلقه فقاهتی) این حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی مردم ایران را «انقلاب ژینا» می‌نامیدند این بود که احزاب سیاسی کردستان و جریان‌های

«تصور تبدیل حرکت اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ به يك انقلاب و يا يك جنبش انقلابی نه تنها در جهت تجلیل از آن حرکت اعتراضی نمی‌باشد بلکه برعکس بسترسازی برای سرکوب هولناک این ابرحرکت توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌باشد».

رادیکال مارکسیستی خارج‌نشین که از همه جا رانده و از همه جا مانده‌اند با طرح عنوان «انقلاب ژینا» به خاطر گُرد بودن مهسا امینی می‌خواستند قبل هر چیز از نمود افتاده برای خود و به نام خود کلاهی بدوزند و به خیال واهی و خام خودشان «آن انقلاب را انقلاب گُرد و انقلاب مارکسیستی و غیره تعریف نکنند نه انقلاب مردم ایران». فراموش نکنیم که تا قبل از قتل حکومتی مهسا امینی توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، مهسا امینی یک دختر ۲۲ ساله گُرد سقز کردستان بود و یک فرد عادی و غیر سیاسی بوده است و هیچ مدرکی حتی از طرف خانواده او هم مطرح نشده است که او سیاسی بوده است و یا فعالیت سیاسی داشته است و یا اینکه از گروه مشخص سیاسی در کردستان دفاع می‌کرده است. «محکوم کردن قتل حکومتی مهسا امینی به خاطر انجام یک جنایت انسانی توسط رژیم حاکم و به خاطر دفاع از حق انتخاب پوشش برای همه زنان ایران و به خاطر به زیر کشیدن سیستم تو در توی آپارتاید رژیم مطلقه فقاهتی حاکم که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی بر علیه جامعه زنان ایران می‌باشد است نه به خاطر گُردی کردن و یا مارکسیستی کردن عنوان انقلاب ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران». فراموش نکنیم که قبل از قتل حکومتی مهسا امینی توسط رژیم مطلقه فقاهتی حاکم زنان و دختران زیادی به همین شیوه و به خاطر مخالفت با تحمیل حجاب اجباری توسط رژیم مطلقه فقاهتی به قتل رسیده بودند.

«یکی از عوامل شکست و سرکوب آن ابرحرکت
اعتراضی همین ترفندهای تبلیغاتی و دروغین
جریان‌های خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ
بود»

استبدادی ۱۴۰۱ «فقط و فقط شرایط عینی
انفجاری حاصل سیستم تو در توی آپارتاید
حکومتی (که در رأس آنها آپارتاید جنسیتی
قرار دارد و در ادامه آن آپارتاید قومیتی و آپارتاید
فرهنگی و مذهبی و غیره) بدانیم.»

ثالثاً بدل کردن قتل حکومتی مهسا امینی
به عنوان عامل اصلی و موتور ابرحرکت اعتراض
ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ با طرح عنوان
«انقلاب ژینا» (توسط خارج‌نشینان فرصت و
قدرت‌طلب گروه‌های سیاسی خارج‌نشین
گرد و گروه‌های مارکسیستی رادیکال از همه
جا رانده و از همه جا مانده که با آن نه
به دنبال تجلیل از مهسا امینی دختر مظلوم
۲۲ ساله کرد بودند بلکه به خیال واهی و
خام خود «به دنبال گردی کردن انقلاب و
یا مارکسیستی کردن انقلاب و یا ضد مذهبی
کردن آن انقلاب فرضی و تصویری خودشان و یا
برای کسب قدرت سیاسی از طریق آن نمود
فرضی بی‌صاحب افتاده بودند.»

رابعاً طرح عنوان «انقلاب ژینا» (توسط
گروه‌های سیاسی گرد و مارکسیست‌های
رادیکال خارج‌نشین) «خود نشان دهنده
سطح فهم ناقص و تحلیل غلط جریان‌های
خارج‌نشین (از راست راست تا چپ چپ) از
حوادث و وقایع داخل کشور می‌باشد» و تازه

عنایت داشته باشیم که علت تکوین ابرحرکت
اعتراض ملی ضد استبدادی ۱۴۰۱ و علت بر
جسته شدن قتل حکومتی مهسا امینی در
سطح جهانی «شرایط عینی حاصل گسترده
شدن سیستم تو در توی آپارتایدی حکومتی
(که در اس آن‌ها آپارتاید جنسیتی قرار داشته)
بوده است» به بیان دیگر «شرایط عینی یا
سیستم آپارتایدی جنسیتی و قومیتی و مذهبی
آنچنان در آن زمان جامعه ایران را بدل به
انبار باروتی کرده بود که آن انبار باروت در آن
شرایط جهت انفجار تنها نیاز به یک جرقه
داشت در نتیجه قتل حکومتی مهسا امینی
در آن زمان به دست دستگاه‌های سرکوب‌گر
رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها یک جرقه‌ای
بود که آن انبار باروت شرایط عینی جامعه
بزرگ ایران را منفجر کرد؛ و بدون تردید
آنچنانکه (خامنهای در روز ۱۱ مهر در دانشگاه
پلیس هم مطرح کرد) «اگر قتل مهسا امینی
هم اتفاق نمی‌افتاد در آن شرایط باروتی جامعه
ایران توسط یک حادثه دیگر جامعه ایران
منفجر می‌شد». باری بدین ترتیب است که
می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که:

اولاً اصلاً و ابداً «قتل حکومتی مهسا امینی را
نباید به عنوان عامل ابرحرکت اعتراض ملی
ضد استبدادی ۱۴۰۱ به حساب بیاوریم».
حداکثر در این رابطه باید قتل مهسا امینی
به دست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «جرقه‌ای
بر انبار عظیم باروت شرایط عینی جامعه
ایران به حساب آوریم.»

ثانیاً عامل اصلی ابرحرکت اعتراض ملی ضد

اوج فاجعه و طنز مساله اینجاست که این جریان‌های خارج‌نشین پس از اینکه خیردار شدن که آن به اصطلاح انقلاب ژینای آن‌ها توسط دستگاه سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب شده است به جای انتقاد از خود در شرایطی که دیگر «نه از تاک نشان مانده و نه از تاک نشان» یک قدم از عنوان انقلاب ژینا عقب نشستند و عنوان «جنبش انقلابی ژینا» را مطرح کردند بی‌خبر از اینکه یک حرکت اعتراضی زمانی بدل به جنبش انقلابی می‌شود که بتواند توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود و بر علیه بالائی‌های قدرت تغییر بدهد و این در شرایطی است که باید به ضرس قاطع داوری کنیم که در طول ۴۴ سال گذشته متاسفانه و متاسفانه و متاسفانه (سه بار تاکید می‌شود) هیچکدام از نیروهای مخالف اپوزیسیون داخل و خارج از کشور و هیچکدام از خیزش‌های و جنبش‌ها سه دهه گذشته «نتوانسته‌اند توازن قوا بین پائینی‌های قدرت با بالائی‌های قدرت را به سود مردم ایران تغییر بدهند»؛ به بیان دیگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۴ سال گذشته توان سرکوب مخالفین خود را داشته است. البته هرگز و هرگز معنای این حرف «مطلق کردن قدرت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نیست» بلکه برعکس «منظور ما ضعف جریان‌های سیاسی و ضعف جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زای جمعی تکوین یافته از پائین می‌باشد» و همچنین «ضعف کنش‌گران خیزشی خود بخودی و اتمیزه و بی‌سر می‌باشد.»

بارها این موضوع در نوشته‌های گذشته خودمان تاکید کرده‌ایم باز هم در اینجا تاکید می‌کنیم علت ماندگاری ۴۴ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در پنج موضوع می‌باشد:

۱ - مخالفین و اپوزیسیون ناتوان و در هم و بر هم رژیم.

۲ - اقتصاد نفتی که درآمدهای بادآورده برای رژیم فراهم می‌کند.

۳ - تکیه بر اسلام فقهاتی، اسلام روایتی، اسلام زیارتی و اسلام مداحی‌گری جهت بسیج حداقل نیروی اجتماعی که دارد.

۴ - برعکس رژیم پهلوی که از دل دو کودتای اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۳۲ بیرون آمده بودند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از دل توده‌ای‌ترین انقلاب تاریخ (نسبت به جمعیت آن روز ایران) بیرون آمده است.

۵ - ضعف آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و برنامه و تئوری و تاکتیک و استراتژی و راهبری و رهبری جنبش‌ها و خیزش‌های گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران از کارگران تا زحمتکشان شهر و روستا و تا زنان و جوانان و غیره می‌باشد. ❏

ادامه دارد

مبانی گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در ۴۷ سال گذشته در دو فرایند «حیات درونی و برونی آن»

(چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران)

مصوبه مجلس مردمی آن هم به شکل دموکراتیک؛ و «حق ویژه‌ای» برای روحانیت در حکومت قائل هستند و برای حکومت «دین رسمی» قائل هستند و حکومت نسبت به همه ادیان جامعه یکسان نیست) بر این باور بوده است که:

الف - حکومت «نهاد بشری است، نه نهاد آسمانی.»

ب - حکومت «مجری قوانین مصوبه مردم به صورت دموکراتیک است، نه مجری احکام شریعت.»

ج - «روحانیت حق ویژه‌ای در حکومت ندارند.»

د - حکومت «نسبت به همه ادیان جامعه موضع یکسان دارد.»

۱۲ - در موضع‌گیری سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از بعد از شکست انقلاب ۵۷ توسط رهبری خمینی و روحانیت حواریون‌اش:

۸ - پیشگامان زمانی می‌توانند در «جایگاه راهبری» (نه رهبری) جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر جمعی درون‌زای تکوین یافته از پایین قرار بگیرند که بتوانند «بین دو جبهه نان و آزادی اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده جامعه ایران پیوند ایجاد کنند». بی‌شک «عمده کردن حرکت جبهه آزادی، یا برعکس عمده کردن جبهه نان برای پیشگامان خود یک آفت مهم می‌باشد که حاصل‌اش آن خواهد بود که پیشگامان نتوانند راهبری نظری و عملی کنش‌گران دو جبهه بزرگ نان و آزادی را در دست بگیرند.»

۹ - «پیشگامان برای تحقق دموکراسی و سوسیالیسم هرگز نباید به انتظار "قطار تاریخ" (آن چنانکه مارکس و مارکسیسم‌ها می‌گویند) بنشینند؛ زیرا دموکراسی و سوسیالیسم باید توسط «جامعه» از پایین ساخته بشود، نه اینکه جامعه و طبقه کارگر به صورت جبری خودبه‌خود می‌توانند به آن دست پیدا کنند؛ به عبارت دیگر «دموکراسی و سوسیالیسم را باید ساخت و هرگز به صورت خودبه‌خود و جبری حاصل نمی‌شود.»

۱۰ - پیشگام و پیشگامان هرگز نباید نسبت به جنبش‌های «مطالبه‌گر» جامعه (اعم از صنفی و مدنی) بی تفاوت باشند، چراکه این جنبش‌های مطالباتی خودجوش و خودسازمان‌ده و خودرهبر دینامیک جمعی تکوین یافته از پایین «هر لحظه پتانسیل تحول به جنبش سیاسی آن هم به صورت دینامیک دارند.»

۱۱ - جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۴ سال گذشته، در برابر ولایت فقیه و رژیم مطلقه فقاقت حاکم (که «حکومت را نهاد آسمانی می‌دانند نه نهاد بشری» و وظیفه حکومت را «اجرای شریعت» می‌دانند نه اجرای «قوانین

اولاً از همان آغاز اعلام کردیم که «قدرت سیاسی دست ارتجاع و هسته سخت رژیم هست نه دست لیبرال‌ها و نهضت آزادی». ثانیاً ما از همان آغاز، ما «هسته سخت رژیم را ارتجاع مطرح کردیم نه لیبرال‌ها»؛ و «جنگ لیبرال - ارتجاع از نظر ما جنگ دو جناح حاکمیت بودند».

ثالثاً از آغاز بر این باور بودیم که «جنگ مسلحانه گروه‌ها چه پیش از خرداد ۶۰ و چه پس از ۳۰ خرداد ۶۰ باعث تثبیت و نهادینه شدن جناح ارتجاع حاکمیت و تکوین رژیم مطلقه فقاقت حاکم می‌گردد».

رابعاً از همان آغاز سیاست «صدور انقلاب خمینی» در منطقه به‌عنوان «سیاست خارجی» رژیم مطلقه فقاقت حاکم عامل تمامی رویکرد جنگ‌ستیزانه رژیم مطلقه فقاقت حاکم تحلیل کرده‌ایم.

خامساً از همان بدو تکوین یا سال ۵۵ معتقد بودیم که جنبش چریکی در جامعه ایران، گفتمانی شکست خورده می‌باشد و علت شکست این گفتمان هم این بود که «جنبش چریکی به‌جای اینکه بتواند جنبش عظیم توده‌ای جامعه ایران را به حرکت درآورد بدل به جنگ بین سازمان‌های چریکی با رژیم کودتایی و دیکتاتور پهلوی شده‌است». علی‌ایحال، در همین رابطه بود که معتقد بودیم که در جامعه ایران هرگز «موتور کوچک نمی‌تواند به‌صورت دموکراتیک موتور بزرگ را به حرکت درآورد».

سادساً از همان خرداد ۱۳۵۵ که جنبش

پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب فاز عمودی و سازمانی خود به‌صورت درونی شکل گرفت، معتقد بودیم که «این حرکت از دل شرایط تاریخی - سیاسی - اجتماعی دهه پنجاه حاصل شده‌است». همچنین معتقد بودیم که «حرکت ما از دل حرکت ارشاد شریعتی به‌صورت یک "سنتز جدید" مادیت پیدا کرده است؛ و معتقد بودیم که حرکت ما سنتز جدیدی محصول شکست جنبش چریکی در نیمه اول دهه ۵۰ می‌باشد».

باری، از مبانی دیگر گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۷ سال گذشته حیات درونی و برون‌ی خود، چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) اینکه پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده‌ایم که «سوسیالیسم در رویکرد ما محصول و حاصل "رادیکالیزه و دموکراتیزه شدن" دموکراسی می‌باشد»؛ که البته معنای دیگر این حرف آن است که در مدت ۴۷ سال گذشته «ما به‌دنبال سوسیالیستی بوده‌ایم که از دموکراسی بیرون بیاید»؛ و این موضوع کاملاً عکس رویکرد کارل مارکس است، چراکه «کارل مارکس به‌دنبال دموکراسی بود که از دل سوسیالیسم شکل بگیرد»؛ و لهذا به همین دلیل بود که او از «سوسیالیسم پرولتریزه با دیکتاتوری پرولتاریا به‌عنوان نظام سیاسی هرگز نتوانست به دموکراسی دست پیدا کند»؛ و البته ریشه این دوگانگی بین رویکرد ما به دموکراسی و سوسیالیسم با رویکرد مارکس در این است که «ما در تحلیل نهایی هم دموکراسی و هم سوسیالیسم بر

پایه جامعه تعریف می‌کنیم، در صورتی که مارکس سوسیالیسم را بر پایه رهبری طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا تعریف می‌نماید» که این دو از فرش تا عرش با هم متفاوت می‌باشد.

در همین رابطه است که از نظر ما «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه یا توزیع عادلانه و دموکراتیک و اجتماعی قدرت و ثروت و اطلاعات در حقیقت تلاشی است، برای پیوند دو پایه اصلی دموکراسی سه مؤلفه‌ای یعنی برابری و آزادی است» به بیان دیگر «بدون دموکراسی سه مؤلفه‌ای امکان برابری در آزادی برای همه افراد جامعه وجود ندارد». یادآوری می‌کنیم که در این خصوص رابطه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۷ سال گذشته با منظومه معرفتی شریعتی رابطه «گفتمانی» بوده است نه رابطه «آلترناتیوی»؛ زیرا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۷ سال گذشته حرکت خود را در ادامه جنبش روشنگری ارشاد شریعتی می‌دانسته است. مع‌هذا، در این رابطه بود که:

اولاً جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۷ سال گذشته مانند معلم کبیرمان شریعتی دموکراسی سوسیالیستی را به صورت «جنبشی و حرکت از پایین بدون مشارکت در رقابت برای کسب قدرت سیاسی تبیین می‌کنیم.»

ثانیاً در همین چارچوب است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته مانند شریعتی بین «شریعت» و «دین»

تفاوت قائل می‌شوند، چراکه معتقدیم که «شریعت زمان‌پذیر است، اما دین فرا زمانی می‌باشد.»

ثالثاً جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۷ سال گذشته مانند شریعتی بر این باور بوده و هستیم که «دموکراسی بدون دموکراسی اجتماعی، دموکراسی اقتصادی و دموکراسی فرهنگی غیر ممکن می‌باشد.»

رابعاً تفاوت لیبرال دموکراسی با دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در گفتمان ما بدین ترتیب است که «لیبرال دموکراسی "برابری در آزادی" را نمی‌تواند ایجاد نماید». در این رابطه سؤال کلیدی ما از لیبرال دموکراسی این است که «آیا آزادی برای همه افراد جامعه هست یا نه؟» در دموکراسی سوسیالیستی «برابری در آزادی اصل است، نه خود آزادی» چراکه تا زمانی که «برابری در آزادی در جامعه مبنا نباشد، خود آزادی در جامعه طبقاتی بر علیه آزادی می‌شود.»

خامساً مبانی برنامه دموکراسی سوسیالیستی در گفتمان جنبش پیشگامان مستضعفین ایران عبارتند:

الف - عدالت اجتماعی،

ب - دموکراسی رادیکالیزه شده توسط عدالت اجتماعی یا سوسیالیسم،

ج - ملیت متکثر جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران. □

ادامه دارد

سابقاً در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران که جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جناح‌های درونی قدرت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) در سه مؤلفه مدنی و صنفی و سیاسی در حال اعتلا می‌باشند، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باور است که «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای چه به صورت یک برنامه و چه به صورت یک رویکرد و یا یک جنبش می‌تواند نیرو و تحرک جدید بی‌سابقه‌ای در پیکار رهایی‌بخش و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه گروه‌های اجتماعی و جنبش‌های عظیم دینامیک چه در جبهه آزادی‌خواهانه اقشار میانی و چه در جبهه اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران بوجود بیاورد و افق‌های گسترده‌تری در برابر آنها بگشاید.»

ثامناً از آنجائیکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد سال ۱۳۵۵ الی الان) «تنها

رایعاً در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع اجتماعی و دموکراتیک و عادلانه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) در تجدید سازماندهی جامعه امروز ایران بر اولویت دموکراسی سه مؤلفه‌ای تاکید می‌شود و سوسیالیسم هم در بستر دموکراسی دنبال می‌شود نه برعکس. بدین ترتیب است که «در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، هر گونه سوسیالیسم خارج از پراکسیس دموکراتیک آزادی‌خواهانه امری انحرافی می‌باشد». البته معنای دیگر این حرف آن است که «در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، بدون بازسازی دموکراتیک هرگز نمی‌توان به سوسیالیسم دست پیدا کرد.»

خامساً در طول ۴۶ سال گذشته عمر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که «تمامی جنبش‌ها و انقلاباتی که در تاریخ بشر و در جامعه ایران با تکیه تک مؤلفه‌ای دموکراسی‌خواهانه یا سوسیالیست‌خواهانه شکل گرفته‌اند، انقلاب‌ها و اصلاحات متناقضی بودند که در نهایت یا به دموکراسی سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی دست یافته‌اند و یا به سوسیالیسم غیر دموکراتیک و بورکراتیک و دولتی رسیده‌اند، لذا، به همین دلیل کنش‌گران این انقلاب‌ها نتوانسته‌اند انقلاب و ارتجاع را از هم باز شناسند.»

سادساً در طول ۴۶ سال گذشته عمر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از سال ۱۳۵۵ الی الان) بر این باور بوده‌ایم که «آنچنانکه بدون دموکراسی و بدون آزادی‌های سیاسی حتی با سوسیالیسم ناب هم نمی‌توانیم به جامعه مطلوبی دست پیدا کنیم، با نفی استثمار فرد از فرد و یا استثمار طبقه از جامعه و یا استثمار طبقه از طبقه و یا استثمار ملت از ملت هم توسط سوسیالیسم صرف ما نمی‌توانیم به جامعه مطلوب دست پیدا کنیم». لذا در همین رابطه بوده است که «در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، شعار سلبی و ایجابی ما پیوسته صورت سه مؤلفه‌ای ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحماری و یا نفی زر و زور و تزویر داشته است و شعار آگاهی، آزادی و برابری (که شعار ایجابی ما می‌باشد) در ادامه شعار سلبی نفی زر و زور و تزویر یا نفی تیغ و طلا و تسبیح و یا نفی استبداد و استثمار و استعمار می‌باشد.»

جریان جامعه سیاسی ایران بوده است که پیوسته و علی‌الدوام در بستر استراتژی آگاهی‌بخش با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی خود بر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین گروه‌های مختلف اجتماعی ایران اعم از جنبش‌های رهائی‌بخش قومی (از جنبش خلق کرد تا جنبش خلق بلوچ و عرب و ترکمن و غیره) و جنبش‌های دموکراتیک (اعم از جنبش دانشجوی، جنبش کارگر، جنبش زنان، جنبش معلمان تا جنبش حاشیه‌نشینان شهری) به عنوان تنها نیروی عامل و فاعل تکیه داشته است»، لذا، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک جنبش و به عنوان یک برنامه می‌تواند برای ما در عرصه پراکسیس سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، بستری باشد که بی‌آنکه وفاداری خودمان نسبت به جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه امروز جامعه بزرگ ایران به چالش بکشیم، بتوانیم در عرصه نظری و فکری، اندیشه‌های خودمان را برای دوران جدیدی که در پیش داریم صیقل بدهیم». یادمان باشد که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد سال ۵۵ الی الان) در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود پیوسته و علی‌الدوام با سرسختی نظری و آگاهی‌بخش در راه شعار استراتژیک خود یعنی «آگاهی، آزادی و برابری» پیکار کرده است و به صورت سلبی و ایجابی با استثمار و استبداد و استثمار مبارزه کرده است.

تاسعا لازم است که عنایت داشته باشیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد سال ۵۵ الی الان) چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، پیوسته و علی‌الدوام «در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک جنبش یا به عنوان برنامه حداکثری، مخالف دولت و حکومت ایدئولوژیک در هر شکل

مذهبی و غیر مذهبی آن از راست راست تا چپ چپ آن چه در عرصه جهانی و منطقه‌ای و چه در عرصه داخلی کشور ایران بوده است» زیرا آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید:

«باید ببینیم حکومت مذهبی چیست؟ حکومت مذهبی رژیمی است که در آن به جای رجال سیاسی، رجال مذهبی یا روحانی، مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می‌کنند و به عبارت دیگر حکومت مذهبی یعنی حکومت روحانیون بر ملت. آثار طبیعی چنین حکومتی یک استبداد است؛ زیرا روحانی خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین می‌داند لذا در چنین صورتی مردم حق اظهار نظر و انتقاد و مخالفت با او ندارند. یک زعیم روحانی خود را به خودی خود زعیم می‌داند به اعتبار اینکه روحانی است و عالم، نه به اعتبار رأی و نظر و تصویب جمهور مردم، بنابراین روحانیت یک حاکم غیر مسئول است و این مادر استبداد و دیکتاتوری فردی است؛ و چون روحانیت خود را سایه و نماینده خدا در زمین می‌داند، بر جان و مال و ناموس همه مردم مسلط می‌شود و در هیچگونه ستم و تجاوزی تردید به خود راه نمی‌دهد بلکه برعکس در هر گونه ستم و تجاوز بر مردم رضای خدا را در آن می‌داند و از آن مهم‌تر اینکه برای پیروان مذاهب دیگر حتی حق حیات هم قائل نیستند و همه پیروان مذاهب دیگر را مغضوب خدا و گمراه و نجس و دشمن راه دین و حق می‌شمارند و هر گونه ظلمی را نسبت به آنان عدل خدائی تعریف می‌کنند، خلاصه حکومت مذهبی یا حکومت روحانیت بر مردم همان خواهد بود که در قرون وسطی کشیشان بر مردم می‌کردند» (م. آ. ج ۲۲ - ص ۱۹۵ - ۱۹۸ در مقاله توین بی، تمدن، مذهب).

آنچه از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است اینک:

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، پیوسته و علی‌الدوام «در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان يك جنبش یا به عنوان برنامه حداکثری، مخالف دولت و حکومت ایدئولوژیک در هر شکل مذهبی و غیر مذهبی آن از راست راست تا چپ چپ آن چه در عرصه جهانی و منطقه‌ای و چه در عرصه داخلی کشور ایران بوده است»

آنجا به عنوان شهروند درجه دوم معرفی می‌شوند که دیگر نه تنها در توزیع دموکراتیک و اجتماعی و عادلانه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات جامعه خودشان دخالتی ندارند و نه تنها روحانیت در حکومت دینی خود را به عنوان طبقه یا گروه اجتماعی برتر به حساب می‌آورند، بلکه مهمتر از همه اینکه در حکومت دینی و مذهبی روحانیت خود را به خودی خود زعیم می‌دانند، به اعتبار اینکه روحانی هستند.

و - از نظر شریعتی علت و دلیل فاسد بودن حکومت روحانیت در این است که در این حکومت، روحانیت با اینکه تمامی قدرت اقتصادی و سیاسی و اطلاعاتی جامعه در دست دارند در برابر مردم غیر پاسخگو و غیر مسئول می‌باشند.

ز - از نظر شریعتی علت و دلیل دیگر فساد حکومت روحانیت بر جامعه در این است که در حکومت روحانیت و آخوندیسم روحانیت خود را سایه و نماینده خدا می‌داند نه نماینده مردم. لذا به همین است که در عبارات فوق شریعتی، این رویکرد روحانیت در حکومت روحانیون به عنوان مادر استبداد و دیکتاتوری فردی تعریف می‌کند.

ح - از نظر شریعتی، اوج فساد و دیکتاتوری و استبداد حکومت روحانیت یا حکومت آخوندیسم در آنجا است که روحانیت به خاطر اینکه خود را نماینده خدا و منتخب آسمان خود ساخته می‌داند در لوای دین و مذهب و شریعت و فقاقت بر جان و مال و ناموس مردم مسلط می‌شود و همه این‌ها در خدمت استبداد و دیکتاتوری و منافع گروهی خود به کار می‌بندند. ❏

ادامه دارد

الف - شریعتی هر گونه حکومت و دولت ایدئولوژیک و مذهبی و آخوندیسم را به صورت مطلق نفی می‌کند.

ب - در رویکرد شریعتی، شاخص و معیار بطلان حکومت و دولت مذهبی این است که توسط حکومت مذهبی، روحانیت به عنوان متوالیان دروغین و رسمی دین و مذهب و شریعت بر قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات جامعه حاکم می‌گردند و حکومت دینی و مذهبی را بدل به حکومت روحانیت و آخوندیسم می‌کنند و روحانیت را در مقایسه با مردم، بدل به طایفه از ما بهتران می‌کنند و با آن روحانیت و آخوند و شریعت و مذهب رسمی بدل به رانت قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات در جامعه می‌شوند.

ج - از نظر شریعتی در حکومت روحانیت به عنوان متولیان رسمی دین، روحانیت در چارچوب دین فقهی و یا فقاقتی کردن دین تلاش می‌کنند تا حاکمیت غیر مردمی و یا ضد مردمی خود را در جامعه نهادینه شرعی و فقهی و مذهبی و دینی و آسمانی بکنند.

د - از نظر شریعتی، استبداد روحانیت بر جامعه در حکومت مذهبی از آنجا حاصل می‌شود که روحانیت حاکم به جای اینکه مشروعیت خودشان را از مردم بگیرند، از آسمان خودساخته می‌گیرند.

ه - از نظر شریعتی، در حکومت روحانیت مردم از

جنبش زنان ایران در مسیر رهائی

از ستم‌های مضاعف جنسیتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی - قضائی، توسط مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری طلبانه

چه چالش‌هایی پیش روی دارد؟

آلترناتیو، نظامی است که توسط انتخاب همگانی یا کل جامعه توسط انتخابات آزاد همه افراد جامعه بدون استثناء تکوین پیدا می‌کند، نه توسط انتخاب حزب یا طبقه خاصی از جامعه بزرگ ایران.»

سابقاً در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «تنها دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، خود حکومتی و خود مدیریتی است که می‌تواند به عنوان آلترناتیو جدی مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی حاکم باشد.»

ثامناً در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی) به

ثالثاً در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۵ سال گذشته حرکت درونی و برونی خود «آنچنانکه دموکراسی صورت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دارد»، خود «سوسیالیسم هم در کادر دموکراسی صورت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی دارد»؛ و تنها در کادر این «رویکرد به سوسیالیسم و دموکراسی است که در رویکرد ما تکوین دولت دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک دولت آلترناتیو در جامعه بزرگ ایران بر پایه شوراهای فراگیر خودجوش و تکوین یافته از پائین امکان‌پذیر می‌باشد.»

رابعاً در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «به چالش کشیده شدن مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی حاکم در دولت آلترناتیو دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، تنها در بستر دموکراسی اجتماعی مبتنی بر شوراهای فراگیر اجتماعی امکان‌پذیر می‌باشد، نه توسط دیکتاتوری حزب و طبقه آنچنانکه مارکسیست‌ها از نیمه دوم قرن نوزدهم الی زمانها هذا بر طبل آن می‌کوبند.»

خامساً در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «سوسیالیسم بدون دموکراسی و بدون شوراهای فراگیر تکوین یافته از پائین یک دروغ بزرگ می‌باشد، آنچنانکه دروغ بودن این پروژه در قرن بیستم با شکست سوسیالیسم طبقه‌ای مارکسی و حزب - دولت لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریکی کاستروئیسم برای بشریت روشن گردید.»

سادساً در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، خود حکومتی و خود مدیریتی تکوین یافته بر پایه شوراهای خودجوش فراگیر به عنوان دولت

عنوان دولت خود حکومتی و خود مدیریتی و آلترناتیو، یک دولت جنبشی و شورائی می‌باشد، چراکه فاعل اجتماعی تکوین آن علاوه بر جنبش‌های اجتماعی (خودآگاهی‌گر و خودجوش و خودسازمان‌گر و خودرهبر و دینامیک و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) این شوراها و خودجوش و خودسازمانده و فراگیر تکوین یافته از پائین در شرایط انقلابی هستند که به عنوان عضله جامعه بزرگ ایران می‌توانند در دولت آلترناتیو دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در کادر فاعل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی عمل نکنند، نه حزب و طبقه خاصی». به بیان دیگر «در دولت آلترناتیو دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، خود حزب و یا احزاب هم در عرصه شوراها و خودجوش فراگیر تکوین یافته تعریف می‌شوند، نه از بالا و نه در عرصه طبقه خاصی که صورت نیابتی پیدا می‌کند».

تاسعا در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان دولت آلترناتیو خود حکومتی و خود مدیریتی، یک جمهوری اجتماعی استوار بر شوراها و همه جامعه و مردم می‌باشد، نه جمهوری نیابتی حزبی و طبقه‌ای خاصی» بنابراین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (به عنوان دولت آلترناتیو خود حکومتی و خود مدیریتی بر پایه شوراها و فراگیر تکوین یافته از پائین) توسط دموکراسی مشارکتی یا دموکراسی شورائی یا دموکراسی مستقیم

شکل می‌گیرد، نه توسط دموکراسی پارلمانی یا دموکراسی نیابتی.

ح - قدرت فاعل و عضله اجرای استراتژی باید خود جامعه باشد نه نیروهای پیشاهنگی حزبی و ارتش خلقی و چریکی.

۳۴ - پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) باید عنایت داشته باشند که:

الف - حضور جامعه زنان ایران در عرصه مشارکت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی شرط اعتلای جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین هم در جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه اقشار میانی و هم در جبهه اردوگاه بزرگ کار و زحمت اعماق جامعه بزرگ ایران می‌باشد. چراکه در غیبت نیمی از صفوف جمعیت ایران هرگز و هرگز جنبش‌های اجتماعی مطالبه‌محور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی نخواهند توانست توازن قوای میدانی به سود خود تغییر بدهند.

ب - پیشگامان لازم است که توجه داشته باشند که مبارزه با رویکرد مردسالارانه در جامعه ایران باید صورت سه مؤلفه‌ای داشته باشد، یعنی از یک طرف باید توسط حرکت آگاهی‌گرانه سیاسی با آفت مردسالارانه در میان کنش‌گران مرد جنبش‌های اجتماعی (از جنبش کارگری تا جنبش معلمان و غیره) مبارزه بشود و از طرف دیگر توسط مبارزه ایدئولوژیک. در چارچوب اسلام تطبیقی محمد اقبال و شریعتی و بر پایه شعار «اسلام منهای روحانیت و منهای فقه و فقاہت معلم

کبیرمان شریعتی»، اسلام دگماتیست و زن‌ستیز و مردسالارانه هزار ساله حوزه‌های فقهی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در طول ۴۲ سال گذشته به صورت حقوق و قانون و تکلیف شرعی بر جامعه بزرگ ایران تحمیل شده است را به چالش بکشند و همچنین توسط مبارزه تئوریک و آگاهی‌گرانه اجتماعی بتوانند حرکت لیبرال فمینیسم مردستیز جریان‌های موج‌سوار خارج‌نشین را به محاق بکشانند.

ج - همچنین پیشگامان باید عنایت داشته باشند که در عرصه «آسیب‌شناسی جنبش زنان ایران یکی از آفت‌های مهمی که جنبش زنان ایران را تهدید می‌کند، همین خطر لیبرال فمینیست‌های پروغرب موج‌سوار خارج‌نشین می‌باشد که با مطلق کردن ستم حجاب اجباری رژیم مطلقه فقهاتی و طرح شعار سلبی کشف حجاب از بالا و فراخوانی مکانیکی زنان توسط شعارهای آزادی‌های یواشکی و یا چهارشنبه سفید و غیره جنبش زنان ایران را به سکتاریست همه جانبه گرفتار کرده‌اند.»

د - همچنین پیشگامان باید به این امر واقف باشند که «جامعه زنان ایران به علت تحمیل ستم‌های چند مؤلفه‌ای جنسیتی و طبقاتی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی (نسبت به دیگر گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران) از پتانسیل بیشتری جهت رادیکالیزه شدن حرکتشان و قرار گرفتن در جایگاه هژمونی بر جنبش‌های اجتماعی برخوردار می‌باشند.»

ه - و باز به همین ترتیب پیشگامان باید

واقف باشند که در تحلیل نهائی «جنبش زنان ایران یک جنبش عدالت‌طلبانه و یا برابری‌خواهانه می‌باشد؛ و در بستر همین رویکرد عدالت‌طلبانه یا برابری‌خواهانه است که کنش‌گران جنبش زنان ایران در این شرایط بر عدالت جنسیتی و رفع تبعیض جنسیتی تکیه محوری می‌کنند» و باز توسط همین «رویکرد عدالت‌طلبانه یا برابری‌خواهانه است که جنبش زنان ایران می‌توانند به هم‌گرایی عمودی و افقی در جامعه زنان ایران و دیگر جنبش‌های اجتماعی دست پیدا کنند» و همچنین در چارچوب همین «رویکرد عدالت‌طلبانه یا برابری‌خواهانه است که کنش‌گران جنبش زنان ایران شعار دفاع از آزادی و حق انتخاب پوشش برای زنان ایرانی را جایگزین شعار مکانیکی و سکتاریستی کشف حجاب لیبرال فمینیست‌های پروغرب موج‌سوار خارج‌نشین کرده‌اند» و باز توسط همین «رویکرد عدالت‌طلبانه و یا برابری‌خواهانه کنش‌گران جنبش زنان ایران است که جنبش زنان ایران نشان داده‌اند که مسئله امروز جامعه زنان ایران را تنها در حیطه زنانه کشف حجاب و مبارزه مکانیکی با تحمیل حجاب اجباری (آنچنانکه لیبرال فمینیست‌های پروغرب خارج‌نشین موج‌سوار بر طبل آن می‌کوبند) خلاصه نمی‌شود؛ و باز به خاطر همین رویکرد عدالت‌طلبانه یا برابری‌خواهانه کنش‌گران جامعه زنان ایران است که جنبش زنان ایران می‌تواند علاوه بر به چالش کشیدن تبعیض جنسیتی تحمیلی بر جامعه زنان ایران و علاوه بر به چالش کشیدن جایگاه زن ایرانی در دیسکورس اسلام

فقه‌های حوزه‌های فقهی و رژیم مطلقه فقه‌های حاکم به عنوان شهروند درجه دوم و علاوه بر به چالش کشیدن رویکرد خانه‌نشین کردن زنان توسط رژیم مطلقه فقه‌های حاکم و علاوه بر به چالش کشیدن تمامی قوانین زن‌ستیزانه رژیم مطلقه فقه‌های حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم و علاوه بر به چالش کشیدن شکاف عظیم بین نیروی کار زن و مرد در بازار کار رقابتی سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقه‌های حاکم و علاوه بر به چالش کشیدن دستمزد نابرابر در برابر کار برابر مرد و زن در بستر مناسبات سرمایه‌داری نفتی و رانتی و فقه‌های حاکم، از همه مهمتر اینکه «جنبش زنان ایران در عرصه رویکرد عدالت‌طلبانه خود در این شرایط می‌تواند خود سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقه‌های حاکم را هم به صورت ساختاری به چالش بکشند.»

و - پیشگامان (در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) لازم است که عنایت داشته باشند که رژیم مطلقه فقه‌های حاکم در طول ۴۲ سال گذشته جهت به انحراف کشاندن مبارزه مطالبه‌محور جامعه زنان ایران پیوسته تلاش کرده است که «با سد کردن مسیر آگاهی‌گری زن ایرانی مطالبات حداقلی و حداکثری زن ایرانی را به خواست‌های روبنایی محدود بکند تا توسط آن ریشه‌های زن‌ستیزانه اسلام فقه‌های ریشه‌های نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و فقه‌های حاکم را در برابر حمله عدالت‌طلبانه و برابری‌خواهانه کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی و در رأس آنها جنبش زنان ایران را

مصون نگهدارند.»

ز - پیشگامان ضروری است که توجه داشته باشند که جامعه زنان ایران به عنوان بخش عظیمی از جامعه بزرگ ایران در چارچوب مبارزه عدالت‌طلبانه و یا برابری‌خواهانه خود دریافته‌اند که «دستیابی به مطالبات‌شان در شرایط امروز جامعه ایران در گرو دستیابی کل جامعه ایران به مطالبات‌شان می‌باشد»؛ یعنی هرگز و هرگز «زنان ایرانی نمی‌توانند به صورت مکانیکی و جدای از جامعه بزرگ ایران به مطالبات خود دست پیدا کنند.»

ح - همچنین پیشگامان باید تلاش کنند، توسط حرکت آگاهی‌گرانه خود در جامعه زنان ایران، مانع از جایگزینی آلترناتیوهای ارتجاعی در جنبش زنان ایران بشوند. ❏

ادامه دارد

«استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی کنش‌گران

۱۴

جنبش پیشگامان، چه دستاوردی به همراه داشته است؟

باور بوده‌ایم که «آنچنانکه کادرسازی باید در بستر پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی شکل بگیرد و آنچنانکه بدون کادرهای پرورش یافته تطبیقی هرگز امکان سازمان‌یابی و تشکیلات‌سازی وجود ندارد و آنچنانکه بدون تردید سرمایه‌های محوری هر تشکیلات تعداد کادرهای راهبران تشکیلات می‌باشند، مهم‌تر از همه اینکه پیوسته بر این باور بوده‌ایم که تئوری و پراکسیس و کادرسازی در عرصه تشکیلات تطبیقی در پیوند با هم همدیگر کامل می‌شوند و هیچ کدام از این سه مؤلفه نمی‌توانند به صورت مکانیکی و جدای از هم تکوین و اعتلا پیدا کنند.»

نکته مهم دیگری که کنش‌گران جنبش پیشگامان در این شرایط خودویژه باید به

بنابراین، «بدون کنش‌گران جنبش پیشگامان با رویکرد تطبیقی هرگز نمی‌توانیم در عرصه پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، با تعلیم و پرورش درون تشکیلاتی در بستر پراکسیس درون یا برون تشکیلاتی رویکرد تطبیقی در کادر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی را نهادینه بکنند». ذکر نکته‌ای در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد و آن اینکه «وجود دیالوگ و ابزار گفتمانی در جامعه هواداران اندیشه شریعتی خارج از سازمان و تشکیلات غیر از فیلترینگ و دسته‌بندی هواداران اندیشه‌های شریعتی جهت جذب در جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد». چرا که بدون تردید «دیالوگ و ابزار گفتمانی یکی شیوه‌های دموکراتیک می‌باشد که جهت رادیکالیزه و دموکراتیزه و تطبیقی کردن جنبش روشنگری ارشاد شریعتی باید بر آن تکیه استراتژیک بشود»؛ و بی‌شک به همین علت بوده است که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان بر دیالوگ و ابزار گفتمانی در جنبش روشنگری ارشاد شریعتی تکیه و تاکید داشته است و پیوسته و علی‌الردوم در راستای اعتلای هر چه بیشتر آن گام برداشته‌ایم و این موضوع را یکی از وظایف مهم خودمان می‌دانیم و معتقدیم که با دموکراتیزه و رادیکالیزه و تطبیقی شدن جنبش روشنگری ارشاد شریعتی شرایط برای اعتلای اندیشه‌های خود شریعتی هم فراهم می‌گردد»؛ و باز اضافه کنیم که ما در طول ۴۶ سال عمر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران چه در فرایندهای درونی و برونی آن و چه در فازهای عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و افقی یا جنبشی نشر مستضعفین پیوسته بر این

آن عنایت ویژه بکنند، اینکه «در این شرایط ما همزمان دو مسئولیت مهم داریم، یکی مسئولیت بازشناسی و بازیابی و آسیب‌شناسی و بالاخره بازسازی حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۶ سال گذشته و دیگر مسئولیت سازمان‌یابی و سازماندهی خود جنبش پیشگامان در فاز افقی و جنبشی (امروز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی و یا انقلاب اصلاحی و در راستای برنامه حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) است» پر واضح است که اگر بخواهیم با رویکرد دیالکتیکی به این امر توجه بکنیم، «دو مؤلفه بازسازی حرکت جنبش پیشگامان در ۴۶ سال گذشته و سازماندهی کنش‌گران امروز جنبش پیشگامان نمی‌تواند از هم جدا باشند». چراکه بدون تردید این «دو مؤلفه باید در پیوند با یکدیگر و در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی - تشکیلاتی در دو عرصه عمودی و افقی صورت بگیرد». برای انجام این مهم:

اولاً باید «بر پایه ارگان عقیدتی - سیاسی - جنبشی یعنی نشر مستضعفین ایران به عنوان ریسمان پیوند تمامی کنش‌گران جنبش پیشگامان تکیه و تاکید بشود». به بیان دیگر، در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که «نشر مستضعفین ایران یک ارگان تشکیلاتی و سازمانی است که مبنای نظری و عملی تمامی کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌باشد». طبیعی است که «فارغ و

خارج از نشر مستضعفین ایران (به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی - جنبشی، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) امکان هیچگونه سازمان‌یابی و بازسازی سازماندهی برای کنش‌گران جنبش پیشگامان وجود ندارد». لذا در این رابطه است که «مهم‌ترین وظیفه ما استحاله موضوع‌های نشر مستضعفین به عنوان گفتمان درون تشکیلاتی و برون تشکیلاتی توسط حرکت سه مؤلفه ترویجی و تبلیغی و تهییجی می‌باشد». قطعاً «برخورد روشنفکرانه کردن با نشر مستضعفین و مطالب آن هرگز نمی‌تواند ما را در عرصه سازماندهی و بازسازی سازمانی چه در عرصه درونی و چه در عرصه برونی چه در مؤلفه عمودی و چه در مؤلفه افقی کمک نماید». پر پیداست که در اینجا «مقصود ما رابطه یک طرفه کنش‌گران جنبش پیشگامان با نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی - جنبشی نیست» بلکه همچنان در این جا تاکید و تکرار می‌کنیم که برخورد کنش‌گران جنبش پیشگامان با نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی - سیاسی - جنبشی به سه صورت می‌تواند انجام بگیرد:

اول - «برخورد دگماتیستی با نشر مستضعفین است» که عبارت است از اینکه «نشر مستضعفین جهت بالا بردن آگاهی خودمان به کار ببریم». بی‌شک این رویکرد به نشر مستضعفین امری ذهنی می‌باشد.

دوم - «برخورد انطباقی با نشر مستضعفین است» و آن عبارت است از اینکه «بخواهیم با انطباق دادن حرکت گذشته خودمان به مطالب نشر مستضعفین در جهت توجیه حرکت خودمان گام

برداریم.»

سوم - «برخورد تطبیقی با نشر مستضعفین است» و آن اینکه کنش‌گران جنبش پیشگامان به دنبال آن باشند که «بر پایه استراتژی و تاکتیک و طرح‌ها و اهداف مطرح شده در نشر مستضعفین، در جامعه یک سنتز نظری - عملی یا پراکسیس سیاسی - اجتماعی، تشکیلاتی نو بیافرینند.»

در این رابطه است که باید داوری کنیم که:

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند

نه هر که آینه سازد سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست

کلاه‌داری و آئین سروری داند

هزار نکته باریک‌تر زمو اینجاست

نه هر که سر نتراشد قلندری داند

دیوان حافظ - دکتر یحیی قریب - ص ۱۳۳ -
سطر ۱۰ به بعد

«نه هر که نشر مستضعفین می‌خواند، می‌توان به او گفت که کنش‌گر جنبش پیشگامان می‌باشد، بلکه برعکس در این رابطه تنها در صورتی خواننده نشر مستضعفین می‌تواند به عنوان کنش‌گر جنبش پیشگامان تعریف کرد که او بتواند از دل نشر مستضعفین به سنتز جدیدی در راستای سازمان‌یابی و سازماندهی کنش‌گران عمودی و افقی دست پیدا کند». قطعاً بدون رویکرد تطبیقی کنش‌گر نمی‌تواند به این مهم دست پیدا کند. باری، از اینجا است که می‌توانیم به این جمع‌بندی برسیم که:

اولاً بدون نشر مستضعفین امکان هیچ‌گونه آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی عمودی و افقی برای کنش‌گران در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و در راستای برنامه حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) وجود ندارد.

ثانیاً برای بازسازی حرکت گذشته جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در ۴۶ سال گذشته) و سازماندهی امروز کنش‌گران جنبش پیشگامان باید عنایت داشته باشیم که «میدان عمل اجتماعی امروز ما، جامعه جنبشی مطالبه‌محور خودبنیاد و خودجوش و خودرهبر و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین در سه مؤلفه صنفی و مدنی و سیاسی داخل کشور می‌باشند». قطعاً هر گونه «تحول ساختاری فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و در راستای برنامه حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) در این شرایط، بر پایه آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و اعتلای مطالبات و رادیکالیزه و دموکراتیزه کردن این جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی به انجام می‌رسد»؛ و بدون تردید «پراکسیس اجتماعی - سیاسی تشکیلاتی کنش‌گران جنبش پیشگامان، باید در بستر این جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور صنفی و مدنی

و سیاسی تعریف بشود». لذا، «پشت کردن به جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی امروز جامعه بزرگ ایران و تکیه کردن بر حرکت‌های جایگزین از بلای سر مردم ایران بی‌تردید به معنای نابودی جوهر تطبیقی رویکرد کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌باشد»، بنابراین، در این شرایط «مسئولیت و وظیفه کنش‌گران جنبش پیشگامان تکیه‌محوری بر جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی داخل کشور و در راستای راهبری و آگاهی‌گری و سازمان‌یابی آنها می‌باشد». هر گونه حرکتی جدای از این کار برای کنش‌گران جنبش پیشگامان سورنا از دهان گشادش نواختن می‌باشد و از اینجا است که باید بگوئیم «آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و راهبری (نه رهبری) در شکل پیشگامی (نه در شکل پیشاهنگی) و تلاش برای کسب هژمونی گفتمانی و کمک در راستای سازمان‌یابی کنش‌گران جنبش‌های افقی دینامیک تکوین یافته از پائین صنفی و مدنی و سیاسی مطالبه‌محور و دفاع از حقوق صنفی و مدنی و سیاسی و مطالبات جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه جدید یا طبقه متوسط شهری و چه در جبهه اردوگاه بزرگ کار و زحمت ایران خصلت تمام نمای برنامه حداقلی ما در راستای دستیابی به اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و برنامه حداکثری ما (که همان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات است) می‌باشد».

به همین دلیل است که ما در تحلیل نهائی، «خود را تنها طرفداران دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات آن هم به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی در جامعه امروز ایران می‌دانیم» و در کادر این رویکرد است که باید بگوئیم که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فازهای عمودی (سازمانی آرمان مستضعفین) و افقی (جنبشی نشر مستضعفین) دارای خصلت دموکراتیک و اجتماعی و سوسیالیستی در راستای تحول انقلابی و ساختاری فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اعتلای نظری و عملی کنش‌گران جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی دینامیک و در بستر پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی بوده است؛ و تمامی اهداف و استراتژی و برنامه و طرح‌های خودش در این رابطه تدوین کرده است. □

ادامه دارد

ترهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی، کسب هژمونی گفتمانی،

سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی

اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران

در عرصه استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

و نمی‌توانند زندگی مردم ایران را بهتر بکنند و تنها رویکردی که می‌تواند برای مردم ایران کاری بکنند و زندگی آنها را بهتر بکنند «رویکرد جامعه‌محور (نه حزب‌محور و نه طبقه‌محور و نه نخبه‌محور) معلم کبیرمان شریعتی می‌باشد که با عضله شوراهای همگانی و سراسری و فراگیر خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین خواهند توانست سرنوشت خودشان را بی‌واسطه توسط خودشان و برای خودشان به صورت دموکراتیک و تکوین یافته از پائین در دست بگیرند.»

باری، از اینجاست که «هواداران شریعتی، در آسیب‌شناسی حرکت خود در نیم قرن گذشته (و به خصوص در طول ۴۳ سال پسا شکست انقلاب ضد

در این رابطه داوری نهائی ما بر این امر قرار دارد که «تا زمانی که هواداران شریعتی نتوانند در این شرایط تندپیچ جامعه ایران به کسب هژمونی گفتمانی در جامعه ایران دست پیدا کنند، هرگز و هرگز نخواهند توانست مانند شریعتی استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش خود را در جامعه ایران و در عرصه جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران را نهادینه بکنند». نباید فراموش کنیم که «محورهای اصلی گفتمان شریعتی در فرایند جنبش روشنگری ارشاد او (سال‌های ۴۷ تا ۵۱) طرح اسلام منهای روحانیت و اسلام منهای فقه و فقاہت و اسلام منهای حکومت بود» بنابراین، «شریعتی بر پایه این سه ستون گفتمانی خود بود که توانست به هژمونی گفتمانی در سال‌های ۴۷ تا ۵۱ در بستر استراتژی روشنگری ارشاد دست پیدا کند» پر پیداست که «در این شرایط اگر هواداران شریعتی به دنبال کسب هژمونی گفتمانی در نبرد با دیگر گفتمان‌های جامعه سیاسی ایران در داخل و خارج از کشور هستند، بدون تردید باید بر همین سه ستون اصلی گفتمان‌سازی شریعتی تکیه محوری بکنند.»

توجه داشته باشیم که تجربه رژیم مطلقه فقاہتی در طول ۴۳ گذشته، با همه هزینه‌های استخوان‌سوز و خانمان‌سوزی که برای جامعه بزرگ ایران داشته است، این درس و پیام و هدایت‌گری برای مردم ایران داشته است که هر گونه رویکرد جریان‌های حکومت‌گرا (چه در شکل نخبه‌محور و چه در شکل حزب‌محور و چه در شکل طبقه‌محور و چه در شکل چریک‌محور و چه در شکل ارتش خلقی‌محور آن) که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران باشند، نمی‌توانند برای جامعه ایران کاری بکنند

استبدادی ۵۷ مردم نگون بخت ایران) به جای اینکه به دنبال طرح مقصران برونی بگردند، باید بر عامل درونی تکیه بکنند. چراکه بی شک جریان های هوادار شریعتی (حداقل در طول ۴۳ سال گذشته) گرفتار تناقض ها و بحران های بزرگ درونی اعم از بحران استراتژیک و تئوریک بوده اند». تا آنجا که می توانیم داوری کنیم که در طول ۴۳ سال گذشته «خود جریان های هوادار شریعتی بخشی از بحران جامعه سیاسی ایران بوده اند» بنابراین، «تا زمانی که جریان های هوادار شریعتی اشتباه خود را قبول نکنند، نمی توانند موفقیت در عرصه آسیب شناسی خود به دست بیاورند»؛ و البته «در عرصه گفتمان سازی و کسب هژمونی گفتمانی، مشکل مهم هواداران شریعتی در این بوده است که آنها در گفتمان سازی های خود نتوانسته اند، به صورت هماهنگ در عرصه رادیکال فرهنگی توسط اسلام منهای روحانیت و اسلام منهای حکومت و اسلام منهای فقه فقاهت به وحدت برسند» و «نتوانسته اند در عرصه رادیکال اقتصادی توسط برنامه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی به وحدت رویه دست پیدا کنند».

همچنین اضافه کنیم که هواداران شریعتی در طول ۴۳ گذشته «در عرصه طرح برنامه برای تغییر همه جانبه در جامعه ایران، بیش تر به سمت راست و سرمایه داری و لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی تکیه داشته اند تا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای شریعتی یا اجتماعی کردن قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت معرفتی یا مبارزه سلبی و ایجابی با زر و زور و تزویر آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی مطرح

می کرد.»

ثانیاً برای اینکه پیشگامان (در عرصه استراتژی جنبشی و آگاهی بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بتوانند به هژمونی گفتمانی در نبرد با گفتمان های موجود جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور دست پیدا کنند، لازم است که:

اول - با اعماق جامعه ایران و در رأس آنها کنش گران اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران و همچنین با حاشیه نشینان و فرودستان و اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده ایران چه در جبهه بزرگ آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در جبهه عدالت طلبانه اردوگاه کار و زحمت مستضعفین بالنده ایران ارتباط برقرار کنند.

دوم - اینکه «بتوانند با زبان خودشان با آنها صحبت بکنند» به بیان دیگر، اگر «پیشگامان (در بستر استراتژی جنبشی و آگاهی بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) بخواهند به هژمونی گفتمانی دست پیدا کنند و اگر پیشگامان می خواهند وضعیت زندگی اقشار فرودست به دست خودشان از نظر اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بهتر بکنند، باید نخست به زبان و فرهنگ آنها سخن بگویند و با آنها ارتباط برقرار کنند».

سوم - اگر پیشگامان (در بستر استراتژی جنبشی و آگاهی بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران می خواهند به هژمونی گفتمانی دست پیدا کنند، باید عنایت داشته باشند که «گروه های اجتماعی اردوگاه بزرگ کار و زحمت امروز ایران (اعم از کارگران، معلمان، زنان، پرستاران، بازنشستگان و غیره) گروه های اجتماعی همگن نیستند»

بنابراین، «برای ارتباط و فهم زبان و فرهنگ مختلف آنها باید به انواع جدید و پیچیده ارتباط و گفتگو دست پیدا کنند». به بیان دیگر برعکس گذشته «در این زمان پیشگامان نمی‌توانند با زبان واحد جهت ارتباط با گروه‌های مختلف اجتماعی سخن بگویند». چراکه، «هر کدام از آن گروه‌های اجتماعی از کارگران تا معلمان و تا بازنشستگان و تا پرستاران و غیره از لایه‌ای از لایه‌های مختلف هرم طبقاتی جامعه بزرگ ایران برخاسته‌اند که دارای خواسته‌ها و مطالبات متفاوتی می‌باشند که بی‌شک برای ارتباط و پیوند با آنها، پیشگامان باید به صورت کنکرت و مشخص با آنها سخن بگویند». شاید معنای دیگر این حرف آن باشد که «دیگر مانند سال ۵۷ پیشگامان نمی‌توانند با طرح یک مطالبه و یک خواسته آن هم در صورت سلبی آن (مثل سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی آنچنانکه خمینی می‌کرد) همه گروه‌های مختلف جامعه ایرانی را بسیج کنند». پر واضح است که «این داوری ما در اینجا به معنای آن نیست که در عرصه جنبش‌های مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی امروز جامعه بزرگ ایران، همبستگی کم شده است، بلکه برعکس به معنای پیچیده شدن مبارزه گروه‌های مختلف جامعه ایران در بستر جنبش مطالبه‌محور می‌باشد». شاید به عبارتی بهتر بتوانیم بگوئیم که «پیشگامان (در بستر استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران، جهت دستیابی به هژمونی گفتمانی و جهت بسیج اجتماعی گروه‌های اجتماعی مختلف ایران دیگر نمی‌توانند مانند سال ۵۷ با طرح یک گفتمان کلی (مثل آنچه که خمینی با طرح

گفتمان کلی و دگماتیستی و ارتجاعی ولایت فقیه کرد و توانست با طرح شعار «شاه باید برود» آن هم به صورت سلبی، این گفتمان کلی و دگماتیستی و ارتجاعی خودش را در جامعه آن روز ایران به عنوان گفتمان مسلط درآورد و توسط مسلط کردن این گفتمان ارتجاعی و دگماتیست ولایت فقیه خود بود که توانست تمامی قدرت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی که از حکومت کودتائی و مستبد پهلوی به ارث مانده بود برای خود و حواریونش نهادینه نماید) به کسب هژمونی گفتمانی دست پیدا کنند». بلکه برعکس برای دستیابی به این مهم پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) «باید بالضروره بر مطالبه و مشکلات تمام گروه‌های اجتماعی ایران به صورت کنکرت و مشخص تکیه بکنند تا بتوانند از دل آنها به مطالبات مشترک و گفتمان مربوط به آنها دست پیدا کنند». تنها از این طریق است که می‌توانیم مانند معلم کبیرمان شریعتی به «گفتمانی در راستای مبارزه با تبعیض‌های گوناگون امروز جامعه بر پایه عدالت اقتصادی و عدالت سیاسی و عدالت فرهنگی و غیره در عرصه جنبش ضد استبدادی، ضد استعماری و ضد استثمارگری دست پیدا کنیم».

چهارم - اگر پیشگامان (در بستر استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌خواهند به کسب هژمونی گفتمانی در نبرد گفتمانی با دیگر گفتمان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور دست پیدا کنند، باید «موضوع توزیع منابع سه مؤلفه‌ای قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی و قدرت معرفتی از کانال دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا

و نه طبقه مشخص و نه نخبگان و نه گروه
مشخص اجتماعی) به صورت همگانی می‌توانند،
در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای
از کانال جنبش‌ها و شوراهای خودجوش و فراگیر
و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین
قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی کشور را در
دست بگیرند؟

سؤال دیگری که باز در این رابطه قابل طرح
است اینکه، در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی
سه مؤلفه‌ای (به عنوان برنامه حداکثری جنبش
پیشگامان مستضعفین ایران) چگونه اردوگاه کار
و زحمت ایران (نه طبقه مشخص و نه حزب
مشخص و یا جریان سیاسی مشخص و نه ارتش
خلقی) یا اردوگاه بزرگ مستضعفین بالنده جامعه
ایران، می‌توانند به عنوان تنها فاعل اجتماعی
به صورت یک نیروی منسجم آگاه‌مند و دارای
گفتمان و سازمان یافته اردوگاهی در صحنه
اجتماعی باقی بمانند؟ ❏

ادامه دارد

اجتماعی کردن قدرت اقتصاد و قدرت سیاسی و
قدرت اجتماعی دنبال بکنند» و در این رابطه باید
عنایت داشته باشند که «برای استقرار دموکراسی
سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در
جامعه ایران، ما اول باید توسط آگاهی‌یابی و
گفتمان‌سازی به سازمان‌یابی کنش‌گران اردوگاه
بزرگ کار و زحمت دست پیدا کنیم و بعد بر
پایه تغییر توازن قوا حاصل از آن، بتوانیم به
دموکراسی سه مؤلفه‌ای و نهادینه کردن آن
دست پیدا کنیم». به بیان دیگر از نظر ما،
«وجود شکل و سازمان‌یابی کنش‌گران اردوگاه
جنبش‌های خودجوش مطالبه‌محور از لوازم
دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا توزیع
منابع سه مؤلفه‌ای قدرت اقتصادی و قدرت
سیاسی و قدرت معرفتی می‌باشد». در این
رابطه مهمترین سوالی که برای پیشگامان (در
بستر استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش و برنامه
حداکثری دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای
توزیع منابع قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی
جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) قابل طرح
است، اینکه:

چگونه جامعه ایران یا مردم (نه حزب مشخص

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

در بستر کدامین از دو قرائت متفاوت و متضاد دموکراسی؟

«قرائت لیبرالیستی از دموکراسی؟» یا

«قرائت سوسیالیستی از دموکراسی؟»

تکوین یافته از پائین (چه جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه اقشار میانی جامعه و چه در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه کار و زحمت) که خود این موضوع دلالت برعکس رویکرد دموکراسی با قرائت لیبرالیستی می‌باشد». چراکه در دموکراسی با رویکرد لیبرالیستی، با اینکه بر این فرض استوار می‌باشد که «عموم شهروندان جامعه از فرصت‌های مساوی برای ابراز نظر در امور سیاسی برخوردارند، اما این برابری در امکان ابراز نظر و رأی آزاد در جامعه سرمایه‌داری نمی‌تواند هرگز واقعی باشد، زیرا نظام سرمایه‌داری اساساً بر نابرابری واقعی (و البته نه رسمی و قانونی) افراد در جامعه مدنی استوار می‌باشد و تبعیضات سیاسی و طبقاتی و اجتماعی و نژادی و فرهنگی در مناسبات سرمایه‌داری امری فراگیر و

۵- اگر چه در دیسکورس شریعتی در عرصه دموکراسی جامعه‌محور و جنبش‌محور و مستقیم و مشارکتی بر آزادی‌های اجتماعی تکیه محوری دارد، اما هرگز معنای این حرف آن نیست که شریعتی در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی، با آزادی‌های فردی مخالف است، بلکه برعکس «شریعتی برای معنا بخشیدن به آزادی‌های فردی در بستر آزادی‌های اجتماعی است که خواهان تحکیم و تعمیق و گسترش دموکراسی از عرصه صرف و تک مؤلفه‌ای سیاسی (آنچنانکه دموکراسی با قرائت لیبرالیستی بر طبل آن می‌کوبند) به عرصه دموکراسی جامع یا سه مؤلفه‌ای می‌باشد»؛ به عبارت دیگر دموکراسی با قرائت سوسیالیستی شریعتی همان دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای است که نه تنها «به حوزه سیاسی صرف محدود و محصور نمی‌شود، بلکه مهمتر از آن اینکه از حوزه اجتماعی شروع می‌کند و پس از عبور از حوزه سیاسی به حوزه اقتصادی یا دموکراسی اقتصادی یا سوسیالیسم می‌رسد»، «برعکس دموکراسی با قرائت لیبرالیستی که هر چند که بر آزادی‌های فردی تاکید می‌کند، اما به دلیل اینکه از دموکراتیزاسیون کامل جامعه وحشت دارد و با تبدیل دموکراسی سیاسی به دموکراسی جامع یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای مخالفت می‌ورزد، هرگز نمی‌تواند در جامعه برابری همه شهروندان در عرصه آزادی فردی فراهم نماید».

قابل ذکر است که از نظر شریعتی «آزادی فردی برای همه شهروندان جامعه در صورتی می‌تواند معنای واقعی داشته باشد که به نحوی مساوی در میان تمامی شهروندان جامعه توزیع بشود؛ و این مهم هرگز اتفاق نمی‌افتاد، مگر در دموکراسی مستقیم و مشارکتی بر پایه جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر

طبیعی می‌باشد»، چنانکه این تبعیضات امروز پس از دو قرن در قدیمی‌ترین دموکراسی با قرائت لیبرالیستی جهان در چارچوب سرمایه‌داری، یعنی در کشور ایالات متحده آمریکا سر به فلک کشیده است، به عبارت دیگر برعکس دموکراسی با قرائت سوسیالیستی که «دموکراسی بر اصل برابری در آزادی برای همه شهروندان استوار می‌باشد» در جامعه سرمایه‌داری و در دموکراسی با قرائت لیبرالیستی، هرگز «امکان این برابری در آزادی برای همه شهروندان وجود ندارد». شاید بهتر باشد که بگوئیم «دموکراسی سیاسی در جامعه فقط با اعلام آن از طریق یک قانون (آنچنانکه دموکراسی با قرائت لیبرالیستی بر طبل آن می‌کوبد) نمی‌تواند مادیت پیدا کند» بلکه برعکس تنها آنچنان که دموکراسی با قرائت سوسیالیستی می‌گوید فقط در صورتی می‌تواند واقعی بشود که «همه شهروندان به صورت علی‌السویه

سوسیالیسم شریعتی به دلیل اینکه یک سوسیالیسم جامعه‌محور (نه طبقه‌محور آنچنانکه کارل مارکس معتقد بود) و جنبش‌محور و تکوین یافته از پائین می‌باشد؛ بنابراین به همین دلیل «ضرورتاً سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای شریعتی (مانند دموکراسی سه مؤلفه‌ای او) یک سوسیالیسم دموکراتیک می‌باشد نه سوسیالیسم دولتی و نه سوسیالیسم حزب - دولت و نه سوسیالیسم دستوری و نه سوسیالیسم طبقه‌ای»؛ زیرا در تحلیل نهائی در رویکرد شریعتی «سوسیالیسم تنها با حاکمیت جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهب‌ر تکوین یافته از پائین می‌تواند واقعیت پیدا کند.»

بتوانند از آن در عمل برخوردار شوند». چراکه در دموکراسی با قرائت سوسیالیستی «دموکراسی جامع یا دموکراسی انتگرال یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای، یا دموکراسی مستقیم و مشارکتی تکوین یافته از پائین جایگزین دموکراسی تک مؤلفه‌ای با قرائت لیبرالیستی می‌شود». مع الوصف، در همین رابطه است که از نظر شریعتی «دموکراسی سیاسی در عرصه دموکراسی جامع مسلماً گام بزرگی به پیش در راستای دستیابی به دموکراسی اجتماعی و یا دموکراسی مستقیم و مشارکتی و جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد، بیافزائیم که در دموکراسی جامع یا دموکراسی انتگرال و یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هر چند که هیرارشی مراتب دموکراسی فرایندهای خودوپژه دارند، اما هرگز نباید فراموش کنیم که روند آنها در پروسه دموکراتیزاسیون کردن جامعه صورتی دیالکتیکی دارند (نه فرایندهای مکانیکی و جدا از هم) بنابراین در این رابطه است که باید بگوئیم که در پروسس دیالکتیکی فرایندهای مختلف سه مؤلفه دموکراسی با قرائت سوسیالیستی برعکس دموکراسی با قرائت لیبرالیستی این فرایندهای سه‌گانه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی پیوسته همدیگر را کامل می‌نمایند.»

۶ - در دموکراسی با قرائت سوسیالیستی شریعتی بدون تردید شکل نهائی آزادی انسان (آزادی اگزیستانسی و یا دموکراسی انسانی) تنها در بستر دموکراسی جامع یا دموکراسی انتگرال و یا دموکراسی مستقیم و مشارکتی قابل حصول می‌باشد.

۷ - در دموکراسی جامع و یا دموکراسی انتگرال

و مستقیم و مشارکتی و جنبشی و تکوین یافته از پائین و با دموکراسی با قرائت سوسیالیستی یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی شریعتی، «دموکراسی همچون جزئی غیر قابل تفکیک از سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌باشد، نه همچون ابزاری برای رسیدن به سوسیالیسم (آنچنانکه مارکسیست‌ها می‌گویند) می‌باشد که پس از نیل به سوسیالیسم بتوانیم یا بخواهیم آن را تعطیل بکنیم و به دور بیاندازیم.»

۸ - در دموکراسی با قرائت سوسیالیستی شریعتی (برعکس رویکرد کارل مارکس و فریدریش انگلس که دیکتاتوری پرولتاریا در رویکرد آنها از طریق یک انقلاب قهرآمیز به قدرت می‌رسد) «حاکمیت جنبش‌ها و یا شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین بر سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، تنها توسط تحول ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تکوین یافته از پائین به وسیله جنبش‌ها و یا شوراهای خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین امکان‌پذیر می‌باشد.»

یادمان باشد که در رویکرد کارل مارکس و فریدریش انگلس «دموکراسی یا آنچنانکه آنها تفسیر می‌کنند دیکتاتوری پرولتاریا فقط پس از انقلاب قهرآمیز توسط طبقه پرولتاریای صنعتی از بالا جهت متلاشی کردن نهاد دولت سرمایه‌داری و جایگزینی کردن دیکتاتوری پرولتاریا حاصل می‌شود»؛ و لذا در همین رابطه است که کارل مارکس در مانیفست حزب کمونیست می‌گوید: «نخستین گام در نبرد دموکراسی، انقلاب طبقه کارگر و ارتقای پرولتاریا به موقعیت طبقه حاکم

می‌باشد». بدون تردید منظور مارکس و انگلس از این عبارت این است که «پیروزی در نبرد برای دموکراسی تنها در گرو دست یافتن طبقه کارگر به قدرت سیاسی و حرکت از بالا می‌باشد و سپس چسبیدن طبقه کارگر توسط دیکتاتوری پرولتاریا به قدرت و الغای هر نوع انتخابات می‌باشد». علی‌هذا، از اینجا است که می‌توانیم در مقایسه بین دو سوسیالیسم شریعتی و کارل مارکس و انگلس داوری کنیم که «از نظر مارکس و انگلس پیروزی در نبرد دموکراسی تنها در گرو یک انقلاب سیاسی از بالا توسط طبقه کارگر می‌باشد»؛ به عبارت دیگر مارکس و انگلس، «دموکراسی را همچون نردبانی در دست طبقه کارگر برای دستیابی به قدرت سیاسی تعریف می‌کنند». برعکس شریعتی که «دموکراسی را تنها در راستای دموکراتیزاسیون جامعه و تحقق دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی یا سوسیالیسم جنبشی تکوین یافته از پائین تعریف می‌کند.»

۹ - سوسیالیسم شریعتی به دلیل اینکه یک سوسیالیسم جامعه‌محور (نه طبقه‌محور آنچنانکه کارل مارکس معتقد بود) و جنبش‌محور و تکوین یافته از پائین (نه تکوین یافته از بالا توسط دیکتاتوری پرولتاریا آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید و نه سوسیالیسم حزب - دولت آنچنانکه لنین بر طبل آن می‌کوبد) می‌باشد، بنابراین به همین دلیل «ضرورتاً سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای شریعتی (مانند دموکراسی سه مؤلفه‌ای او) یک سوسیالیسم دموکراتیک می‌باشد نه سوسیالیسم دولتی و نه سوسیالیسم حزب - دولت و نه سوسیالیسم دستوری و نه سوسیالیسم طبقه‌ای»، زیرا در تحلیل نهائی در رویکرد شریعتی «سوسیالیسم

تنها با حاکمیت جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین (چه در جبهه آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری و چه در جبهه برابری طلبانه اردوگاه بزرگ کار و زحمت جامعه ایران) می تواند واقعیت پیدا کند.»

۱۰ - در سوسیالیسم شریعتی (برعکس سوسیالیسم مارکسیسم از کارل مارکس تا لینن که صرفاً با براندازی مناسبات سرمایه داری تعریف می شود) در چارچوب دموکراسی جامع سوسیالیستی سه مؤلفه ای صرفاً از براندازی مناسبات سرمایه داری دفاع نمی شود، بلکه آنچنانکه در عبارات فوق از شریعتی دیدیم «اساساً او از ضرورت جایگزینی آلترناتیو آگاهانه جامعه به جای مناسبات سرمایه داری سخن می گوید»؛ و از اینجا است که می توانیم نتیجه گیری کنیم که «سوسیالیسم سه مؤلفه ای شریعتی مانند دموکراسی سه مؤلفه ای او و یا مانند دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه ای اش، در تحلیل نهائی پروژه ای در راستای دموکراتیزاسیون کردن کل جامعه است» و این کاملاً برعکس رویکرد کارل مارکس می باشد چراکه سوسیالیستی که کارل مارکس از آن سخن می گوید، «بدون جنبش طبقه کارگر و بدون دستیابی طبقه کارگر به قدرت سیاسی و بدون دیکتاتوری پرولتاریا غیر قابل تصور می باشد» طبیعی است که آنچنانکه در طول بیش از ۱۱۰ سال گذشته پسا کارل مارکس و فردریش انگلس شاهد بوده ایم، «هرگز نه دیکتاتوری پرولتار مارکس و انگلس و نه دیکتاتوری حزب - دولت لینن و مائو و فیدل کاسترو و غیره نتوانسته اند حداقل شرایط برای دموکراتیزه کردن جامعه یا دموکراسی اجتماعی و اقتصادی فراهم نمایند» بنابراین، در همین رابطه است که انگلس

می گوید: «اگر قدرت سیاسی به لحاظ اقتصادی بی اثر است پس چرا ما برای دیکتاتوری سیاسی پرولتاریا می خواهیم بجنگیم؟»

۱۱ - در دموکراسی جامع یا دموکراسی سه مؤلفه ای شریعتی از آنجائیکه «او بر خودآگاهی اجتماعی همه افراد جامعه توسط تحول فرهنگی از پائین تکیه می کند» در نتیجه همین امر باعث می گردد تا او «با تکیه بر ارتقاء میزان مشارکت مردم، در تعیین سر وشت خودشان، نهایتاً دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی را (به جای دموکراسی نیابتی که دموکراسی با قرائت لیبرالیستی مطرح می کند) به عنوان آلترناتیو ایجابی مناسبات سرمایه داری مطرح کند» زیرا در رویکرد شریعتی «با پیشرفت خودآگاهی فردی و اجتماعی افراد جامعه، رفته رفته آگاهی به حقوق شهروندی، در همه افراد جامعه هم کامل تر می شود تا جایی که شرایط برای دموکراسی بر پایه میزان مشارکت مردم در قدرت سه مؤلفه ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی فراهم می گردد.» □

ادامه دارد

«گفتمان رهائی‌بخش»

قرن بیستم شریعتی

خودویژگی‌های

و حقوق صنفی و مدنی نیز می‌شود.»

ششم - ششمین خودویژگی گفتمان رهائی‌بخش شریعتی بر این امر قرار دارد که در رویکرد او «بدون اعتقاد به دموکراسی، نمی‌توان از سوسیالیسم دم زد.»

«سوسیالیسم، دعوت به آزادی انسان از بند افزون‌طلبی، رقابت، مصرف‌پرستی و غارت و فدا کردن وجود و زندگی و عاطل گذاشتن همه احساس‌های انسانی و استعدادهای خدایی در راه هر چه بیشتر جمع کردن و ربودن و رها کردن آدمی از بندگی اقتصاد فردی و انحصار در چهار دیواری مالکیت و اندوختن و انبوه کردن هر چه بیشتر سرمایه است و مجال بخشیدن به رشد همه ابعاد انسانی آدمی و دعوت به برداشتن دیوارهای ضخیمی که انسان را از انسان جدا می‌کند، برادری را به تیغ نابرابری

۶ - شریعتی در عبارات فوق معتقد است که «گذار از مؤلفه سیاسی دموکراسی به مؤلفه اجتماعی دموکراسی و از آنجا به مؤلفه اقتصادی دموکراسی در شرایطی امکان‌پذیر است که دموکراسی توسط سوسیالیسم اجتماعی (نه سوسیالیسم طبقه‌ای) رادیکالیزه بشود». پر واضح است که تا زمانی که دموکراسی توسط سوسیالیسم اجتماعی (نه سوسیالیسم طبقه‌ای) رادیکالیزه نشود، حتی اگر «دموکراسی سیاسی توسط دولت دموکراتیک مصدق هم باشد از بالا نمی‌تواند گذار از دموکراسی سیاسی به دموکراسی اجتماعی از دموکراسی اجتماعی به دموکراسی اقتصادی به صورت نهادینه شده به انجام برساند». رمز شکست مصدق در ۲۸ ماه عمر دولتش «در اجتماعی کردن دموکراسی سیاسی از بالا و اقتصادی کردن دموکراسی سیاسی در همین امر نهفته بود.»

قابل ذکر است که «مصدق در عرصه دموکراسی سیاسی از بالا توسط رویکرد پارلمانتاریستی و حزبی که داشت موفق شد» آنچه باعث پیروزی کودتا ۲۸ مرداد (روحانیت حوزه‌های فقه‌تبی و دربار و امپریالیسم آمریکا و انگلیس) بر تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران شد، «شکست مصدق در اجتماعی و اقتصادی کردن دموکراسی سیاسی از بالا در جامعه ایران بود». یادمان باشد که «دموکراسی اجتماعی در چارچوب انجام حقوق شهروندی برای همه افراد ایران (فارغ از جنسیت و قومیت و مذهب و رویکرد سیاسی و غیره) به صورت علی السویه تعریف می‌گردد»؛ که البته تحقق آن تنها «در گرو اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت اقتصادی و سیاسی و معرفتی می‌باشد» به بیان دیگر در شرایطی که «تمرکز قدرت سه مؤلفه‌ای در اختیار بالانشینان قدرت باشد، امکان دستیابی به حقوق شهروندی به صورت علی السویه برای افراد جامعه و بزرگ رنگین کمان ایران وجود ندارد». اضافه کنیم که خود «حقوق شهروندی در دموکراسی اجتماعی شامل حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی

می‌گسلد و دوستی و خویشاوندی و پیوند نوعی را به دشمنی و به مسابقه جنون‌آمیز برای پیش تاختن و بیشتر ربودن می‌خواند... سوسیالیسم برایم دعوتی است شورانگیز: تکیه به مردم، در برابر قدرت و ثروت و فساد و غارت، ایستادن و از برابری و عدالت و حق هر کسی برای زیستن و برای پرورش یافتن و برای برخوردار شدن و کار کردن و رشد یافتن، سخن گفتن، بی‌شک رسالت انسانی است، بی‌شک رسالت من است... گرچه راه انسان شدن تنها از طریق سوسیالیسم می‌گذرد زیرا در جامعه‌ای که ثروت‌ها به عدالت تقسیم شود و هر کس دسترنج کار خویش را بیابد و انگل‌ها در آن نابود شوند و کسانی که کاری نمی‌کنند، نخورند و همه انسان‌ها به جای اینکه بنده دستگاه‌های تولیدی شوند که در دست گروهی صاحب دستگاه است، آزاد، فاخر، انسان، برای خویش کار کنند، بی‌شک عدالت تحقق یافته است و زندگی عادلانه چنین است» (م. آ. ج ۲۵ - ص ۳۵۶ - س ۱ به بعد).

«هنگامی که دیکتاتوری غالب است احتمال اینکه عدالتی در جریان باشد، باوری فریبنده و خطرناک است و هنگامی که سرمایه‌داری حاکم است، ایمان به دموکراسی و آزادی انسان یک ساده لوحی است و اگر به تکامل نوعی انسان اعتقاد داریم، کمترین خدشه به آزادی فکری آدمی و کمترین بی‌تابی در برابر تحمیل تنوع اندیشه‌ها و ابتکارها، یک فاجعه است» (م. آ. ج ۲ - ص ۱۴۹ - س ۵ به بعد).

«من دموکراسی را مترقی‌ترین شکل حکومت می‌دانم و حتی اسلامی‌ترین شکل» (م. آ. ج ۵ - ص ۴۸ - س ۲۱).

«جهت طبقاتی و اجتماعی و رسالت تاریخی مذهب چوپانان که به ناس تعلق داشته است و رهبران‌اش همه امی (منسوب به توده) بوده‌اند و علیه قدرت‌های سه گانه حاکم (استبداد، استثمار و استعمار) مبعوث می‌شدند و ناس را برای استقرار عدل و قسط و میزان و اضمحلال ستم، تبعیض‌نژادی، طبقاتی، تباری و جانشین کردن ارزش‌های انسانی و معنوی به جای ارزش‌های مادی و اقتصادی می‌خوانند» (م. آ. ج ۱۱ - ص ۱۷۸ - س ۱۷ به بعد).

«استضعاف که در قرآن به کار می‌رود به معنی به بیچارگی و ضعف گرفتن است و بسیار قابل تأمل است چون معنایی است اعم از استبداد و استثمار و استعباد و استعمار و استعمار... (این‌ها همه شکل‌های مختلف استضعاف در زمان‌ها و نظام‌های گوناگون است) که گاه با شکلی از آن مبارزه می‌شود و از میان برده می‌شود ولی شکل دیگری جانشین آن می‌شود. هر نظامی که انسان را به ضعف دچار کند، چه ضعف اقتصادی (استثمار) چه سیاسی (استبداد) چه ملی (استعمار) و چه فکری و روحی و اخلاقی (استعمار) و چه در آن واحد و نظام واحد، همه‌اش با هم و چه اشکال دیگری که شاید بعدها اختراع کنند، استضعاف است و قربانیان آن، طبقه مستضعفین را به وجود می‌آورند و قرآن از نجات این طبقه و نفی استضعاف در جهان سخن می‌گوید و این است که سخن‌اش همیشه زنده است، چه اگر به جای آن، یکی از انواع آن را مثلاً استعباد یا استعمار یا استبداد را می‌کوبید، پس از تحقق استقلال یا دموکراسی و لیبرالیسم و نفی نظام بردگی سخن‌اش مرده بود و رسالت‌اش منتفی شده بود و تنها ارزش تاریخی داشت؛ و

پس از استقلال و لیبرالیسم که باز توده در اشکال دیگر به ضعف گرفتار می‌شود از قبیل استثمار طبقاتی یا استثمار فکری (به‌وسیله مذهب، هنر، فلسفه، ادبیات، ایدئولوژی، تبلیغات، علوم، تحقیقات، آزادی جنسی) رسالت قرآن که مبارزه با استثمار و استبداد و استعباد بود، در وضع جدید نمی‌توانست به کار آید و ناچار روشنفکران به یک ایدئولوژی تازه که بتواند نظام تازه و پدیده‌های ضد انسانی و فرم‌های ضد مردمی نو ساخته را تفسیر کند و با آن مبارزه کند نیازمند بودند» (م. آ. ج ۲۰ - ص ۲۴۹ - س ۴ به بعد آنچه از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است اینک:

اولاً در سوسیالیسم اجتماعی شریعتی (برعکس سوسیالیسم طبقه‌ای کارل مارکس) «دموکراسی جزء لایتجزای آن است» و بدون فهم دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی امکان فهم سوسیالیسم اجتماعی شریعتی وجود ندارد.

ثانیاً در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی، اگر «دموکراسی سیاسی حاکم ریشه در دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی نداشته‌باشد، آن دموکراسی سترون و ابتر می‌باشد» که مترادف با لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری است.

ثالثاً «فردگرایی در جامعه ایران که ریشه تاریخی و ریشه در جنگ و فقر و اسلام فقهتی تکلیف‌گرا و تعبدمحور و تقلیدگرا دارد، باعث گردیده تا جامعه ایران در عرصه مبارزه رهائی‌بخش خود به‌جای تکیه‌بر جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمان‌ده و خودرهبر تکوین یافته از پایین بر خیزش‌های اتمیزه بی‌سر تکیه نماید» در نتیجه

همین امر بسترساز آن شده‌است، «تا در جامعه ایران نهادهای اجتماعی دموکراسی نتوانند، از پایین شکل بگیرند». طبیعی است که «جایگزین شدن نهادهای سیاسی دموکراسی از پارلمان تا احزاب، اگر چه برای مدتی (در زمان مصدق) توانسته دموکراسی سیاسی را برای جامعه ایران به ارمغان بیاورد، ولی به‌خاطر فقدان پایگاه دموکراسی اجتماعی، این امر باعث شده که عمر دموکراسی سیاسی از مشروطیت الی الان در جامعه ایران مستعجل باشد» بنابراین بدین ترتیب است که «پیوند دموکراسی با سوسیالیسم اجتماعی در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی یک امر وجودی و زیرساختی می‌باشد که خلأ هر یک باعث نابودی دیگر می‌گردد.»

رابعاً در گفتمان رهائی‌بخش شریعتی «مصدق مستضعفین در هر شرایط تاریخی صورت اردوگاهی دارد، نه صورت طبقه‌ای خاص» بنابراین، در این شرایط در چارچوب گفتمان رهائی‌بخش شریعتی، «مستضعفین عبارتند از: طیف زحمت‌کشان و به ضعف گرفته‌شدگان توسط رژیم مطلقه فقهتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته که از زنان و کودکان کار شروع می‌شود و به طبقه کارگر، طبقه متوسط شهری و حاشیه‌نشینان و غیره می‌رسد و به اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیره ختم می‌گردند. ❏

ادامه دارد

«آگاهی، آزادی و برابری»

بوده است؟

۱۵

در تثبیت هژمونی روحانیت حوزه‌های فقهی تحت رهبری خمینی در سال ۵۶ - ۵۷ بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران عنایت ویژه بکنیم». چراکه «مهم‌ترین عامل تثبیت رهبری روحانیت حوزه‌های فقهی و خمینی در سال ۵۷ بر جنبش ضد استبدادی مردم ایران (بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) همین حمایت حاشیه‌نشینان شهرها از روحانیت حوزه‌های فقهی و خمینی بود». تا آنجا که «در سال ۵۷ رشد هیولای حاشیه‌نشینان در کشور ایران به آن حد رسیده بود که گروه اجتماعی عظیم حاشیه‌نشینان شهرها، طبقه قبلی دهقانان روستائی و طبقه تازه تکوین یافته کارگر ایران (در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری، حاصل پروژه اصلاحات ارضی شاه - کندی) در عرصه حرکت‌های سیاسی و اجتماعی تحت تأثیر خود قرار داده بود.»

در خصوص تحول ساختاری در کشور ایران (توسط رفرم ارضی شاه - کندی) باید عنایت داشته باشیم که منهای اینکه «این رفرم ارضی شاه - کندی باعث جایگزین شدن مناسبات سرمایه‌داری به جای مناسبات زمین‌داری قبلی شد» و منهای اینکه «این رفرم ارضی شاه - کندی باعث گردید که تا طبقه سرمایه‌داری رانتی نفتی و درباری جدید جایگزین طبقه زمین‌داران قبلی روستاها به عنوان یک طبقه حاکم بشوند» و منهای اینکه «این رفرم ارضی شاه - کندی باعث گردید که طبقه کارگر ایران به عنوان یک طبقه فراگیر جایگزین طبقه دهقان و رعیت روستاهای قبلی بشوند» و منهای اینکه «رفرم ارضی شاه - کندی باعث گردید تا سرمایه‌های وارداتی امپریالیستی جایگزین سرمایه‌های ملی گذشته در جامعه ایران بشود» از همه مهمتر اینکه «شکست رفرم ارضی شاه - کندی در کشور ایران باعث گردید تا با ایجاد بحران در اقتصاد کشاورزی و روستائی کشور و ناتوانی سرمایه‌داری در جذب نیروی کار آواره شده از روستا به طرف شهرها، شرایط برای ظهور سونامی و هیولای حاشیه‌نشینان شهری در برابر طبقه کارگر تازه تکوین یافته در جامعه ایران فراهم بشود». البته، همین هیولای حاشیه‌نشینان شهری یا نیروی کار آواره شده از روستاها به شهرهای کشور (به علت شکست پروژه اصلاحات ارضی شاه - کندی) از آنجائیکه «خاستگاه ذهنی و فرهنگی و مذهبی این حاشیه‌نشینان، همان فرهنگ مذهبی اسلام فقاهتی (گذشته روستانشینان) بودند» در نتیجه همین امر باعث گردید که «با شکست پروژه اصلاحات ارضی شاه - کندی و آواره شدن دهقانان یا خرده مالکان از روستا به طرف شهرها و عدم توان سرمایه‌داری تازه تکوین یافته در جذب این نیروهای آواره شده به طرف شهرها و تکوین کمربندی هیولای حاشیه‌نشینان شهری، شرایط برای ظهور این حاشیه‌نشینان شهری به عنوان طبقه اجتماعی حامی روحانیت حوزه‌های فقهی فراهم بشود»؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که «به جایگاه حاشیه‌نشینان

نباید فراموش کنیم که از آنجائیکه این «حاشیه‌نشینان به لحاظ ذهنی و عینی علاوه بر ذهنیت اسلام فقاهتی آنها (که بر پایه تقلید و تکلیف و تعبد استوار می‌باشد) دارای حرکت متمایز و خصلت فردگرایانه می‌باشند، در نتیجه همین حرکت بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌شعار و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی آنها شرایط برای قبول رهبری روحانیت حوزه‌های فقاهتی و خمینی در فرایند پس‌احرکت روحانیت حوزه‌های فقاهتی و خمینی جهت کسب قدرت سیاسی یا مشارکت در قدرت سیاسی فراهم کرده بود». علی‌احمال، یکی از علل شکست انقلاب ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی ریشه در این امر داشت.

باری، در این رابطه بود که شریعتی پس از بازگشت از اروپا جهت تعریف حرکت و استراتژی خودش در جامعه بزرگ ایران با شرایط ذهنی و عینی نوینی روبرو شد که بدون تردید در راستای انجام مسئولیت خود در فرایند چهارم برعکس گذشته (در فرایندهای اول و دوم و سوم که از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۴۳ ادامه داشت) دیگر «نمی‌توانست با رویکرد انطباقی توسط تکیه بر استراتژی و ایدئولوژی و حرکت‌های سیاسی جریان‌های دیگر (از کانون نشر حقایق استاد محمد تقی شریعتی تا نهضت خداپرستان سوسیالیست محمد نخب، جبهه ملی، نهضت مقاومت ملی مصدقی، نهضت آزادی مهدی بازرگان و غیره) استراتژی خودش را در فرایند چهارم و پنجم و ششم تعریف نماید»؛ زیرا:

اولاً - آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم، طبق گفته خود شریعتی «او در اواخر دوران اقامتش در اروپا تحول رویکردی پیدا کرده بود و از رویکرد انطباقی گذشته به رویکرد تطبیقی جدید روی آورده بود.»

ثانیاً - همین تحول رویکردی و دستیابی او به رویکرد تطبیقی در اواخر دوران اقامتش در اروپا مولود پیوند تنگاتنگ او با اندیشه‌های نظری و عملی محمد اقبال پس از وفاتش بوده است.

ثالثاً - در چارچوب همین تغییر و تحول رویکردی بوده است که «او به استراتژی آگاهی‌بخش و تقدم تحول فرهنگی بر تحول اجتماعی و تحول سیاسی در جامعه بزرگ ایران دست پیدا می‌کند.»

رابعاً - بدون تردید در همین رابطه بوده است که شریعتی پس از پایان تحصیلاتش در اروپا با قبول همه خطرات امنیتی که برای او وجود داشته است، «تصمیم به بازگشت به کشور ایران می‌گیرد، چراکه او به خوبی آگاه بود که بدون حضورش در داخل کشور (با هر هزینه‌ای که داشت) هرگز نمی‌توانست با بودن در اروپا و کنترل از راه دور کوچکترین تأثیری بر تحول همه جانبه بر جامعه ایران داشته باشد.»

خامساً - شریعتی بر این امر واقف بود که در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش در راستای ایجاد تحول فرهنگی از پائین (برعکس استراتژی ارتش خلقی و استراتژی تحزب‌گرایانه حزب - دولت تکوین یافته از بالا و استراتژی چریک‌گرائی مدرن) در جامعه فقه‌زده و استبدادزده و تصوف‌زده ایران، «باید قبل از همه بتواند با شعار نجات اسلام قبل از مسلمین به بازسازی اسلام و تدوین مانیفست اسلامی در راستای مقابله با گفتمان حاکم اسلام دگماتیست فقاهتی پردازد.»

سادساً - در راستای «تدوین و بازسازی اسلام بود که شریعتی از همان فرایند چهارم (و به خصوص در فرایندهای بعدی پنجم و ششم) جهت انجام تدوین و بازسازی اسلام و مرزبندی با اسلام دگماتیست

فقهاتی و روایتی و یونانی‌زده فلسفی و تصوف‌زده اشعری‌گری و غیره بر پنج مکانیزم و یا پنج روش و یا پنج متد تکیه کرد» که این پنج متد جهت بازسازی اسلام فقهاتی و اسلام روایتی و اسلام فلسفه‌زده یونانی و اسلام تصوف‌زده اشعری‌گری عبارت بودند از:

۱ - «متد بازسازی اسلام بر پایه رویکرد تاریخ‌نگری بود که شریعتی این رویکرد در فرایند چهارم از کتاب اسلام‌شناسی مشهد و مقالات محمد خاتم پیامبران آغاز کرد». لذا مطابق این متد بود که شریعتی با تاریخی‌نگری و تاریخی کردن اسلام (از بدو تکوین الی زماننا هذا) علاوه بر اینکه توانست اسلام را از آسمان به زمین بیاورد و علاوه بر اینکه توانست توسط تاریخی کردن اسلام، قرائت فقهاتی حوزه‌های فقهی از اسلام را به چالش بکشد و علاوه بر اینکه توانست انحصار قرائت از اسلام یا قرائت رسمی از تیول روحانیت خارج نماید و علاوه بر اینکه توانست با تبیین تاریخی از اسلام تفسیر واحد از اسلام را به چالش بکشد و علاوه بر اینکه توانست با طرح اسلام تاریخی به جای اسلام دگماتیست فقهاتی و روایتی و یونانی‌زده فلسفی و تصوف‌زده اشعری‌گری، این حقیقت را واضح کند که «اسلام تاریخی که از بعد از وفات پیامبر اسلام در بستر زمان جاری شده است، غیر از اسلام قرآنی پیامبر اسلام می‌باشد، از همه مهمتر اینکه شریعتی با تاریخی کردن اسلام و با تبیین اسلام به صورت یک موضوع تاریخی توانست توسط تعمیم این موضوع تاریخی به دیگر موارد نظری در عرصه تئوری بر این حقیقت تاکید نماید که (برعکس رویکرد فلاسفه یونانی و ارسطو که برای همه پدیده ماهیت از قبل مقدر شده تعریف کرده بودند) او بر این باور بود که تمامی پدیده‌ها در عرصه ذهن و عین تاریخ دارند نه ماهیت از قبل

مشخص شده.»

۲ - روش دوم شریعتی در فرایندهای چهارم و پنجم و ششم (در سال‌های ۴۳ تا ۵۶) و در بستر رویکرد تطبیقی برای بازسازی اسلام و تدوین مانیفست اسلامی مورد نظرش، «متد هندسی بود که طبق گفته خودش با تاسی از باشلارد، او تلاش می‌کرد تا این متد را چه در عرصه اسلام‌شناسی (آنچنانکه در درس‌های اول و دوم اسلام‌شناسی ارشاد شاهد بودیم) و چه در عرصه رویکرد به تاریخ و حوادث اسلام تاریخی (آنچنانکه در «قاسطین، مارقین، ناکثین» و «حسین وارث آدم» شاهد هستیم) و چه حتی در تبیین اصول و مبانی اسلام (آنچنانکه در مقدمه اسلام‌شناسی مشهد با تاسی از رویکرد فرید وجدی شاهد هستیم) این متد هندسی خودش را به نمایش بگذارد.»

۳ - روش سوم شریعتی در تدوین اسلام و بازسازی اسلام «رویکرد جامعه‌محور به جای رویکرد فردمحور بود». آنچنانکه این رویکرد او هم در «فلسفه حج» و هم در «میعاد با ابراهیم» و هم در «مذهب علیه مذهب» و هم در «هجرت و تمدن» و غیره به کار می‌گیرد.

۴ - متد چهارم شریعتی جهت باز تبیین اسلام «رویکرد عدالت‌محور به جای رویکرد فقه‌محور حوزه‌های فقهی است» که این رویکرد شریعتی را می‌توانیم در بسیاری از کنفرانس‌های او در باب امام علی (از «علی، مکتب، وحدت، عدالت» تا «قاسطین، مارقین، ناکثین» و غیره) بینیم. □

ادامه دارد

مبانی منظومه اندیشه پردازانه

علامه محمد اقبال لاهوری

است، یا چنانکه هراکلیتوس و رواقیان می‌اندیشیدند، در دایره‌ای حرکت می‌کرده است. ملاکی که با آن گام برداشتن به جانب پیش یک حرکت خلاق در معرض قضاوت قرار می‌گیرد هرچه باشد، خود حرکت، در آن صورت که به شکل دورانی تصور شود، دیگر از خلاقیت می‌افتد، رجعت ابدی آفرینش ابدی نیست، تکرار ابدی است. اکنون در وضعی هستیم که می‌توانیم اهمیت واقعی عصیان فکر اسلامی را بر ضد فلسفه یونان فهم کنیم. این امر که عصیان به خاطر منظوره‌های کلامی محض آغاز شده، خود نشان می‌دهد که روح ضد یونانی قرآن، علی‌رغم وجود کسانی که به آن پرداخته بودند تا اسلام را در پرتو اندیشه یونانی تفسیر و تعبیر کنند، عرض و اثبات وجود می‌کرده است» (بازسازی -

«احساس حادی نسبت به واقعیت زمان و تصور حیات همچون حرکت پیوسته در زمان، همین شکل تصور حیات و زمان نکته جالب توجه در نظریه ابن خلدون نسبت به تاریخ می‌باشد... بنابراین با توجه به جهتی که فرهنگ اسلام در آن جهت گسترش پیدا کرده، تنها یک مسلمان (مانند ابن خلدون) می‌توانسته است به تاریخ همچون حرکتی، پیوسته و اجتماعی و همچون پیشرفتی واقعی و اجتناب‌ناپذیر در زمان نظر کند. نکته جالب توجه در این طرز نگرش به تاریخ راهی است که ابن خلدون فرایند تغییر را از آن راه دریافته است. طرح دریافت وی از آن جهت اهمیت نامحدود دارد که در نتیجه تصور کردن تاریخ به صورت حرکتی پیوسته در زمان، تاریخ به شکل حرکت اصیل خلاق در می‌آید و نه به شکل حرکتی که خط سیر آن از پیش معین شده باشد. ابن خلدون عالم مابعدالطبیعه نبود، بلکه با علم مابعدالطبیعه دشمن بود. با وجود این، از لحاظ طرز تصویری که در باره زمان داشته است، باید او را از پیشتازان برگسون محسوب داریم... نظر قرآن در باره، در پی هم آمدن شب و روز به عنوان نشانه و رمزی از حقیقت نهائی که هر روز در کاری است (سوره الرحمن - آیه ۲۹) تمایل مابعدالطبیعه اسلامی به این که زمان را همچون امری عینی بنگرند، می‌باشد. نظر ابن مسکویه نسبت به حیات که آن را حرکتی تکاملی می‌داند و بالاخره توجه قطعی بیرونی به این که طبیعت را فرایند حدوث و شدن تصور می‌کرد، همه از اموری است که به ابن خلدون به ارث رسیده بود. افتخار بزرگ ابن خلدون در این است که روح حرکت و نهضت فرهنگی اسلام را که خود او درخشان‌ترین ثمره آن بوده است، بسیار خوب دریافته و به صورتی دقیق و منظم بیان کرده است در تألیف ابن خلدون که نماینده نبوغ اوست، روح ضد یونانی قرآن به صورت نهایی بر اندیشه یونانی پیروز شده است، چه زمان در نظر یونانیان، یا بر تصور افلاطون و زنون امری غیر واقعی بوده

فصل پنجم - روح فرهنگ و تمدن اسلامی - ص ۱۶۲ - ۱۶۳ - سطر ۱۱ به بعد).

سی و نهم - آنچه در عبارات فوق دیدیم از نظر اقبال «سر آغاز مخالفت با فلسفه یونانی در جهان اسلام بنابر مقاصد و انگیزه کلامی بوده است» زیرا محمد اقبال لاهوری بر این باور است که در «سنت کلامی اسلامی، اشاعره در نقد خرد فلسفی یونانی بر طریق صواب بودند و اقبال معتزلیان را مدافع رویکرد یونانی می‌داند» او می‌گوید:

«متفکران سازنده‌تری که در میان اشاعره می‌زیستند، بی‌شک بر راه راست بودند و در آن زمان و مقدم بر بعضی از اشکال جدید مثالی‌گری چنین اعتقادی داشتند، ولی به صورت کلی، موضوع نهضت اشاعره تنها مدافعه از سنت دینی با سلاح منطق یونانی بود. معتزلیان که به دین تنها همچون مجموعه‌ای از معتقدات می‌نگریستند و از آن جنبه دین که واقعیتی حیاتی است غافل و جاهل بودند، هیچ توجهی به روش‌های غیر تصویری نزدیک شدن به حقیقت نداشتند و دین را تنها دستگاهی از تصورات منطقی می‌دانستند که به اتخاذ وضعی منفی می‌انجامد، از درک این مطلب عاجز ماندند که در زمینه معرفت علمی یا دینی، استقلال کامل فکر از تجربه عینی امکان‌ناپذیر است» (بازسازی - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۷ - سطر ۱۶ به بعد). در این رابطه اقبال در نقد ابوحامد محمد غزالی هم می‌گوید:

«غزالی دین را بر پایه شک فلسفی بنا نهاد که این خود برای دین بنیان ناایمنی است» (بازسازی - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۷ سطر ۵) و باز می‌گوید:

«غزالی روی هم رفته، پیرو منطق ارسطو باقی ماند و در کتاب قسطاس خود بعضی از آیات قرآنی را به اشکال قیاس منطق ارسطویی درآورده ولی این را از نظر دور داشته است که سوره شعراء که در آن ذکر کیفرهای الهی در نتیجه معارضه با پیغمبران آمده، بر پایه روش بیانی شمارش ساده مثال‌های تاریخی بنا شده است» (فصل پنجم - ص ۱۴۸ - سطر ۲۰).

چهلیم - اقبال «روح جهان جدید را در مغرب زمین ضد یونانی می‌داند و البته این روح ضد یونانی جهان جدید در مغرب زمین مولود طغیان و عصیان‌اندیشه اسلامی در برابر اندیشه یونانی می‌داند». او «متافیزیک مجرد یونانی که به عینیات پشت می‌کند انکار می‌نماید و وظیفه خودش در این رابطه آن می‌داند که این سوءفهم را که اندیشه یونانی به هر صورت که باشد، تعیین کننده رنگ و خصوصیت فرهنگ اسلامی بوده است، از ریشه بر کند». او معتقد است که «در تحلیل نهائی علم و معرفت در رویکرد اسلامی باید از آنچه که عینی و آفاقی است آغاز کند و تسخیر عقلانی عینیات و قدرتمند شدن نسبت به آنهاست که به عقل آدمی امکان آن می‌بخشد که به آن طرف هر چه عینی است پا بگذارد» بنابراین، از همین زاویه است که اقبال «خرد فلسفی یونانی را مورد نقد قرار می‌دهد، زیرا نگاه اقبال در نقد فلسفه یونانی یک نگاه بیرونی می‌باشد برعکس نگاه غزالی». لہذا در همین رابطه است که او مهمترین نقدی که بر فلسفه یونانی وارد می‌داند «بی توجهی فلسفه یونانی نسبت به مشاهده حسی و تجربی است». او می‌گوید:

«سقراط تمام توجه خویش را تنها به جهان آدمی

محدود کرده بود. برای وی موضوع بحث شایسته آدمی تنها خود آدمی بود نه جهان گیاهان و حشرات و ستارگان. درست در مقابل این تصور است روح قرآن که در زنبور عسل ضعیفی جایگاهی برای وحی الهی می‌بیند و پیوسته از خوانندگان این کتاب می‌خواهد که به تغییر دائمی بادها، به توالی شب و روز، به ابرها و آسمان‌های پر ستاره و به سیارات شناور در فضای نامتناهی توجه داشته باشند و آنها را مشاهده کنند. افلاطون شاگرد سقراط به مدرکات حسی به چشم بی‌اعتباری می‌نگریست، چه از اینها، به نظر وی تنها اعتقادی به دست می‌آید نه اینکه سبب رسیدن به علم حقیقی باشند و درست بر خلاف این است که قرآن سمع یا شنیدن و بصر یا دیدن را ارزنده‌ترین هدایای الهی می‌شمارد و چشم و گوش را جوابگوی آنچه مردمان در این جهان کرده‌اند می‌شناسد» (بازسازی - فصل اول - معرفت و تجربه دینی - ص ۶ سطر ۱۰ به بعد).

چهل و یکم - اقبال در چارچوب پروسه بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام خود به دنبال آن است که «بین دین و خرد جدید یا بین ابدیت و تغییر پیوند تطبیقی ایجاد نماید». یادمان باشد که «در زمان اقبال کثیری از عالمان دینی که به سنت فکری جهان قدیم تعلق داشتند، مدعی بودند که پذیرش خرد جدید با التزام به دیانت سازگاری ندارد». لذا اقبال توسط پروسه بازسازی تطبیقی خود به دنبال آن بود که «نشان دهد که لازمه پذیرش خرد جدید نفی و طرد دین نیست و پذیرش خرد جدید لزوماً به نفی و طرد دین نمی‌انجامد و با کمک خرد جدید می‌توان مقولات دین را مفهوم و معقول کرد». او برای انجام این

مهم بر این باور بود که «گوهر دین در اینجا همان ابدیت می‌باشد که از نظر او توسط تجربه دینی یا اشراق است که می‌توان به شناخت این گوهر دین دست پیدا کرد». آنچنانکه «تغییر در نگاه اقبال به معنای همین عقل جدید است.»

اقبال «گوهر دین را به صورت منشوری تعریف می‌کند که این منشور دارای سطوح مختلفی می‌باشد که هر یک از علوم و معارف اسلامی ناظر به سطحی از سطوح دین می‌باشد» و از اینجا است که او «بین فکر دینی و خود دین تمایز قائل می‌شود و وظیفه خودش در عرصه بازسازی تطبیقی، بازسازی فکر دین تعریف می‌کند، نه بازسازی خود دین». همچنین در همین رابطه است که اقبال، بین «شاخه‌های مختلف دین چه به صورت شهود حاصل شده باشند و چه به صورت عقلی فاصله چندانی قائل نمی‌شود» و باز در همین رابطه است که او بر این باور است که «تجربه دینی و شهود از پایه محکم تجربی و نظری برخوردار می‌باشد.»

چهل و دوم - در خصوص فرایند بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام، اولویت اقبال در این رابطه (در کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام) «بر بازسازی کلامی و فلسفی مبانی اسلام از خدا و وحی و آخرت استوار می‌باشد» و در ادامه بازسازی کلامی این مقولات است که او موضوع‌هایی مثل فقه را مورد بازسازی قرار می‌دهد او می‌گوید: ❏

ادامه دارد

به عنوان نماد همیشگی و جاویدان نبرد تاریخی، جنبشی، آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه جبهه حق با جبهه باطل می‌باشد

به سوی کوفه حرکت کنید.» در ۲۴ ذی القعدة که هنوز امام حسین در مکه اقامت داشت، به امام حسین رسید، ولی «امام حسین برعکس تاکید مسلم بن عقیل (که در این نامه نوشته بود هر چه زودتر به طرف کوفه حرکت کنید) ۱۴ روز بعد از رسیدن نامه مسلم بن عقیل در مکه می‌ماند» (از ۲۴ ماه ذی القعدة تا هشتم ذی الحجه سال ۶۰ که امام حسین مکه را به سمت کوفه ترک می‌کند) سؤال مهمی که در این رابطه قابل طرح است اینکه، «چرا امام حسین پس از رسیدن نامه مسلم بن عقیل در ۲۴ ذی القعدة فوراً به طرف کوفه حرکت نکرد و ۱۴ روز تا هشتم ذی الحجه در مکه باقی ماند؟»

برای پاسخ به این سؤال مهم لازم است که توجه داشته باشیم که ۱۶ روز بین ۲۴ ذی القعدة تا دهم ذی الحجه، مهم‌ترین روزهایی است که زائران حج تمتع از اقطار جهان السلام به مکه می‌آیند و بزرگترین کنگره مردمی جهان

باز در همین رابطه بوده است که امام حسین در روز عاشورا در آخرین خطبه خود خطاب به فرماندهان سپاه عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن (طبق گفته طبری در تاریخ طبری - ج ۵ - ص ۴۲۵) می‌گوید: «ای شبت بن ربیع و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث، مگر شما خود به من نامه ننوشته‌اید که میوه‌ها رسیده است و زمین‌ها سبز و خرم شده و سپاهیان عراق برای جان نثاری تو آماده‌اند پس هر چه زودتر رهسپار عراق باش؟»

باز در همین رابطه است که (طبق گفته طبری در تاریخ طبری - ج ۵ - ص ۴۲۸) در روز عاشورا حر بن یزید ریاحی پس از توبه و بازگشت به سپاه حسین در خطبه‌ای خطاب به سپاه عمرو سعد و شمر بن ذی الجوشن گفت: «ای مردم کوفه، خدا مرگ‌تان بدهد و خدا مادران شما را عزادار کند که حسین بن علی این بنده خدا را دعوت کردید و آن گاه که دعوت شما را پذیرفت و نزد شما آمد دست از یاری وی باز داشتید، شما که روزی وعده می‌دادید که در راه وی از جان خود خواهید گذشت، امروز پیرامون او را گرفته‌اید و شمشیرها روی او کشیده‌اید تا او را بکشید. او را محاصره کرده‌اید و راه نفس کشیدن را بر وی بسته‌اید و از هر طرف او را در فشار قرار داده‌اید و نمی‌گذارید که به سرزمین‌های پهناور خدا روی آورد و خود و خاندانش در امان باشند، او را مانند اسیری گرفتار ساخته‌اید و بیچاره‌اش کرده‌اید، آب جاری رودخانه فرات را که مسلمان و نامسلمان از آن می‌نوشند و جانوران صحرائی عراق در آن آب تنی می‌کنند به روی او و زنان و کودکان و یارانش بسته‌اید و هم اکنون تشنگی آنان را از پای درآورده است.» باز در این رابطه بود که امام سجاد در ضمن خطبه‌اش در کوفه فرمود:

«انکم کتبتم الی ابی و خدعتموه - شما مردم کوفه به پدرم نامه نوشتید و او را فریب دادید» (لهورف - ص ۱۴۰).

رابعاً اگرچه نامه‌ای که مسلم بن عقیل در دوازدهم ماه ذی القعدة سال ۶۰ از کوفه برای امام حسین فرستاده بود (و در آن نامه طبق گفته طبری در تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۲۹۷ مسلم بن عقیل خطاب به امام حسین نوشته بود که):

«إن جمع أهل الكوفة معک - اکثریت قریب اتفاق مردم کوفه پشتیبان شما هستند،

السلام در شهر مکه تکوین پیدا می‌کند، بنابراین، در شرایط سال ۶۰ هجری «این کنگره عظیم حج در این ۱۶ روز نه تنها تریبونی بوده است که امام حسین می‌توانسته دعوت و پیام جنبش حق طلبانه خودش بر علیه حکومت بنی‌امیه به اقطار جهان اسلام برساند و نه تنها امام حسین توسط کنش‌گران این کنگره عظیم مردمی جهان اسلام می‌توانسته به اخبار حرکت‌های اعتراضی در فرایند پسا مرگ معاویه دست پیدا کند، از همه مهمتر اینکه امام حسین توسط کنگره عظیم حج در این ۱۴ روز می‌توانسته به آگاهی‌گری کنش‌گران حج پردازد و حرکت جنبشی خودش را توده‌ای و فراگیر بکند.»

پر واضح است که «همین پروسه آگاهی‌گری و افشاگری ترویجی و تبلیغی امام حسین در حج سال ۶۰ (در آن زمانی که طلسم استبداد و اختناق دوران ۲۰ ساله معاویه شکسته شده بود و اسلام دگماتیسم قدرت و حکومت و اسلام دگماتیسم فقهتی و روایتی، توسط اسلام قرآنی امام حسین به چالش کشیده شده بود) می‌توانست در فرایند پسا مرگ معاویه و شکستن فضای اختناق و استبداد ۲۰ ساله او بسترساز تحول آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و اعتلای حرکت‌های اعتراضی ضد ظلم و ستم بر علیه نظام بنی‌امیه بشود» و همچنین شرایط برای اعتلای جنبش حق طلبانه امام حسین در ادامه جنبش رهایی‌بخش پیامبر اسلام و جنبش عدالت‌خواهانه امام علی فراهم بشود.

البته سؤال دیگری که در این جا و در این رابطه قابل طرح است اینکه «چرا امام حسین در هشتم ذی الحجه سال ۶۰ یعنی درست روزی که اعمال واجب حج تمتع (اعم از وقوف در عرفات و منا و رمی جمره و قربانی و طواف) شروع می‌شود، کنگره بزرگ حج را رها می‌کند و حرکت خود را به سمت کوفه از سر می‌گیرد؟»

در پاسخ به این سؤال «باید بینیم که این عمل امام حسین چه عکس‌العمل و فونکسیون (در میان کنش‌گران اقطار جهان اسلام که در حج سال ۶۰ حضور داشته‌اند) داشته است». بدون تردید به خاطر «جایگاه اجتماعی و مذهبی

و سیاسی و کاریزماتیکی که امام حسین داشته است و تمامی کنش‌گران کنگره عظیم حج سال ۶۰ امام حسین را به عنوان رأس و سرپرست اهل بیت پیامبر اسلام و رهبری معنوی جهان اسلام می‌شناختند و او را به عنوان بزرگ مرد بلاد جهان اسلام می‌شناختند، در نتیجه رها کردن حج (به عنوان یکی از ارکان عبادت در اسلام) توسط امام حسین و حرکت کردن او در این ایام به سمت کوفه (آن هم برای سازمان‌یابی حرکت‌های اعتراضی حق طلبانه مردم عراق و کوفه) بزرگ‌ترین خبری بود که کنش‌گران حج سال ۶۰ می‌توانستند با خود به اقطار جهان اسلام ببرند» البته همه این‌ها نشان دهنده آن می‌باشد که برای امام حسین (به عنوان رهبر بلامنازع جنبش حق طلبانه و حرکت‌های اعتراضی حق طلبانه مسلمانان در اقطار جهان اسلام) «موضوع آگاهی‌گری در رأس همه مسئولیت‌ها و وظایف اجتماعی و سیاسی و انسانی و مکتبی‌اش قرار داشته است» و لذا به خاطر همین موضوع بوده است که «امام حسین (در آن شرایط تندپیچ حرکت جوامع مسلمان در اقطار جهان اسلام) مدت چهار ماه و پنج روز (از سوم شعبان تا هشتم ذی الحجه سال ۶۰) در مکه اقامت داشته است و تماماً در حال تماس و گفتگو و رابطه و خبرگیری و پیام فرستادن و آگاهی‌گری بوده است» زیرا امام حسین خوب می‌دانسته که «بزرگ‌ترین رسالت و مسئولیتش در آن شرایط آگاهی‌گری و سازمان‌یابی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی مسلمانان اقطار جهان اسلام می‌باشد». همچنین امام حسین خوب می‌دانسته که در آن شرایط «حج و شهر مکه بزرگترین پتانسیلی در جهان اسلام است که او در بستر آن می‌تواند حرکت اعتراضی حق طلبانه خودش را به صورت یک جنبش جهانی در اقطار جهان اسلام درآورد». باز امام حسین خوب می‌دانسته که «بزرگترین مسئولیت و وظیفه‌اش در آن شرایط آگاهی‌گری و سازمان‌یابی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی بر علیه نظام بنی‌امیه می‌باشد» و باز امام حسین خوب می‌دانسته که «رسالت و وظیفه و مسئولیتش تنها و

تنها با آگاهی‌گری و سازمان‌یابی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی خلاصه می‌شود نه تشکیل حکومت اسلامی و کسب قدرت سیاسی و اجرای احکام فقهی اسلام فقه‌ای آنچنانکه صالحی نجف‌آبادی در شهید جاوید (به عنوان محور تحلیل خود از عاشورا) مطرح می‌نماید.»

یادآوری می‌کنیم که از نظر صالحی نجف‌آبادی در کتاب «شهید جاوید»، «مسئولیت و وظیفه و تکلیف برای امام حسین تنها در گرو کسب قدرت سیاسی و نظامی بوده است و هدف حرکت امام حسین از مدینه تا مکه و حرکت به سمت کوفه در راستای کسب قدرت سیاسی و نظامی و تشکیل حکومت اسلامی بوده است». صالحی نجف‌آبادی در کتاب «شهید جاوید» بر این باور است که «در خلاء کسب قدرت سیاسی و نظامی، امام حسین هیچگونه وظیفه‌ای نداشته است» بنابراین، بدین ترتیب است که او «به صورت مکانیکی بین مسئولیت امام حسین و وظیفه امام حسین دیوار چین ایجاد می‌کند» و معتقد است که «مسئولیت امام حسین یک امر شخصی و فردی بوده، در صورتی که وظیفه امام حسین یک امر اجتماعی و سیاسی در راستای تشکیل حکومت اسلامی آن هم برای اجرای احکام فقهی اسلامی بوده است». صالحی نجف‌آبادی در کتاب «شهید جاوید» بر این باور است که «عاشورا حسین مولود مسئولیت شخصی و فردی و اخلاقی امام حسین بوده، نه مولود وظیفه اجتماعی و سیاسی و تاریخی امام حسین». همچنین او عقیده دارد که «با پیمان‌شکنی مردم کوفه، در مسیر حرکت امام حسین به سمت کوفه وظیفه اجتماعی و سیاسی و تاریخی امام حسین به پایان رسیده است و از آنجا مسئولیت فردی و شخصی و اخلاقی امام حسین جایگزین وظیفه اجتماعی و سیاسی و تاریخی امام حسین شده است.»

باز در همین رابطه او بر این باور است که «با پیمان و بیعت مردم کوفه در شهر مکه (توسط ۱۸ هزار تا ۴۰ هزار نامه‌ای که برای امام حسین فرستادند) مسئولیت شخصی و فردی امام حسین بدل به وظیفه سیاسی و اجتماعی در راستای تشکیل

حکومت اسلامی شده است» و باز او در همین رابطه است که معتقد است که «امتناع امام حسین از بیعت کردن با یزید در مدینه (پس از مرگ معاویه در ۱۵ رجب سال ۶۰) یک امری بر پایه مسئولیت فردی و اخلاقی او بوده است، نه وظیفه اجتماعی و سیاسی و تاریخی» و باز در همین رابطه است که صالحی نجف‌آبادی در کتاب «شهید جاوید»، «نسبت امام حسین با آزادگی بر پایه بیعت مردم با امام حسین تعریف می‌کند، نه در راستای وظیفه‌اش بر پایه آگاهی و رسالت انسانی و اجتماعی و تاریخی خودش» و همچنین او بر این باور است که «آزادگی وظیفه‌ای است که مربوط به خواست مردم می‌باشد، نه نتیجه آگاهی و مسئولیت انسانی و اجتماعی و تاریخی خود امام حسین.»

باز در این رابطه است که او معتقد است که «وظیفه امام و پیشگامان توسط خواست مردم تعریف می‌شود، نه بر پایه آگاهی و خودآگاهی و مسئولیت انسانی و اجتماعی و تاریخی پیشگامان» و همچنین در این رابطه است که او بر این باور است که «وظیفه محوری امام و پیشگامان تشکیل حکومت اسلامی و کسب قدرت سیاسی و نظامی و اجرای احکام فقهی می‌باشد» و باز او «نسبت وظیفه امام و پیشگامان با مردم فقط بر پایه خواست مردم و کسب قدرت خودشان تعریف می‌نماید، نه چیز دیگری». البته آنچه که در این رابطه در رویکرد صالحی نجف‌آبادی در کتاب «شهید جاوید» قابل توجه است، اینکه او حتی «در تکوین خواست مردم هیچگونه نظری ندارد و فی نفسه آن را تعیین‌کننده می‌داند»؛ یعنی چه در زمانی که «امام حسین در مکه از نظر او توسط همین خواست مردم کوفه وظیفه تشکیل حکومت اسلامی در دستور کار خود قرار داده بود و چه در روز عاشورا سال ۶۱ که توسط خواست همان مردم که در مکه با او بیعت کرده بودند، حسین و یارانش کشته می‌شوند، این خواست مردم در رویکرد او جایگاه واحدی دارند.» ❏

ادامه دارد

«سوره شوری» تبیین مبانی

«عدالت‌محور» و «شوری‌محور» اسلام قرآنی

در بستر جنبش‌رهای بخش پیامبر اسلام

بر پایه «وحی نبوی»

«وَأَمَرْتُ لَأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»، «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

کتاب (تجربه دینی، محک‌های فلسفی در تجربه دینی، تصور خدا و معنی نیایش، من بشری - آزادی و جاودانی) به بازسازی کلامی اسلام انحطاط‌زده تاریخی امروز مسلمان توسط بازسازی خداشناسی و بازسازی در شناخت معاد و شناخت نیایش و عبادات می‌پردازد.

در فصل پنجم این کتاب (فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی) جهت بازسازی اسلام به عنوان یک ایدئولوژی به بازشناسی تطبیقی پدیده وحی و نبوت پیامبر اسلام می‌پردازد و از طریق بازشناسی پدیده وحی به عنوان آبشخور قرآن در چارچوب همان ابرتئوری است که او همراه با تفسیری روحانی از جهان و تبیین آزادی روحانی فرد (توسط نفی واسطه‌های بین خدا و مردم) و دستیابی به

و لذا در همین رابطه است که قرآن در خصوص پیامبر اسلام به مردم می‌گوید:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ...» - رسولی شما را آمده است که سختی‌های شما بر او گران است و برای نجات شما حرص می‌ورزد» (سوره توبه - آیه ۱۲۸) و باز در جای دیگر در همین رابطه قرآن خطاب به پیامبر اسلام می‌گوید:

«فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِدَا الْحَدِيثِ آسَفًا» - گویا اگر این‌ها به سخن خدا ایمان نیاورند تو می‌خواهی خود را از رنج و تأسف هلاک سازی» (سوره کهف - آیه ۶).

۸ - بی‌شک آنچنانکه از عبارات فوق واضح است اینکه «اقبال به دنبال دستیابی به ابرتئوری به عنوان راهنمای عمل امروز جوامع مسلمان در مبارزه عظیم رهای بخش خود است» او جهت دستیابی به این ابرتئوری «اسلام بازسازی شده تطبیقی در این عصر را تنها ابرتئوری می‌داند که می‌تواند عامل بسترساز تکوین شرایط ذهنی در جوامع مسلمان در راستای انحطاط‌زدائی عظیم فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و تمدنی بشود.»

محمد اقبال برای بازسازی تطبیقی اسلام انحطاط‌زده (فلسفی، فقهاتی، کلامی و صوفیانه) تاریخی تنها مسیر تکیه بر اسلام قرآنی و تصفیه اسلام انحطاط‌زده فلسفی یونانی‌زده ارسطویی، افلاطونی، فقهاتی، کلامی و صوفیانه می‌داند و در راستای بازسازی اسلام انحطاط تاریخی است که محمد اقبال در کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام خود (که مانیفست منظومه اندیشه‌های او می‌باشد) ابتدا در چهار فصل آغازین این

اسلام منهای روحانیت یا همان اسلام منهای فقه و فقاقت (آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی هم با شعار: «آنچنانکه مصدق شعار اقتصاد منهای نفت اعلام می‌کرد من شعار اسلام منهای روحانیت مطرح می‌کنم») به دنبال اصول اساسی و دارای تأثیر جهانی است که از نظر او این اصول اساسی است که می‌تواند تکامل اجتماعی بشری را بر مبنای تبیین روحانی از جهان تکوین پیدا کند.

البته این مهم از نظر اقبال چیزی نیست «جز همان اسلام بازسازی شده تطبیقی یا اسلام به عنوان ایدئولوژی می‌باشد» که اقبال در فصل پنجم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام خود (روح فرهنگ و تمدن اسلامی) دستیابی به این مهم تنها از طریق بازشناسی پدیده وحی تعریف می‌کند و بر این باور است که «بدون بازشناسی پدیده وحی نبوی نه تنها نمی‌توانیم به تبیین روحانی از جهان دست پیدا کنیم و نه تنها نمی‌توانیم به آزادی روحانی فرد و حذف رابطه بین خدا و مردم دست پیدا کنیم و نه تنها نمی‌توانیم به فهم تطبیقی قرآن (نه فهم انطباقی قرآن و نه فهم دگماتیستی قرآن در چارچوب رویکرد روایتی، فقاقتی، ولایتی، فلسفی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی و رویکرد دگماتیست صوفیانه دنیاگریز، جامعه‌ستیز، فردگرا و اختیارستیز) دست پیدا کنیم بلکه مهمتر از همه این‌ها اینکه (به نظر محمد اقبال) بدون بازشناسی تطبیقی وحی نبوی هرگز و هرگز نخواهیم توانست به بازسازی تطبیقی اسلام (جهت دستیابی به اسلام به عنوان ایدئولوژی که همان ابرتئوری مورد اعتقاد اقبال می‌باشد و می‌تواند به عنوان شرایط ذهنی در جوامع مسلمانان به صورت موتور حرکت این جوامع درآید) دست پیدا کنیم.»

در همین رابطه است که محمد اقبال در عبارات

فوق «جهت بلیغ جهت بازشناسی تطبیقی وحی نبوی می‌کند و آن را کلیدواژه فهم تطبیقی قرآن و بازسازی تطبیقی اسلام انحطاط‌زده تاریخی می‌داند» و شاید در این رابطه باشد که بتوانیم داوری کنیم که «بدون فهم فصل پنجم کتاب بازسازی فکر دینی (فصل روح فرهنگ و تمدن اسلامی) هرگز و هرگز نه تنها نخواهیم توانست به کلیدواژه فهم کتاب گران‌سنگ بازسازی فکر دینی اقبال دست پیدا کنیم و نه تنها نخواهیم توانست به بازسازی تطبیقی کلامی انحطاط زده مسلمانان دست پیدا کنیم و نه تنها نخواهیم توانست به بازسازی تطبیقی فلسفی یونانی‌زده دگماتیست افلاطونی و ارسطویی دست پیدا کنیم از همه مهمتر اینکه نخواهیم توانست حتی دینامیسم اسلام به عنوان یک ایدئولوژی که اقبال در فصل پنجم کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام (اصل حرکت در ساختمان اسلام) تحت عنوان اصل اجتهاد یا به عبارت بهتر موضوع "اجتهاد در اصول و فروع" مطرح می‌نماید فهم نمائیم.»

علی ایحال در همین رابطه است که باید بگوئیم «یکی از موضوع‌های محوری که قرآن در سوره شوری (شورا) بر آن تکیه می‌کند موضوع تبیین پدیده وحی نبوی می‌باشد»: «كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (سوره شوری - آیه ۳).

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (سوره شوری - آیه ۷).

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» (سوره شوری - آیه ۱۳).

«فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ

أَمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا
وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ
يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ» (سوره شوری - آیه ۱۵).

«اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ
السَّاعَةَ قَرِيبٌ» (سوره شوری - آیه ۱۷).

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى
قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيَجْعَلُ الْحَقَّ يَكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ» (سوره شوری - آیه ۲۴).

«وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ» (سوره
شوری - آیه ۳۵).

«اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ
مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ - فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ
عَلَيْهِمْ حَفِيفًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا
رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ
الْإِنْسَانَ كَفُورٌ» (سوره شوری - آیات ۴۷ و ۴۸) همه
این آیات در سوره شوری در باب تبیین پدیده وحی
نبوی پیامبر اسلام (که همان قرآن می‌باشد) است.

همچنین در باب رسالت پیامبر اسلام «نسبت به
ابلاغ این پیام یا وحی نبوی و یا قرآن می‌باشد» و
باز در باب «کارکرد یا فونکسیون قرآن و یا وحی
نبوی پیامبر اسلام در جامعه می‌باشد». حال با نگاهی
هر چند اجمالی و کپسولی به این آیات متعدد در
باب وحی نبوی پیامبر اسلام (قرآن) در سوره شوری
(شورا) این سؤال کلیدی مطرح می‌شود که «چرا در
این سوره تا این اندازه بر پدیده وحی نبوی یا قرآن
(با زوایای مختلف آن) تکیه شده است؟»

در پاسخ به این سؤال لازم است که عنایت داشته
باشیم که آنچنانکه فوقا در خصوص «تبیین پدیده
وحی نبوی» که در فصل پنجم کتاب بازسازی فکر
دینی در اسلام محمد اقبال (روح فرهنگ و تمدن

اسلامی) مطرح شده است گفتیم (قابل ذکر است که
علامه محمد اقبال لاهوری اولین نظریه پرداز جهان
اسلام می‌باشد که «به تبیین فلسفی - کلامی و
علمی وحی نبوی پیامبر اسلام پرداخته است» و اولین
نظریه پرداز تاریخ اسلام می‌باشد که توانسته است «به
صورت علمی - فلسفی و کلامی ختم نبوت پیامبر
اسلام را تبیین نماید») فهم شناخت پدیده وحی (در
چارچوب رویکرد قرآن) آنچنانکه محمد اقبال لاهوری
باور داشت «علاوه بر اینکه کلید واژه فهم خود قرآن
می‌باشد و علاوه بر اینکه کلید واژه شناخت شخصیت
و رمز تجربه دینی پیامبر اسلام است و علاوه بر
اینکه کلید واژه شناخت اسلام قرآنی پیامبر می‌باشد
و علاوه بر اینکه کلید واژه جهت مرزبندی بین تجربه
دینی پیامبرانه با تجربه باطنی صوفیانه (فردگرا و
دنیاگریز و جامعه‌ستیز و اختیارستیز) می‌باشد،
از همه مهمتر اینکه فهم نبوی پیامبر اسلام کلید
واژه بازسازی تطبیقی اسلام انحطاطزده دگماتیسم
تاریخی فقهاتی حوزه‌های فقهی و انحطاطزده اسلام
فلسفی یونانی زده ارسطویی و افلاطونی و انحطاطزده
اسلام کلامی اشعری گری و انحطاطزده اسلام صوفیانه
دنیاگریز و جامعه‌ستیز و فردگرای و اختیارستیز نیز
می‌باشد.» ❏

ادامه دارد

«فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه»

برای

«فهم و شناخت تطبیقی قرآن»

ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد
چشم خود را بست چشم ما گشاد
رخت ناز از نیستی بیرون کشید
چون گل از خاک مزار خود دمید
کاروان‌ها گرچه زین صحرا گذشت
مثل گام ناقه کم غوغا گذشت
عاشقم فریاد ایمان من است
شور حشر از پیش خیزان من است
نغمه‌ام ز اندازه تار است پیش
من نترسم از شکست عود خویش
قطره از سیلاب من بیگانه به
قلزم از آشوب او دیوانه به
در نمی‌گنجد بجو عمان من
بحرها باید پی طوفان من
غنچه کز بالیدگی گلشن نشد
در خور ابر بهار من نشد
برق‌ها خوابیده در جان من است
کوه و صحرا باب جولان من است
پنجه کن با بحرم ارضحراستی
برق من درگیر اگر سیناستی
چشمه حیوان براتم کرده‌اند
محرم راز حیاتم کرده‌اند
ذره از سوز نوایم زنده گشت
پر گشود و کرمک تابنده گشت

ب - در آخرین جمله خطبه ۱۴۹ نهج‌البلاغه که آخرین خطبه امام علی و آخرین سفارش امام علی می‌باشد که بعد از ضربت خوردن و قبل از شهادتش مطرح کرده است امام علی در توصیف شخصیت خودش جمله بزرگی مطرح می‌کند که این جمله در هیچ جای نهج‌البلاغه تکرار نشده است او می‌گوید: «...عَدَا تَرَوْنَ أَيْامِي وَ يَكْشِفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَ تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوءِ مَكَانِي وَ قِيَامِ عَيْرِي مَقَامِي - جوهر روزهای زندگی مرا فردا خواهید شناخت و نیت و اندیشه‌های مرا آینده برای شما آشکار می‌سازد و پس از آنکه جای من در جامعه شما خالی گشت و دیگری به جای من نشست مرا خواهید شناخت» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۴۹ - ص ۲۰۸ - سطر ۲).

آنچه که ما از این آخرین جمله حیات امام علی در نهج‌البلاغه می‌توانیم بفهمیم اینکه «امام علی در توصیف شخصیت خودش به یک واقعیت مهم اشاره می‌کند و آن اینکه شخصیتش فراتر از زمان خودش بوده است و لذا تنها آینده و زمان و تاریخی است که می‌تواند ابعاد پنهان شخصیت او را آشکار بسازد». عنایت داشته باشیم که آن «شخصیت‌های عظیم و بزرگی که بزرگتر از زمان خودشان می‌باشند مانند غنچه بسته‌ای هستند که به مرور زمان در آینده این غنچه بسته باز می‌شوند و بدل به یک گل کامل می‌گردند». معلم کبیرمان حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در این رابطه می‌گوید:

یوسف من بهر این بازار نیست
من سوزد که می‌آید کلیم
شب‌نم من مثلم طوفان بدوش
این جرس را کاروان دیگر است

عصر من داندۀ اسرار نیست
نا امید استم زیاران قدیم طور
قلزم یاران چو شب‌نم بی‌خروش
نغمه من از جهان دیگر است

هیچکس رازی که من گویم نگفت

همچو فکر من در معنی نه سفت

سر عیش جاودان خواهی بیا

هم زمین هم آسمان خواهی بی

پیر گردون با من این اسرار گفت

از ندیمان رازها نتوان نهفت

کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری - فصل
اسرار خودی - ص ۶ و ۷ - سطر ۶ به بعد

ج - در خطبه ۵ نهج البلاغه که امام علی در زمان وفات پیامبر اسلام (و در برابر تقاضای ابوسفیان از او جهت بیعت در راستای آلترناتیوسازی از امام علی در برابر انتخابات شورای سقیفه و خلیفه شدن ابوبکر) مطرح کرده است امام علی در توصیف شخصیت خودش می گوید: «فَإِنْ أَقُلُّ يَفُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَسْكُتُ يَفُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّيْتِ وَ الَّتِي وَ اللّٰهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ بَلِ ائْتَمَجْتُ عَلَى مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمْ أَضْطَرَابَ الْأَرَشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ التَّبَعِيدَةِ - اگر حرفی بزنم می گویند برای قدرت طلبی است و اگر سکوت اختیار کنم خواهند گفت که علی از مرگ می ترسد چه دور است این قضاوتها در باره علی. سوگند به خدا علاقه فرزند ابوطالب به مرگ بیشتر از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادرش است بلکه سکوت من بر پایه تحلیلی از شرایط است که که اگر آن را برای مردم اظهار کنم آنها مانند طناب آویخته در دل چاه عمیق لرزان می شوند» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۵ - ص ۵۲ - سطر ۸ تا ۱۱).

بدون تردید امام علی در این بخش از خطبه پنجم نهج البلاغه (که در زمان وفات پیامبر اسلام

پس از تمام شدن بیعت با ابوبکر در سقیفه و مراجعه فرصت طلبانه ابوسفیان به سمت امام علی جهت بیعت کردن با او در برابر حرکت سقیفه مطرح کرده است) در توصیف شخصیت خودش به دو امر مهم اشاره می کند «یکی مرگ دوستی و دیگری توان تحلیل مشخص از شرایط موجود و درک پیش بینی (نه پیش گوئی) از آینده می باشد» به بیان دیگر آنچه از این بخش از خطبه پنجم نهج البلاغه برای ما قابل فهم است اینکه در نگاه امام علی «لازمه شخصیت پیشگام راهبر (نه رهبر) جامعه در شرایط مختلف دو صفت فرار از مرگ هراسی و داشتن تحلیل مشخص از شرایط موجود در کادر توان پیش بینی (نه پیش گوئی و نه غیب گوئی) می باشد». علی ایحال از این جا است که می توانیم نتیجه گیری کنیم که «امام علی مرگ اندیشی و دوری از مرگ هراسی و داشتن تحلیل مشخص از شرایط و توان پیش بینی (نه پیش گوئی و نه غیب گوئی) به عنوان عواملی می داند که مانع از محافظه کاری پیشگامان جامعه می شود». البته معنای دیگر این حرف آن است که «برای پیشگامی که گرفتار مرگ هراسی باشد و دچار کوری در بصیرت نسبت به فهم شرایط جامعه خود باشد و نتواند آینده را پیش بینی کند (نه پیش گوئی) محافظه کاری و زمین گیر شدن امری طبیعی و محتوم می باشد». لذا در همین رابطه است که مولوی در توصیف شخصیت حمزه سید الشهداء عموی پیامبر اسلام می گوید:

اندر آخر حمزه چون در صف شدی

بی زره سر مست در غز و آمدی

سینه باز و تن برهنه پیش پیش

در فکندی در صف شمشیر خویش
خلق پرسیدند کای عم رسول
ای هزبر صف شکن شاه فحول
نی تو لا تلقوا باید یکم الی
تهلکه خواندی زیغام خد
پس چرا تو خویش را در تهلکه
می دراندازی چنین در معرکه
چون جوان بودی و زفت و سخت زه
تو نمی رفتی سوی صف بی زره
چون شدی پیرو ضعیف و منحنی
پردهای لابلای می زنی
لابالی وار با تیغ و سنان
می نمائی دار و تیر و امتحان
تیغ حرمت می ندارد پیرا
کی بود تمیز تیغ و تیر ر
زاین نسق غمخوارگان بیخبر
پند می دادند او را از غیر
گفت حمزه چونک بودم من جوان
مرگ می دیدیم وداع این جهان
سوی مردن کس بر غبت کی رود
پیش از درها برهنه کی شود
لیک از نور محمد من کنون
نیستم این شهر فانی را زبون
از برون حس لشکر گاه شاه
پر همی بینم ز نور حق سپاه
خیمه در خیمه طناب اندر طناب
شکر آنک کرد بیدارم ز خواب
آنک مردن پیش چشمش تهلکه است
امر لا تلقوا بگیرد او بدست
و آنک مردن پیش او شد فتح باب
سار عوا آید مر او را در خطاب

الحذر ای مرگ بینان بار عوا
العجل ای حشر بینان سار عو
الصلاح ای لطف بینان افر حوا
البلا ای قهر بینان اترحو
هر که یوسف دید جان کردش فدی
هر که گرگش دید برگشت از هدی
مرگ هر یک ای پسر هم رنگ اوست
پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست
پیش ترک آینه را خوش رنگیست
پیش زنگی آینه هم زنگیست
آنک می ترسی ز مرگ اندر فرار
آن ز خود ترسانی ای جان هوشدار
روی زشت تست نی رخسار مرگ
جان تو همچون درخت و مرگ برگ
از تو رست است ارنکو است اربدست
ناخوش و خوش هر ضمیرت از خودست
گر بخاری خسته ای خود کشته ای
ور حریر و قز دری خود رشته ای

مثنوی - دفتر سوم - ص ۵۵۱ و ۵۵۲ - از بیت
۳۴۶۴ تا بیت ۳۴۹۰ ❏

ادامه دارد